



سورة التمر

مخازن الاخرة نرسد از عذاب نترسای هر جو و امید نازد در حجة تيم بخش تيم و کار خود را بچنه با وجود کثرت طاعت و عبادت نرسد  
 میان خوف و بطاوت و کلام را برین یکی ترجیح می دهد چنانکه در حدیث آمده که اگر خوف مؤمن را بر جا آوردن کند هر دو معنی یکدیگر  
 باشند معنی یکدیگر را می نماید هر دو معنی یکدیگر را می نماید هر دو معنی یکدیگر را می نماید هر دو معنی یکدیگر را می نماید هر دو معنی یکدیگر را می نماید  
 عزت قل کوی عهد که کار از روی تو بیخ و انکار همل پشوی یا بزرگ باشد الذین یعملون فانکم مندهاند لایل توحید را و توحید  
 در متعلقند و الذین یعملون و انانکه علم ندارند بیکانکه او را در سجود و انکار را بی از تنگای میان که کفر و شکایک از خدا می دهند  
 انما یتمنوا کثیرا من غیره که نیند پذیر می شوند باین ایان و لایل و انجات اولوا الالباب خداوندان عقول خالصند شوی شبها  
 فانه از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود الذین یعملون در شان مناسک الذین یعملون نامزد در شان ما و اولوا الالباب در شان شیخا  
 ما این مایه که جلایه علم منزه است از انحراف عملی اید و در شان ما اند که در باره جهالت سلوک نموده اند راه حلالیت مخالف هم بوده اند و  
 ما اند که توالی حق را از باطل تمیز کرده اند و متشکک شده اند متشکک بطریق مستقیم و صراطی تویم کشنده اند و چنانست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 با قیام در کوفه از کوفه میگذشت بدر سزای رسیدند یکی از بزرگان که از او فغانگناه اللیل ساجد و قائما بعد از اخره و هر چه  
 در خدیه قبر گفت من از آنجا توفیق کردم و امیرالمؤمنین بکن شد چون پاره از راه بگذشت باز که بیت مرا گفت ای قیصر چرا این مایه که گفت یا امیرالمؤمنین  
 او از خیر این خانه بکوش من برسد و نمود ای قیصر جواب کردی از سر تعیین بفرست زحمت او شک من از این بجهت کردم و ان در سزای انان کرم  
 و بگذرتم روز دیگر از راه رفتم سزای منافق بود کهتم یا امیرالمؤمنین بفرست زحمت او شک من از این بجهت کردم و ان در سزای انان کرم  
 عالیترین علوم اسرار شد بعد از ان خطاب حضرت رسالت کرده میفرماید که قل کوی عهد که کار از روی تو بیخ و انکار همل پشوی یا بزرگ باشد الذین یعملون فانکم مندهاند لایل توحید را و توحید  
 بعد از ای بندگان من الذین امتوا ان بندگان که کرده اند بوجدانیت من بیوت تو تصدیق کرده اند ان توفیق بکم نرسد از هر چه در کار  
 خود لزوم طاعت بر وجه دوری از معصیت الذین احسنوا امران را که کرده اند که در راهی بگویند همل الذین یساروا بجهت  
 یا انان نموده اند بفرمود از ان تصدقات واجب و معنی به حسنته مشوب بکوشه را خیر بعد از ان بجهت سبانه در ان کتاب  
 طمانین صبر نماید که و ارض الفیق واسع و زمین خدا کثاره است یعنی اگر شکر نماند که در وطن خود با اعمال حسنه کتاب نمایند  
 در ملائک عبادت مشغول شوند و انما ارشاد اسلام کند باید که از انجا مهاجرت کنند خود را بیلاد اسلام رسانند بفرغ تمام بستان  
 نه با مشغول شوند چون از وطن خود برکنند و بیلاد غیره رفتن موجب مشقت عظیم است از انجهت که دل ایشان زده میفرماید که انما  
 فی القیام برون جز این نیست که بنام و کمال باره می شوند بکنندگان بر مهاجرت و مفارقت و کسب و بلیت کجوه من و ایشان را  
 غیر حساب بیشتر از بچای ثواب ممکن نباشد شمار ان نگاه داشتن سبعین بیضا که روایت کرده که امام حسن مجتهد بود با حضرت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام و فرقیتم نیز او منبر فرمود که چون نترسین رسول الله فرمود که ای حق محمد الحمد لله خود را بهتر می طایم بعد از ان  
 فرمود مرا از بلا کرده اند نصیب کند از برای ایشان سزای اعمال را و فرست کند مرایشان از برای ان فعال بلکه مندر صبر را بجهت برایشان  
 بران سازند بعد از ان از برای ان ملاوت فرمود که انما یوفی الصابرین اجرهم بغير حساب عیاشی استخوان خود را امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیثی  
 او حضرت رسالت صفت کرده و نیز آنحضرت فرموده که در روز قیامت نصیب ترا روی عمل کند برای همل غایب از حج و صدقین جزای اعمال ایشان  
 تمام و کمال ایشان دهند و از برای بلا کسان صابر هیچ چیز نصیب کنند و بوانه وضع نمایند بلکه در تمام ایشان را بجهت صابر ایشان فروردند  
 کار ایشان در وجه رسد که اصل عیاشی که در دنیا با آن روزی میگذرد باشند بمانند که کاشکی بدنهای ایشان بمقراضی راه پاره بگردند  
 تا انروز با اصل بلا در مرتبت در وجه سلوک نمودند و در خبر است که روز قیامت جماعت غایبان را که در دنیا شریف شهادت چشیدند  
 باشند بدخول بهشت فرمایند چون بددشت سند جاعلی باشند که بر چند جنت نشسته باشند گویند خداوند ما فرزدان را  
 بتم سنخیم چرا اینها پیش از ما بهشت رسیده اند خطاب مید که ایشان در روز ایشان الهم انما نندشاد جمیع عمر یکبار به تنوع کفار شهادت نمایند  
 و ایشان روزی صد بار بقیع ابتلا و تیر امتحان کشند و شدند و متهم به شهادت بر تبه ایشان می رسد آورده اند که کفار که حضرت را  
 گفتند ترا چه بر این داشت که بدعت کینه منبکه که مخالفین ما است چرا انما با شرف تو منور مینکنی و بماند احسان منیل نیمان و انان  
 محبت و عشق تو و طاعت یا جان بر ایامند که قل کوی عهد که کار از روی تو بیخ و انکار همل پشوی یا بزرگ باشد الذین یعملون فانکم مندهاند لایل توحید را و توحید  
 نام خدا و پی زانم خلاصا که الذین در حالتیکه با کفر کنند تا انکه از برای او برین و از لوث شرک یعنی ما نور شدیم بانکه موحد باشیم و مشرک  
 بتوحید و اصراف و فرموده شد ام با خلاص من کور کون کون بجهت انکه باشم اول المسلمین اول کورین تبارکان یعنی مقدم ایشان  
 با اسلام در دنیا و سبب از جاعلی که ایشان را بدین سلام دعوت میکنم قل کوی عهد که کار از روی تو بیخ و انکار همل پشوی یا بزرگ باشد الذین یعملون فانکم مندهاند لایل توحید را و توحید  
 ای اخاف بد شک من بفرستم ان عصفیفت بی انکه نافرمانی که هر روز در کار خود را با بنوچه که طریقی توحید بگذارم و برین چهار  
 اختیار که عذاب بوم عظیم عذاب روزی که بزرگت یعنی روز قیامت که در او اهل عظیم است قل الله کوی عهد که کار از روی تو بیخ و انکار همل پشوی یا بزرگ باشد الذین یعملون فانکم مندهاند لایل توحید را و توحید  
 را عجب خلاصا خدا میبخشد بر من و بر منی در حالتی که ناله کشند ام درین خود را از شرک و طاعت خود را از ریافت عجب و  
 بر پرستیدای شرکان ما ششتم من و غیرا چه خواهد بجز از خدای یکتا و غیران برین باریه التیغ منسوخ است شرکان بعد

و انما یتمنوا کثیرا من غیره که نیند پذیر می شوند باین ایان و لایل و انجات اولوا الالباب خداوندان عقول خالصند شوی شبها



الزمر

از شینک این کلام و نوه یند شد ایشان از میل پیغمبر بدین ایشان گفتند ای محمد بن کبری که کیش ما را اختیار نکردی و عهد نامه را اختیار کردی، قتل  
 بگو ای محمد بن اهل شرک که این الخاسر من بدستیکه زبان کاروان الدین خیسرو و انا ندکه زبان کردند انفسهم بزین سخا خود و اهلینهم  
 و بر کسان خود بوم القیمه روز قیامت حساب ایشان با این حدیث که نفسهای خود را از روز در طبعان و کسب میکنند اهل خود را  
 که ایمان آورده باشند در بهشت یا بنده این هنگام نه از نفس خود منفع شوند نه اهل ایشان بفرمایند ایشان رسد پس نسبت با این هر دو زبان  
 زده باشند الا ذلك بدانند که آن مذکور هو الخسار البت من این زبان خامر و هویدا است که بر هیچکس از اهل موقوف پوشیده  
 و نباشد طم من خاسرین زانست من قوفهم ظلل من النار از برای ایشان سایهها از آتش و من تحتهم ظلل من النار از برای ایشان سایهها  
 است از آتش مطایفه دیگر و اگر در روز که زهر ترا ایشان باشند که منافق بر طبقهای آتش برایشان باشد فرشتهای گشوده از آتش نوذان از زیر  
 ایشان باشد و انکما که وصف کرده یحیوف الله به میسر باشد خدایان عبادت بندگان خود را بجهت جنت است خود در ایشان  
 ایشان نابینه بند از آتش و با سر و اقدام نمایند یا عبادای بندگان من چون عفو تو چه چنین در عقب مانست فاقهون پس برینید از من  
 آورده اند که در زمان جاهلیت نه عمر و نه قیام و سلمان فارسی با در عقاری بان بکله طیبته لا اله الا الله گشودند و با اعتقاد تمام بودند  
 الهی عزیز کردند و از کیش با و خود تبر نمودند خستاد در شان ایشان این بفرستاد که والذین اجنبوا الطاغوت و انانکه اجتاب کردند  
 از شیطان که در غایت طغیان است و عدوان و سایر شیاطین که منضات درین اند یعنی زور شدند ان تعبدوها از آنکه برهند آنها را و  
 تبعیت نیاکنند و انابوا الى الله و باز گشتند بوی خدا و از سر بقیه بوی مجانب و آوردند لهم البشري مرایشان زانست شده و اوج ان  
 در حین جودت بزبان پیغمبر و با این وفات بشارت فرشتگان یا بند از نماز خطاب الهی بدخول جنان خلاصه سخن است که انانی که  
 بجنبت شدند از عبادان هر چه بدون خدا است ایشان زانسته و ثابت فبشر عبادا پر شده بندگان مثل الذین کفروا بقول  
 انانکه بر شونند کفار حق را فید بقون احسنه بر پیروی میکنند بگو تر بر این عین عمل میکنند بان قول که اقرب بحق واصوب نور است  
 و سنگ گفته که اتباع قول میکنند که احسن بخریب که ما موزید بان از طاعت عبادان و باورد را فرموده که اگر بجهت پیغمبر بودیم  
 که بگو و زنده بنام یکی تشکر در عین که مایع روز و آتش و زان و دیگری بجای کردن در جود لیل و سیم مجالس کردن با جاعتی که تبعیت  
 بهتر کلام کنند یا انکه بشوند اسمران را و احسن امری اختیار کنند بر قصاص که افضل است بقوله تشاروان  
 تقفوا اقرب للفقوی تبعیت صدقه خفیه کنند که افضل است رسد غلابه کفوله تشاروان مخفوها و توتوها الفقراء فهو خیر لکم و خیر  
 قیامت با محکم شوند دون معسوخ و غریب را اختیار کنند دون رخصت اولشک نکره که نام سخنان نیکوترند الذین هداهم الله  
 انانند که راه نموده است هکذا ایشان را بمقصد بجات و ایشان بان نهاده شده مبرنی صواب که توجب قبول نالست بجنس مایه اختیار نموند  
 و اولشک هم اولوا الالباب انکره ایشانند خداوند اعقول صایه از سایه او هام فاسد و تخيلات باطله که از تویلات شیطان  
 ساخته میگردند بر پیل هندی میفرماید که اقم حق علیه کلمه العذاب بانانکر که واجب شده بر او سخن و عیند که مشرک است بر عکس  
 الهم یعنی قول الامان جنت و عتق شولا مثل النار و ابال باشد چون کسیکه مستوجب رضوان و سزاوار روضه رضوان است یعنی شخصی که  
 مستحق عتق است هر که مثل کسی نباشد که سزاوار جنت است فانت شقیق من ذی النار یا تو ای محمد میرمانا از که در روز رخ باشد یعنی فاد  
 یعنی که بوسیده اذخال ایمان و تطویب و زینت ایشان از عذاب و زخ برهاله پس عدم قبول ایمان از جانب نفس ایشانست و بر نوح و جلال  
 غی بر چه بر تو همین تبلیغ است پس از این عتق صرفیت که در شان او بولطیت و پسرش بعد از ذکر عیند و رینا و عذیم فرماید که لکن  
 الذین تقوا لکن انانکه بر میزند بر تمام از عذاب پروردگار خود بوسیده قبول ایمان و بسب طاعت طم مرایشان است در بهشت معرفت من  
 قوفها عرفت یعنی عرفهای و بیابانها از راه ای عرفها عرفهای بگرینند مبدیة که بنا کرده و مستحکم گردانیده شده است برانند  
 و احوال بجز من تحتها الا انها میر و از زبان عرفها جوهای هشت که وعلا داده شده است بن عرفه و اثار باقتل ایمان و عدل الله  
 و علا دارند یعنی وعده حقیقا است با ایشان لا یحلیف الله الیعاذ خلاف میکند خدای خود خورد را پس البته محقق الوقوع باشد تخلف  
 ان از قبیل محالت بوسید خدای از حشر رسالت هر و این کند که چون اهل بهشت را بند از ابای سز خود عرفهای هستند بعد سنان ایشان  
 بان عرفه چون بعد من باشد بانما و اهل ان بمشابه ستاره درخشنده کفتم بارشول الله بن منازل دنیا باشد و مورد که منازل افضل مرتب  
 در جانشان است من باشد و بعد از ذکر دعوت مرتب تا بنوحید رینا و لایل و حکا میفرماید که اگر حق را نمی بینی خطاب بحضرت است و مبارک  
 جمیع مکلفین ندانست نام برای قهر است یعنی البسه می بیند ان الله انزل انکه تکلف و فرستادن اسماء از اسمان یا از بر صلاه ابی یعنی  
 باوان فساکم در داوران اب ذابینا ببعی الارض در چشمهای نایع و کار برها جاری که در زمین است هم بجزج هم برین و برین  
 از ان اب ذاب و عاکث را مختلفا الوان که کونا کونست رنگهای از زهرت و صفرت و سیاض و صفرت و غیران و کونیکر کرد باوان اصفلا  
 و اجناس مختلفه است چون کندم و جو و بزیج و کیند غیر هم همی بر خشان می شود ان ذاب بغداد از حضرت و سنان است فرماید پس بیند ان را  
 مضمضه از زود شده پس از طراوت و ناز که ان هم میجعله پس بیکر و اند خدای احطام از زهر و زده و در هم شکسته خورد گشتن و در آن  
 بدرستی که در انزال باران و اخراج ذره مختلفه بان و تغلبت از حال غالی لکن کرمی مایه بار که برین است اولی الالباب عبادان

عقبا

عقول سلیمه که در آن تفکر نمایند عارف شوند و جانان فکند و فکند تا او بمسئله و مقایسه نماید احوال نبوی را بان زروع ترونان و میدان  
اعمار نکند چنانکه در وقت نمودن بدین قول مبتدل شود و حضرت وال نیز در و بخواند که آورده می شوند بلوث و او هام در این تفکر نمی کنند  
تا عارف شوند و چون صفات عالم را از این جهت می فرماید که آفتن شرح آفته ای پس آنکس که کثاره کرده باشد خدا صدق سینه او را یعنی فرخ  
کز اینده دل از ال اسلام برای قول اسلام بوسینه استعمال قوت عقلیه در دلایل بینه و حجج واضح بواسطه استعدانام بالظواهر  
هادیه هم چه کسی است که سینه او تنگست از قبول حق بجهت زار بر عناد و تکار و عکسند بر او در دلایل و معجزات که موضوع است بمفروضه و در  
و صدقیت سینه مختار خلاصه معنی است که آن که که خدای تعالی استعدان فکند و نظر لطیف زحق او نموده و با لطف عظیم خود باینض ناد  
بر وجهی که سینه او منشرح شود بقول ایمان هم چه کسی نباشد که بجهت عدم استعدان نظر لطیف از دوازدهم و او را در مضیق کفر بکار و سینه  
از هر دو بعد از شرح است قه و کبر آنکس که سینه او منشرح است در او وسیع از برای قول ایمان علی قوت بر روشنی معرفت است یعنی  
بر آنکه در حدیث یا بقرین بصیرت من که تبه از بر رد کار خود از خود روایت کند که روزی حضرت امام این آیه فرات فرمود ما کفیم یا رسول الله  
الشریح صدیقه معنی است هر مود که خود معرفت الهی است ز دل بند مؤمن بر وجهی که دل او روشن و فراخ گردانند گفتیم یا رسول الله  
علامت آن پختن نموده اند که بنده بالکلینه از سرای غم در بگذرد و توجه تمام نماید تهنیه استبا خود و پیش از سر استعدان شود و در بعضی  
تفاسیر آورده اند که این به در شان عالیشان حضرت امیر المؤمنین و چهار یا سر استعدان معرفت یقین آن حضرت که قابل اینکله است که لو  
کشف الغطاء ما از دست بقیه پس در باره ابولطیف فرزند به ادب و وجوهی که توابع ایشان بودند میفرماید که قوت دل بر چاه و دیل که در جنت  
باشند عذاب عفو القای سینه قلوبهم هم مر جانی است که سخا است الهای ایشان من فرزند که از جمله در گردن نام خدای که کله توجیه است  
یعنی هر گاه نزد ایشان بار خدا کنند بسبب آن زیاده میگردند و عتاق در دل ایشان کفوله تعارف از تمام رجسالی جسم هم پس استعدان متعظ می  
شوند از ترغیب منزه و بگریزند از ترغیب اولی و لکن آنکه در سنکله فی ضلال مبین و در کراهی موند و اشکارا اند بر وجهی که ضلال  
ایشان بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست بوسعه خدا از رسول خدا روایت کرده که حاجت از سرم و لان امت من طلب کنید که عبادت  
بر الهای ایشان وضع کرده و از انبیا قلوب سیه طلب جان کنید که حقیقتا غضب خشم خود را در دل ایشان مرکوز ساختن و نیز از غضب  
مرد است که سنگار دست از کوی که ترسند و اندر و صکیر معربان باشد نزد متار از خبر تعلیم نماید دشمن را در هر حال که فافل باشد از کوه  
زبان چه حرف نماید همه شب بخوابد که از آنکه ذکر خدا نکند مالم که دینار فرموده که حقیقتا بر هیچ قوم خشم نکند و رحمت خود را از ایشان  
باز نکند مگر بجهت مشاوت ایشان آورده اند که روزی صاحب جناب نبوت مابع عرض کردند که ملاک بیبا و کلال بیبا بر سرها مالمی شده است  
مانند است که بگفتار غم زدا سخنی از انما نارح ما بصر مبتدل شود و زندگانی از صغیر خواطر مازنه کرد و باید که الله الهی خدای  
فر فرستاد احسن الی کل شیء یختره یعنی آنچه را که در دنیا است ما نند یکدیگر یعنی بعضی از آن مشابه بعضی است در جزای  
لغز و تفاوت و تناسب سلوب جوهره و لکن بر اعجاز حضرت نبوی اشغال آن بر منافع دنیوی و آخری و یا بر خجایان مستدبر چون بگو  
و در تفاوت و اختلاف کلام نیست مشایق مشی و مکرر است چنانکه در کتب و قصص او امر و نوا و و عدل و عیند مواظب و فیض  
یا نحو است هرگز و جانا نور منقاد چون امر نهی و عدل و عیند ثواب و عقاب است در روح و مؤمن و کافر و غیران بلکه هر چند خوانند  
می شود ذوق بنیاد آن زیاده میگردند و نماید تکرار آن اینست که نفوس را بجا مشغول از ذکر و عدل و عیند مواظب و فیض پس اگر در  
تکرار باشد و نفوس سوخ پیدا نکند هیچ نفس آن نماید از اینجاست که حضرت رسالت سه چهار مرتبه رضایع را بر خطاب تکرار میفرمود  
و سعی بیثربان در قلوب ایشان مرکوز شود و در صدق ایشان مغفوس کرد و در دیگر از صفات قرآن این است که نقش مشی می بود از او  
یعنی حضرت است از خوف و عیب که در او است بیبا شغب و کرد و بهم می پیچد جلوز الدین یخشون و تمام پوستهای آنکه می  
ترسیدند از عذاب پروردگار خود و از هول روز قیامت هم تکلین بر می می شود و زام میگردند جلوز هم و قلوبهم تمام پوستها ایشان در  
ایشان الی ذکر آفته نبوی را در گردن خدای یعنی چون ایات رحمت مغفوب می شوند که لها و پوستهای ایشان نرم می شود و از خشیت  
تشنه بر که بسبب ایات عید طاری شده از آنها از ایل میگردند و از این عیند المطلب میزدند که پیغمبر فرمود که هر گاه بگردن پوست سینه  
مؤمن از ترس خدایان شود از او کامان همچنانکه در عینه می شود بر کما از در خشان خشان تیدین مسلم از این یکسب نقل کرده که زوی غم  
رسول خدا رفت و او بصران خوانده مشغول بود در اشای آن جناب را قشامد فرمود غنیمت اینک عاکرین را از بکریتین که با جایت مقرون  
خواهد شد چه وقت و حجت الهی است بجان از عقوبت پر شاه عجب بر نیز گفت از شما بدست عیند بر سیدم که اخبار رسول را از شما  
قرآن چگونگی با حق گفت چنانکه عکس است و صفایشان گفته چشمه اگر بان و اعصاب الرزان گفتل اکنون جو پیدا شده اند که چون قرآن می شوند  
می مانند فریاد میکنند و مشی میکند گفتا خود با الله من الشیطان الرجیم این از فصل ابلیس است ذلک الی کما یخار که موضوع است بصفایان که  
صفتی از راه نمودن خدای است یعنی از جانب خدای می پنداری هم زام داشت می باید یعنی توفیق ایمان می صد  
ان من کیشاء هر گاه میفرماید از کسان که مانند را در که واضح و تفکر کنند در بی بینان یا توفیق طاعتی دهد بان صلحیت را  
و من جنیل الله و هر گاه که می نازد خدای یعنی فرمود میگردارد او را بسبب جوهر و عناد با وجود ظهور دلایل بر حمت و ایات و عیند



بر منسبت تمام این نیست هر دو از اینها در هیچ راه نمایند که از آن ضلالت بخازند که در کفار و کفارند که بسبب وجود و خوار استلا القنات  
 باد که توجیه ایات و عقیدتی کنی پس در سبب منبذید بهر نماید آفتن تقبی ای این کسی که بر منبذید بوجهی هم روی خود سوره العناب از یک  
 عذاب شدت عذاب که آن زمانه اقس و وزخ است یعنی روی خود را سیر اقس نماید توهم القیمه در روز سحر جهنم که دست پای او در  
 زنجیرش باشد ممکن نباشد و او را که از خود دفع اقس کند مگر روی چون کوفی باشد که از عذاب نکال رنشد در صند و جنت قرار کند باشد  
 فراغ البال از کلوی مراد بوجهل است که از اینها بزرگ کردن بشده بد و وزخ برند و او بر روی خود خواهد که از اقس بر منبذید و از خود دفع کند  
 عطا کند که مراد کسی است که او را سر کون و اقس اندازند پس اول عضو که اقس او را حس کند روی او باشد بعد از آن از قول خزنش پسند  
 بکفار خبر میدهند که و هیل و کفنه شود یعنی خازان ذوزخ کونید لظالمین بر منبذید کاران را از کفر و غیره و قوا ما کنتم تکفرون  
 پیشید جزای آنچه بودید که کسی که یلان کذب پیغمبر بخت و شور و زور بر منبذید کفار و کفار تکذیب میگویند که کذب است که  
 من قبلیم تکذیب کردند تا آنکه بودند پیش از کفار و کفار پیغمبر خود و اقایم هم العذاب لولم یذابوا ایاتان عذاب الهی من جهنم لا یسفر و  
 از آنجا که مشهور می باشد آن در وقوع آن در خواطر ایشان نمیکند شش با که در حال استیق و قاضیت عذاب عذاب بر ایشان نازل شد بطریق  
 بجا است قازوا هم الله بر منبذید ایشان را خدای بخیرتی خواری رسوا فی الحیوة الدنیة در زندگان نیامس و خفت قتل و سبی و جلا  
 و لعذاب لا یخرف و مراد عذاب برای بگریخت عقوبت عقی که برای ایشان نمانده است اگر بگریخت عذاب نیامس عذاب در تمام  
 آن کوکابوا یعلمون اگر هستند که ندانند یعنی اگر از اهل علم و نظر اند مراد به عالم خواهند بود بان و غیرت خواهند گرفت و لعذاب ضربنا  
 و درستی که بیاید برای ایشان در دنیا فی هذا القرآن در این کتاب که قرانست من کل مثل از مرید که محتاج ایضه مانست و امر بر منبذید  
 نکرم مانسبه شش یعنی در قران حوال ام مانسبه بیاید که در هم لعابم متذکرون شاید که ایشان بند پذیرند بان یعنی نادان ناممل نموده غیر  
 که نادان قراننا عریضه در حالی که قران است بلغت عرب غیر کدی خروج نیست خداوند کی معین و خیر نیست از حق بلکه طریق مشبه است که  
 موصل است غیر هیچ اختلاف و تناقضی اختلاف در معانی نیست و شکی و شبهه نیست در حقیقتان پس از اصل ساخت لعابم یقینون بنا  
 که ایشان بر منبذید از کفر انواع عصیان بسبب تا مل و تفکر در معانی این زیرای عبده اسنام و اصل توجیه مثل منبذید که کوبید صبره آله  
 مثل ایان که خدا کفایتی برای شرکان و موثلا اما از برای شرکان مثل زکره رجلا کفیه شرکا و مرئی که در او شرکیان باشند یعنی  
 بند را که مولای معتقد داشته باشد مکشاکو که مخالف کنند باشند با هم بجهت خود و با هم سازند در شرکیان بنده پس هر شرکیا و  
 کاری در میاید آن کار را تمام ناکرده شریک دیگر کاری آورد و جوع کنند او هیچکدام را با تمام نتوانند سازند و شرکیان بجهت این از او راضی باشند  
 و رجلا کسک اما از برای موثلا منفر نماید که مره را که دارسته باشد از شرکیان و خالص باشد لر جمل برای مرئی یعنی بنده که مخصوص یک مولی  
 باشد او را در اجماع مفاسد مرام خوشنود تواند ساخت مثل شیوانان مثل ایاتای باشند این در بنده از روی شباهت و صنعت  
 یعنی البته مانند یکدیگر نباشند چه یک است بیاض و مالکان مضطر و فاجر باشد نتواند که نوعی کند که در خدمتکاری هم از او راضی باشند  
 و دیگری از مخالف شرکیان سال خود و بجهت نیکو که خدمتکاری مولی از او راضی باشد یعنی همچنان که شرک منشا شرک دلا در متفرقت و شرک  
 هر یک از ایشان و تفریکشند بنده که چند مکلام تمام نماید و چه نوع هر را خوشنود سازد و بر کدام اعتماد نماید و چه شرک نیز توزیع و  
 تقسیم جنودیت نموده از برای اهل مختلفه و سرگردان شده عیندند که کدام از ایشان را عینت کند اعتماد بر بونیت کدام نماید و از کف اجماع  
 مقصود کند همچنان که بنده ملوک یک کرب باشد بوجه تمام و بعد ما لا کلام که خدمتکاری عینا بسبب بجهت که در تمام مولای او است نیامی نماید و  
 از اینجسیب که امانت او است تخرن میشود و بسبب اینچه مراد او است حاصل کند هم چنین موحد بالکلین و من هیچ الوجوه در و توجیه عینا  
 معبود می آورده بعبان او استغال نموده و از غیر او منقطع شده و چیز که بسبب خوشنوی معبود او است استعمال میکند و از آنجهت نشان  
 او است احطافینکند بواسطه این نقیضا و طاعت عینت حاصل و اجل برسد با حسن حسکه با استخوان از اینر او منبرج و زایت که که اخص  
 فرموده اند لذلک الرجل السلیم لرسول الله من مردم که ظهور تمام خدمتکاری حضرت رسالت تمام و نیام و عینا شوی استخوان خود و زایت کرده که  
 امانت عینا فرموده لذلک الرجل السلیم لرسول الله من مردم که خالص است در عبودیت مالک خود و خلدت و مشوب بخدمت عینا نیست  
 امیر المؤمنین و شیعیان او چون این ضربت مثل بسبب این بندگانش طایان که اعظم نعم است از آنچه منفر نماید که الخیر لله من شاورت  
 مرخدای است بدین مثل چه بسبب ان شما و از طاعت شرک خلاصه زاره بنور توجیه منمونه نموده یا استحقاقا حمد خدا و است که در و عینا شرک  
 ندارد نه غیر او را چه و منم بالذات است مالک علی الاطلاق بل اکثر هم لا یعلمون بلکه بیشتر ایشان عینا است در حقیقت از مغول و بجهت وزخ  
 عینا غیر از شرک او می سازند و دره اند که کفار که میکنند که استوارینکم که عینا بر منبذید و از عینا و خلاص شویم یا آمد که انک میت  
 بد زشتی که تو منصفی صفت مراد و اجماع میستون و بجهت که کفار که بر منبذید اند یعنی مال تو و ایشان مؤمن است پس انتظار فرموده شماست  
 قانی بقاء معنی داشته باشد هم آنکه پس از منبذید شو که شما ای مؤمنان و کافران توهم القیمه در روز سحر جهنم عینا که در کفر و کفار  
 خود مخصوص عینا خواهند کرد که در منبر پس توجیه و روی بر ایشان که من در توجیه حق بودم و شمار در شرک باطل و من تبلیغ  
 رسالت نمودم و شمار برای راسته عینت کردم و شمار تو بجاج و عینا پیش کفرینک تکذیب من کردید و ایشان با باطل عینا را آورند گویند

طالع

الطاعة ورسوله وشيئا من خود کرده و او را قائلید از خود نمودید با وسعتی که گفت که روزی که از عصبانیت خود در نماز  
باشد این عالی است که این مخصوص از اهل بیت است و هر که از عصبانیت کسی که در روزی که گفت علی الله بهر حال  
یعنی در اهل بیت و اولاد من است و در کتب بالصدیق تکلیف نمود یعنی با شیخ بویسند قرآن از جا تکان خورد و کفایت  
آنکه نام و تفکر نمایند زان آیه ایست که بنام برای قدرت است یعنی البته هست که جبهه در رویه مشغولی لکن از من مکن  
و مقام ناکردید که در وقت آن همه عزای و غم و اندوه و اعمالی که بر عینه سفره نماز است که اگر چه بپردازد و دروغ راستند بویسند  
قرآن را از جانب خود عزت آوردند و بیاد خاطر رسالت که مقتدری بر آن نموده و تلقی فرموده و گویند که جای استخوانها اندک است بل هم اینست  
و حافظ ابو نعیم از ابن عباس با آمدن از آنکه مدتی که ماند که جای بالصدیق شد است و متذکر علی را که طلبت در جانب است که شب  
مطرح چون رسول را باغبان بردند و ملکوت خوان بر او عرض کردند خطاب سید که برو و چون خود را با حق شاهد کردی خبره کند  
خداوند مرا بصدق بنمواند که از جانب عزت خطاب است که بصدق علی و هو الصدوق لاکبر و از مخالفه موافق بنمواند که پیغمبر  
فرمود که الصدق بقول الله صدیقان است اما در منزل تو من ال فرعون و حبیب بن ابراهیم بن علی را که طلبت صدق بوال محمد روایت  
که رسول خدا ای صحابی بغیر از من است و علی را که طلبت صدق ایشان اینست که در بعد از آن فرمود که کتبت فضل پر عمر از قرآن بگوید عمار را  
بیزخواستی گفت من بگویم با رسول الله فرمود بگوئی عمار گفت الذی جاء بالصدق صدق رسول الله فرمود صدق یا عمار را است که کتبت  
زیاده بن عثمان روایت کرده که در باریک سلام نزد حضرت رسالت منم و کتبت یا محمد چه میگویند گفت میگویم لا اله الا الله و انار سوله خدا یک  
و من فرستاد تا تویم گفت من صدق من صدق من علی خدا که در اصدق بنی بکنند بر این قول فرمود صدق اثری که گوید و ذنی یعنی علی خدیجه و از آنجا  
که حضرت فرمود که گفت من صدق من صدق من علی صلوات الله علیه بر شما در برای آنکه در این صفت لکن نماز میگویم با استاد هر دو اما نماز من و علی را  
والله ی جاب بالصدق صدق بی اولاد و الله المفقون و انما انکه آمدن ایشان سخن راست و زانسه نمودند با آن که ذکرده ایشان که  
گفت من مؤمنان صدق زانست زانست ما را تا او را آنچه خواهد آورد و کسند از جلال نعمت عظمایم که امت عینک در قیوم نزد پروردگار  
نمودند که ان ثواب عظیم و نعمت عظیم جز آنه المحسنین با دشت خود کار است که اصل صدق بقا اند و کسند افعال حسنه و استعمال مقصده  
لیکن فرمود الله عنهم ناپوشد خدای از ایشان بیت میان شکر افعال استوه الذی حق عاولا بدترین آنچه باشد یعنی آنچه کرده باشند میگویند  
از ایشان از شکر و سعایه کرده باشند مثل از ایمان آوردن و عملهای نیکو کردن و تخصیص ثواب بهت من العارست چه تکفیران موجب فضلی  
که در سود باشد یا اشعار است بلکه ایشان بجهت تعظام ذنوبند دارند که مذنب مقصودا که حینه الحقیقه فاعلان نیستند مچنانکه  
دو اصل حضرت است و بجز اینم و با دشت هدایتها از اجر هم نزد کار ایشان با احسن الذی من نکوتر چیزهای کائنات بگور که بود  
که عمل نیکو نه در احسن مطلق با حسن اعماله و تقصیر با احسن بجهت کمال خلاص ایشان از آن و زیاده ثواب و با براه از آن مجموع بیخبر  
و سخن باشد که در وقت حسن زنده بر مباحی که بان مستحق ثواب می شنوند آورده اند که حضرت رسالت چون ذکر معایب طه با طله بیکر که  
تخویر با میکروند میگویند که چنین مگوی که بواسطه این از جانب خدایان ماضر و بویسند سید که بگویند از کفایت نیکند حضرت ابی  
فرستاد که اگر الله بیگان با اینست خدا کفایت کند مزایه قدر وایشانست یعنی البته کفایت کنند است عینک که بندای خود را که بعد  
از جمیع انواع ضرر و بجز خودت و بترانند ترا شکران یا الذی بانا نکه میسر شدند من و توینم بجز از خدای حق و میگویند همه ماضر و تبه  
نخواهند ساینده در بعضی آیت اند که چون خالد با من غیر قصد کرد که عزیزی را بشکند که کار گفتند که ای حال از غایت از کار و تیرش که شای  
غریب است بر بنیاد بکار از است مبار که خود عدا سبب می شاند خالد القناه بکفایت ایشان نکرده تیر هر عزیزی رو بشتگ گفت که فرنا سبب  
مرزانیست به پاک و پاکیزه چه پاکیزه که کوی است که ترا خوار و بیفدا کرد اینند پس خطا جیب خود را و حق کرد که مرگانه همان توام و نیکو از آن  
از جمیع افات و از یکتا و کفایت خدایت بویسند اضر و که از مرتبان تیور کد شبهه نیست نیز انکه اسناد اضرار و ابدا بجا دان از شرط  
حالت و خامت است و من یقبل الله و هر که گرام کرد اندک است ای او را در داری منزلت کفران و شغاون خدان حال خود و اگر در بجهت خود  
انکار و عدم القات آورد و در دایل قدس پروردگار قتاله من تمام نباشد که از راه داشت زود و یا آنکه هر که از خدا ان  
طریقیست بگردید کفر و معصیت پس بیکس از راه ذات کند و من یقبل الله و هر که از راه نماید بویسند بواسطه مذنب و فکر  
او در زبان و صدق قتاله من یقبل الله در ایست و راهی که کند که او را از راه بگرداند اقس الله بغير ترا یا نیست این تیر و بجهت ترا است  
یعنی مثل البته خدای تعالی کند بر شکران و مغلوبان از راه ایشان دینی اشقیام خلوند کند که شنیدن از کافران و مساندا و سایر  
شمنان خود را بکلام و عید کفار قریش است بر جهت شایسته بر همان بترقت خالقت خود میفرماید که و انزلت لکم هم و اگر تیرش  
شکران مکه که من خلق السموات والارض کتبت که بیافرید شماها و زمین را و از عدم بوجود آورد که قولن الله ما یبه گویند خدا  
با وجود وجود و عباد ایشان چه بجهت لیل و اخیر بر قدرت خالق بیکس انکاران نمیتواند که چون با این معترف شوند قل بکوا بعد ایشان  
که اگر آیت ایامی بیند مانند عورتان از که میفرمایند من دون الله بجز از خدای ایشان و سایر الهه باطله بجهت میدانند آنها که آن از آید  
الله و اگر راه کند خدای من بجز ضرر و کوشی بر اینست که من از منو از ضرر و کوشی بر اینست که من با باشند ایشان کاشیت



الزهر

ضربه دفع کنندگان ضرر او نسبت به او از این بر خیزد یا اگر نخواهد که عملی و منفعتی از صحت و غنا و غیر آن حاصل نماید یا باشد  
انان همسگاری و حین با دارندگان منفعت و نعمت و از من و چون شما مقربید بر خالق است او و معرفت بر عجز اله خود از دفع ضرر و دفع  
پس ترک عبودیت خدای که خالق و قادر علی الاطلاق است و پیرستی که با او است که عاجز مخلوق اند غایت سعادت و جهالت است در مقابل او و نیست  
که حضرت سول چون از مشرکان این سوال کرد ایشان ساکت شدند و از جواب عاجز گشتند حقیقتا فرمود قل بگو آنچه مرا یار است که حسیب الله  
کانه و پسندیده است مرا خدای را باینکه منفعت و دفع ضرر علیت بر او نه غیر او است و کل المؤمنون توکل میکنند توکل کنندگان و کارها  
خود را با او باز میکنند از همه علم ایشان با مخصا خالقیت قادریت پس بجهت نهادن ایشان مینماید قل بگو آنچه مرا یار است که حسیب  
خود را یا قوم اتخولوا ابقوم من عمل کید علی مکاتبتکم بجاللی که متبید بدان یعنی بعد از آن که تمسکند در آن و آنچه امکان سعی است در  
اصلاح و تضعیف من بگو شیدای غایب بد روشی که من عمل کنده ام در حالت تمکین خود بجد و جهد تمام در آن مینگویم یعنی در اظهار کانه تو  
و اعلامی پس اسلام صورت گفتگوان پس درود باشد که بدانند من با تبت انکس را که بنیاید با و عذاب بجز نیه عذاب که رسوا کند او را  
مرا در روز بد راست که خدای تعالی ایشان را بقتل و غارت رسوا کند زانیده و تجل علیت و فرود آید بر او عذاب مضمون عذاب که زانیده  
یعنی عذاب و در رخ که است عذاب است اما امر لنا بد روشی که فرستادیم علیک الکتاب للتاسیر بر تو این کتاب که فرستادیم برای امت  
همه مردمان بالحق فرستادیم بر این روشی و در روشی با سبب بیان آنچه مشاط مصالح معاش و مفاد است قینا هتدی بر هر که راه یابد بقران  
یعنی روشی و روشی آن عمل کند یاد در دلیل آن تفکر کند بدیده اغشیا در آن نکرد فلیتقیه بر نفس او راست فایده اعلان و من ضل  
و هر که گمراه کرد یعنی از احکام قرآن دور شود و عمل بان نکند فایده بضمیمه بر زبان نیست که گمراه شود عیله بر نفس خود یعنی بال و نکال او  
بد و راجع کرد و ما انت علیه تم و نهی تو بر ایشان بگو کل نگاه بان یعنی اجبار کنند ایشان با همان و حافظان در قلوب ایشان بر  
که نگذاری که در ضلالت اندازد از حق منحرف شوند چه از زحمت قدر در آن است بلکه بر تو نیست غیر از سائیت که چه بیجا تکلیف بر  
است نه از اجابت بجهت تبه مشرکان بر قدرت بر بعثت غیر نماید که الله یوتی ان من یشاء فی انفسه من یشاء فی انفسه من یشاء فی انفسه  
مردن ایشان یعنی نزد انفسنا اجمال قطع جنوه ایشان مینکند بقوله لا اهل منی و التي لم تمت فرامیگردنشان را که نمرده است فی عذاب  
در خوابان پس قطع تصرف تدبیران میکند از آن نه قطع جنوه فیه منک الی بر نگاه می آید در اینجهان آن نفوس که قضی علیها الموت یعنی  
گمراه شده است بر او فرستاد و بر سئل الاخری میفرستد نفوس دیگر که از آن زندگان است بدان ایشان الی اهل منی با وقت نام برده شد  
یعنی هنگام اجل زان عیاش مردیست که در بدای روح مرد و هست مینا ایشان شعاعی است عیاشه شعاع افتاب نفس است که عقل و تمیز  
متعلق است و روح نفس متحرک بان قائم است هر گاه که بنده است این است خدا یعنی بقض نفس و مینکند روح را بحال خود مینکند در وقتی که  
مرد بقض هر دو مینماید پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس و متبدا این است که عیاشی از حسن بخوبی نقل کرده و وی از عمر  
ثابتی مقدم که امام عمل با فرموده که هیچکس بخواب نبرد مگر که نفس او عروج با نماند مینکند روح در بدن او ماند و بیار روح و نفس عمل  
پیدا می شود و چون شعاع افتاب پس اگر از آن الهی تعلق بگیرد بقض روح اجابت میکند اگر از آن متعلق شود بقض روح نفس اجابت روح میکند  
اینست قوله تعالی فی الاغصان من یومئذ یسألهم الله عن انفسهم من انفسهم من انفسهم من انفسهم من انفسهم من انفسهم من انفسهم من انفسهم  
چنانچه مینا انسان و زمین است که مشامه مینکند از تحیات شیطان صلح و اویل نبشاق فی ذلک بد روشی که در این وقت و انشا  
و ارسال که یاب هر شبه علامت واضح است بر کمال قدر و دلالات لایحه بر حشر و بشر و قیامت لقوم یتفکرون منکر و همی که تفکرو  
تامل نمایند از این امر استنباط کنند که امانت مشابه نوم است و احیانا مثل قطره بر او سحبا قادر بر بعثت نشور باشد در توتیه مذکور است که  
ایفر ندادم بر طریقی که در خواب نبرد و نبرد بر طریقی که بیدار می شوی ندک کردی کاوان با وجود این دلیل با هر بر کمال قدرت او بر بعث  
و نشور در نهایت نکارند غایت جود و اصلا از ظلم که در شکر قدم بیرون نمی نهند تا خورد را بنور هدایت ایمان رسانند ام اتخذوا بلکه  
فر کونه اند من دون الله بجز از خدا شفاعت شیعما که در خوانست ایشان کنند نزد خدای قل بگو آنچه مرا یار است او لکن انوا ایا شفاعت کنید  
بتان و اگر چه باشند که لا یملکون شیئا هیچ مالک نشوند چیزی با از شفاعت لا یعقلون و ندانند بر نشندگان خود را بجهت آنکه  
جمادند از جاران شعور و قدرت سلو است چون که قادرند نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان توان داشت قل بگو ای محمد بر چه  
ملاکت و توبخ مشرکان را که اللهم اشفاعت جمعها مراد بر انشاء شفاعت یعنی از مالک جمیع شفاعت است نه از او و هیچکس شفاعت  
نیتواند کرد چه شفاعت عوقوف بدو شرط است یکی آنکه مشفوع له بخار مشفوع عنه باشد دیگر آنکه شافع مانده باشد پس هر دو اینجا  
مفقودند پس همه باطله و شبه شفاعت است نه شفاعت در غیر مالکیت خود مینکند شفاعت که ملک السموات و الارض مراد است  
پادشاهی ایماها و زمینها شرم الیه ترجعون پس بنوی حکم او باز کرد آید خواهند شد یعنی در قیامت نیز مالکیت و مالکیت او را  
ثابت است هر گاه در دنیا و عقبا مالک علی الاطلاق باشد بداند و بی رضا او هیچکس شفاعت نیتواند کرد پس در روزی اعتقاد و  
شدت عناد ایشان خبر میدمد که و اذا کسر الله و چون یاد کرده شود خدای تعالی و حله اشمازت در خالت که در روزی که  
المذیسان مراد کل طبیعه لا اله الا الله است یعنی هر گاه این کلمه را از اهل ایمان بشنوند و منقبض کرد قلوب از این طغیانیها که در روزی که

ایمان می آورند و میگویند با آنچه برای بکر که دادیم از پیش ازین و کینه بر کردیم چنانکه آنان در پیشتر ایشان بدیدند بجز بر پیشتر  
ایشان ظاهر کرد و از آنکه کبریا که بر هر که باور کرده شوند تا آنکه من در گویم غیر از خدا یعنی معبودان باطله ایشان از آنکه پیشتر  
انکار ایشان تازه روی فرخند که شوند و بر وجهی که اثر خوشحالی بر پیشتر ایشان ظاهر شود و شبهه نیست و آنکه دشمنان خدا هم چنانکه  
بد که خدا عین می شوند بدکاران و لیاوی و که حضرت رسالت است اهل بیت طهارت را و نیز چشم آورد و غضب ایشان شوند چون کفار از ذکر  
او که توحید موعظه صلابت از لغات میکنند و در عباد و انکار می فرزند حضرت در ایشان بجهت گنه عباد ایشان تمیز بود از این جهت  
بنیاد این او را مکرر باینکه روی بنیان بدکاران ما از روزی که دعا کرده **قُلْ اللَّهُمَّ بِنُورِ نَبِيِّكَ كُنْ** عباد ایشان تمیز بود از این جهت  
افزینند آسمانها و زمینها و او را اندازند در اینها عالم الغیب و الشهادت و او را اندازند آنچه علم ان بیخ حلقان و آنچه مشاهده است  
بر ایشان یعنی نای هر پوشیده و آشکارا است محکم توبه تنها حکم کف بی غیر عبادت ایشان خود در حق و قیام کا نوا پدید  
در آنچه هستند که در آن مختل عقوبت اختلاف میکنند از امر دین و دنیا پس حکم کن بنیاس و ایشان بحق اینکلام و منفطال مخالفان است اعدا  
حضرت رسالت و دلایل او و در عباد ایشان موفقت که ربیع بن شیم که از زمانه زمانه بود در روز از غایت حضرت اما چنین سخن برادر و لعنت کن  
بر مخالفان او و گفتند آنکس را که بپس از آنکه از بدنامی خود را بدین و می نماید و بعد از آن این بر تلاوت فرمود که  
**قُلْ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اجْعَلْ لِي قَلْبًا مِّنْكَ لِي أَدْرِكَ عِلْمَكَ** و اگر آنکه باشد مرا تا آنکه بشم که  
و برکشند از جاده حق مافی الارض آنچه در زمین است از مالها جیسا هم آن و مشکل و مانند آن ما لها مع ما بان یعنی اگر در چنین  
آنچه در دنیا باشد مرا ایشان را باشد لا فتنوا و ابتر مریضه فیه مندی یعنی خواهند که خود را با آن خرید بان من سوو العذاب از عذاب  
عذاب يوم القيمة در روز پیغمبر و بدل لهم و ظاهر شود مرا ایشان را از این نوع عذاب است و عذاب منافی است که نوا  
بمختصمون آنچه خود ندانند که کان داشته باشند که ایشان رسد یا آنکه هوند که در از خدای جزای آنچه منظر ایشان نبوده باشد که آن سینه  
است که آنها را حتما پنداشته باشند که ایشان رسد و بدل لهم و ظاهر شود مرا ایشان را در چنین عرض صحایف اعمال سینه است  
ما کتبوا جزای بدیها آنچه کرده باشند از انواع عذاب حاق بهم و عالم نماید ایشان ما کتبوا جزای آنچه بود که بر کینه بر آورد  
بان استهزا میگردند از وعده خداوند و حاتم لا یقیما پس در دنیا عکس انجام میسر نماید که فاز امتس ایشان پس هر گاه که کفار از روی  
خدای که کلمه توحید است منقرض شد و از ذکر اله خود خوشحال گشتند پس چون رسیدند از این کفار راضی گشتند از پیشتر  
و فاته و مخرج عانا خواند ما را و دفع از از ماندخواست کند یعنی حال خود را منعکس است بنقیض خود میل نمودیم از آنکه در  
پس چون دایم ما او را از روی تفضل بر وجه استحقاق عینا بخششی از جانب خود یعنی فقر و ابرق و مرض و ابلت بدل کردیم  
به آنها طریقی عباد و انکار پیش گرفته قال گفت که ایما او تبت که جز این نیست که داده شد ام با این نوع نعمت چیزی را که داده اند از  
علی علم بر دانش از من یعنی این نعمت بجهت معرفت من بوجود کتب یکاست کفایت من در تحصیل آن حاصل شده یا بجهت علم خدای استحقاق من  
یا علم من تفضل استحقاق خود این نعمت مرا دست نداد پس در قول او نموده بان قول که میگوید بل بجهت آنست که میگوید بلکه هر فتنه این  
نعمت سخنان و از این است او را نا ظاهر کرده که او را کتب با کفایت است آن نعمت که عفو است بجهت سبب از منم حقیقی و لکن اگر هم  
و بکر بیجای از ایشان لا یعلمون میدانند تمیز میکنند بلا را از نما و یا نمیدانند که همه مشوق نعمت از جانب حضرت عزتند قد قالها  
بدین معنی که گفته اند ایما او تبت که ایما او تبت علی علم عندی که این معنی است انانکه پیش از ایشان بودند مثل فارون بکل و تبت  
علی علم عندی قابل شد و قوم او نصیب تو او کردند همانا عقی عنهم پس از آنکه از ایشان عذاب ما کتبوا آنچه بودند که کتب  
میگردند جمع بین نمودند از متعدد اموال بلکه موجب بال سبب نکال ایشان شد قاصدا بهم پس رسید ایشان سینه است ما کتبوا جزای بدیها  
که کتب نمودند و الدین ظلوا و انانکه ستم کردند طریقی اسپاس و پوشیدند من هولاء از این گروه مشرکان که عبادت نمایند سیه سیه بهم  
زویا شد که برسد ایشان سینه است ما کتبوا عفو است بدیها آنچه کرده اند چنانکه بام سابقه رسید و ما هم بجهت آنست  
عاجز کنان ما از تمدن بیاین وجه که تمیز بیاید از ما و توستانند یا از آن بکر تبت از تحت قدرت ما بدو از مدینه تبت که بعد از آن  
از اینها و ما عفو است عفو است سنار بد ایشان را در روز بد بقتل رسانیدند بعد از آن عفو است یکبار زانی و فایته بود  
که این همه نورنا عارف شوند تا آنکه بعضی بطریق پیدا شد او است خالین و فایته مطلق مخصوص او است طرا پیدا از این میسر نماید  
که او را **لَوْ دَعَاكُمْ إِلَىٰ تِلْكَ الْأَنْتِظَارِ لَقَدْ يَسْتَأْذِنُ الْوَقْفِ** آنکه عفو است که در روزی از این نشاء برای هر که میخواهد بجهت رخصت  
و استحقاق او بلکه بعضی استحقاق و عفو است که در روزی بر هر که میخواهد بجهت عفو است و بلکه بجهت عفو است  
مصلحت این فی ذلک بدینست که در عفو است و انتظار زانی و لایا و اینها نشانها است بر کاندوت و اوانه اول قوم قوم متنون برای که هر که  
بوستل او استحقاق او عفو است و از آنکه او است ستم حقیقی غیر عفو است کرده اند که جمعی از مشرکان که قتل و زانی بیجا از ایشان صادر شده بود  
انواع مشا و ملا می نمودند بجهت رسالت گفتند که از ما ما هم عفو است خطاهای که بر بعضی آمدند و نور عوی بگویم که هر که شرک او در دنیا  
ناخوردند خدا از اینها میزد پس ما اسلام نمی بریم مگر شرط آنکه خدا ما را با بجهت عفو است بیخ کافران ما را بدین اسلام بیجا



این بزرگوار که قل کواچم که خدای مهربانید که یا عبادی بندهکان من الذین استغفروا انما انکسوا کفره اند بار تکاب نوی که علی بن  
 اکتیسیم بر زمینهای خود یعنی افراط نموده اند و از حد نگذایند اند معاصی الا تقنطوا انومند شویید من خیر الله از بخش خدای  
 ان الله بلد سیکه خدای تعالی لغیر الذنوب بیامزد کاهان را جمیعاً همان صغیر و کبیر و اگر چه از حد حصص تجاوز باشد بغیر از شرک  
 کدان امروزیه نمی شود لغوله تعالی ان الله لا یغفران بشرک بر و باجماع جمیع امت است که شرک بندگان اسلام اگر تپیر و تپیر و تحتین یا داخل است  
 بعد از آن بجهت الله عفران می نماید که اگر چه بدست که خدای هو العفو الرحیم میفرماید که شرک بندگان تپیر و تپیر و بعضی این تپیر و تپیر و  
 قائل من است که از شد در چیزی که خود عدم قبول تو به مانع اسلام او می شد این بزرگوار اسلام آورد و بعد از آن احباب از حضرت رسالت  
 که این بزرگوار من است و شوی با همه اسلام شرکیده می نمود بایر عام است شامل جمیع مسلمانان است این صحت نیست بر آنکه این بزرگوار شده و  
 و شوی بعد از آنکه چنانکه سال از تفرق این بزرگوار بود مسلمان شد لیکن محتمل است که در وقتی که این بزرگوار و رسیدند باشد اسلام آورد  
 باشد اما در عمومیت آن ششیم نیست در بعضی و این واقع شده که اید در شان عباس بن علی و پیغمبر و ولید بن لید جمعی از فقرا ایشان ناراضد  
 و قوی که بعد از اسلام بجهت تپیر کفار را پیش از مرتد شدن از قصد اسلام کردند اما بجهت خوف عدم قبول توبه با حال منکرند که بعد  
 از تفرق این بزرگوار اسلام آوردند و از بلده شرک بطریق مهاجرت اختیار کردند و از امیرالمؤمنین علی تم منقول است که نیست در قرآن این که رحمت  
 مغفرت در او واسع و اکثر باشد از این عیبهای تا آخر در خبر است که عیبها مستور ووری بجهت برآمد بشیند که واعظی نکراتش و وزخ  
 سلسله و اغلال و احسان و عفو است نکال او میکند بانگ بر آورد که چرا مرد متار از رحمت الله استغفر عرفت توبه منکرند و مکرانه توبه با عیب  
 الذین استغفروا انما اوردند اند که زین اسلام زاهد زمانه و عابد بکانه بود و در عبادان طاعات جهل نام کردی اما مرد نماز و ایستاد  
 نمودی از رحمت توبه منکرند که چون وفات کرد گفت خدا با من توبه منکرند توبه منکرند خطاب اند که روزی گفت توبه عبادان که کردم که با  
 فرمود که بندهکان مرا از رحمت من آید که در آن روز من ترا از رحمت خود توبه منکرند که تم معمه از رهبر و ایستاد که روزی یکی از صحابه رسول آمد  
 که از حضرت فرمود چرا میکرند که گفت جوانی بر در ایستاد و میکرند و از بی نیای گریه و مریه بر کرد و در حضرت سؤل فرمود که وی در دارند چون  
 درآمد و سلام کرد بعد از جواب سلام گفت ای جوان چرا میکرند که گفت از گناه خود را از چشم خدا میترسم گفت و حال با شرک گفت و خدا گفت  
 که نمیکنی که خدا تو را بیامزد اگر چه مثل هفت خان و هفت بن گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از آن عظیم تر است فرمود گناه عظیم  
 را خدای که بهم بیامزد فرمود بگو تا چه گناه کرده گفت یا رسول الله نباشم و هفت کوری شکافتم و کفن مرده می بردم افتنا فاروزی و خرفان  
 انصاف و وفات کردم من کو را و از شکافتم و کفن او را بیرون کردم و بر کشتم شهوت بر من غالب شد باز کشتم و با او مواضع کردم و چون از عمل  
 فارغ شدم او از ایام که ای جوان وای بر تو از دیوان بوم البتین ندانم نکندی که مرا برهنه کردی مرا بلیه رسوا کردی پیش خدا و رسول  
 او چه خواهم گفت چون رسول این را شنید فرمود این فاسق را بیرون کن که از او بد و فحش بگری نیست چون از اخبار بیرون آمد روی در  
 بیابان نهاد و روزی شب فریاد میکرند که روزی شب گفت خدا یا بحق انبیای مرسلین که توبه مرا قبول کن و از گناه من در گذر و اگر توبه من قبول  
 رسول خود را با زنا و الا الله من اندازناشوزم در حال خیر شل امی گفت حق تعالی مهربانید که من توبه را قبول کردم او را با زنا طلب  
 و مرهم مغفرت بر جرح معصیت و نده حضرت او را طلبید شرفه عفران و امرش باور ساینده مرید است که در ایام مالک بنایا مردی بود که جمیع  
 عمر خود را در زنا و زانیان بسر برده و در وقت عمر خود هرگز روی با قامت خجری نیافروده تا که موکل قضا است مطالبه با من عمرش را از کرد و او چون  
 در یافت که وقت رحلت است نظر در جزایا حال خود کرد و خطی کردم و خدا داشته باشد ندانم ایامی از دنیا جان بزرگش گفت یا من الله دنیا و الاخرة  
 ارحم من الله دنیا و الاخرة ای آنکه که دنیا و آخرت از است رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت و این کلمه بگفت جان بداد اشک  
 بر وفات و شادی کردند و او را در مریله انداختند شبانه مالک بنایا از در خواب خود ندانم که فلان در گذشت در دنیا مریله گذاشته اند  
 بر خیز و او را از اخبار بر او غسل ده و در مقبره صلوات فرست کن گفت خداوند او در دنیا با خلق ببرد کاری و مشغول بود چه چیز بد و گناه که بر او  
 آورده که سزاوار چنین گناهان شده و از آمد که چون حالت تضرع رسید مقلس با جزوار بد گناه نابالید و شد و فضل ماز را بر ما برود  
 او رحم کردیم و از عذاب الهی نجات دادیم و بنیم مقیض رسانیدیم کدام روزی بد گناه نابالید که ما او را شفا نداریم و کدام حکمین از ما  
 خلاصه ملید که خلعت اندامی در او پوشانیدیم و شکرتیست که عفران معصیت توبه طاعت مشرعت است بجهت امر او منیر و سایر امره مقصود  
 صلوات الله علیه بر جمیع پروردگاری اصل الیمیم هم گناه مغفور نمی شود و هیچ طاعتی نیست قبول نمی برود چنانکه در حدیث قدسی وارد شده  
 که علی بن ابی طالب جمیع علی خلق را مینوی بخل الجنة من اجب لو عشتا و لا ارخل الجنة من کرم و نوا طاعتی یعنی خصما فرمود که علی بن ابی طالب راه  
 نماینده اینست که من نصب کننده اویم بر خلق و خاکی است که منصوب است از جانب من نیز از این علوم من بهشت دارم هر که او را دوست دارد  
 اگر چه عیبها غوره باشد حق من بهشت نوسانم هر که او را دشمن دارد اگر چه طاعت من کرده باشد و از ائمه هدی که مرید است که جنتا اصل  
 البیت یحفظ الذنوب من الیها کما یحفظ الریح القذیة الی الیوم من الشجره یعنی در شوی تا که اصل سیم گاهان را از بندهکان فرود براند چنانکه باری  
 بزرگوار از درختان فرود برود و از نام محله با قهر منقول است که هر که شیشه مانست روز قیامت او را در موقف حساب ببارند حقیقتا بگناهان  
 غافران که از این چنین منور است و اینست که با بد است از این امر تا نماید چون در را بر بیست از روی تعجب گویند با خود که آیا این بزرگوار

مقصود

مصنوع بوده که امثال کافران و مشرکان که بعد از آن و در پیشگاه خداوند بپندارند و در میان ایشان چون نامه  
بره نامه چینی برسد و بهین عمل بکنند پیش از هر گناه ما بودی ما را بجهت علی بن حسین و آید و اورجوع نماید از شرک و ستم  
معصیت بعد از جهاد تمام متوجه شوند ای ای که پیش از آن بود که خورد بوسیده توحید طاعت و استسوا له و کردن عین انبیا نماید  
مرا و در هر چه آمدند پیش از آن یا تا آنکه العذاب پیش از آنکه نباید شما غلبا علیکم لا تفتخروا و این باری باری بود یعنی همگی  
نیک که شما را در دفع عذاب فرستد و آنچه خوب است و آنچه بد است از آن که بد است و آنچه خوب است از آن که خوب است و آنچه بد است  
من ترساید از جانب پروردگار شما بوسیده توحید ما و در بکنید ترسیده من و نماید و بپسروی عذاب و عذاب کینده در عین و متعاشایان با تابع  
شودند من منسوخ یا پیروی چیزی کند که از قبیل نجات باشد مانند تقدیم واجب بر حثیت عفو از انتقام و غیر آن من قبل آن یا تا آنکه  
العذاب پیش از آنکه نباید شما عذاب عذاب گفتگوهنگامان و بیکان توقعان و انتم لا تفتخرون و شما ندانید که من ترساید آن تابند که  
آن که شید پس پیروی احسن طاعت کنید آن تقوی نفس چه کبر است خواستن آنکه گوید نفس نزد دین عذاب یا خستری ای ندامت  
و پیش از من علی ما فرطت بر این تقصیر کردم من و جناب الله در جانب ای و بجز در حق او یاد را مژ و یاد و طلب ترسید جواب او از  
انکه هر که ترسید که سر به بجنب الله فرطت است که موصل است بر ضای او و عینا شی تا به یاد در روایت کرده که امام عذاب فرستد فرموده که سخن  
جنب الله عذاب نظر بر خود بود پس عذاب خدا که مقام رضایت هر که است استعجاب اللمین مانعند از روی حثیت گوید که تقصیر  
کردم در بطریق العنا و آن گفت و بدوستیکه بودم در دنیا این استاخرین از فرس کنند کفن و اشهرز انما یندکان بگای خدا و رسول و اصل  
البنیت آورده اند که در بعضی سزای هر که بود عا که همه اوقات خورد را صرف علوم نمود بود با نفس ترساید او است که گفت جز نفس خود را هدیه ترسید  
کرده و از متعاشایان نیا تمع نمیکری از مستلذات جهان لذت نمی یابد و چون توبه متکفل کما هاست پس بعد از آنکه از نیمی دنیا محظوظ شده باشی  
تایب شوند از نیمی هر دو جهالتش یا فتنه باشی و بوسه ابله پس راه یافته قدم در روادی ضوئ خود نهاد و رفتی که الفاعوال از بود ملک الموت  
پیش از آمدن او چون علامت مرگ را مشاهده کرد با خود گفت یا خستری علی ما فرطت جناب الله و آن که من از انبیا فرس که عجز خود را صراط عذاب  
شیطان کردم و افسوس مرا بر این که از نیمی دنیا محظوظ شده بودم در دنیا و حقیقت را بر این بپسین خود را  
از عجز و ندامت و خبر نموده نا بهم نظر بر خود شیطان فریفته شود و براندیشد از آن شایع که او نیز گوید یا خستری علی ما فرطت جناب الله و آن  
کشتن از انبیا و تقوی با گوید که لو ان الله هدانا لیا لکرم خدای راه نمودی از حق لکن من المذنبین هر چه بودم از هر چیز کاران الزوم  
نمی شدم بشرک و عصیان و مذابن که ما و تمنا کند یا است که نرسد از حاکم و حاکم خارج است یا بر سبیل الطاف و بر چه عذاب است  
و اصل الطاف بر سبب طریقی و حقان بر چه عذاب و انکار از آن اعراض کرده باشد پس این قول را او بر وجه تفسیر و دهشت گوید را من خود و جهت  
توسل و اعتدال که ناید با و نرسد حاصل که هر غمنا که کند هیچ ثمر با و عاید شود خواه متتای او قول مذکور باشد او تقوی با گوید چنین  
ترسی العذاب منکامی که هر بنده عذاب که لو ان لی کثرة اکرانکه بودی مرا بازگشتی بدینا فا گوین پس بودم انما من المذنبین از نیکو  
کاران و گفته اند که چون خاص در دنیا نظر را اوله عقلیه نگردد باشد از دلایل قرآنی عراض نموده مشغول با باطل دنیویته شده باشد از هر  
توبه کند که او را راه ایمان و طاعت نموده و بطریق سدد خود گوید که لو ان الله هدانا لیا لکرم خدای راه نمودی از حق لکن من المذنبین  
ایا بیاری اند جوایبهای کتاب من بینه با دله شرایه ترا راه نمود فاکلذ بئس ما پس تکذب یکدیگر بی ان و از یاد روع نسبت دای و استعجاب  
و تکبر کردی سر کشی نمودی از قبول ان بر وجه عذاب و کفر با بل بیان و ضلال است بر هدایت اختیار کردی و گفت من الکافرین بودی  
از آنکه بیدگان و بعد از آن همدند مکتبان نموده مینگوید که و يوم القيامة و زود در سخن تری لکن من کذبوا اینی انان را که در روع  
بشد علی الله بر خدای بار بر چه که در استعجاب خدای با خاز ولد و شرک و گفتد مولاه شعنا و ناعنا ک الله و الله ما سر ما بها و غیران  
و جوه هم مشوره در و خالی کرد و بهای ایشان سفا باشد پیش از آنکه ایشان از بد و زخ بر ندانا اصل عرشا بدانند که اصل و زخ اند که  
تقایم نماید چون بیخام العیس فی جهنم یا بینه در و زخ مشومی للمذکیرین جای نامکاه کردن کسان که بجهت کبر طاعت خدا و رسول  
نکردند عینا بر با شما خود نقل کرده که امام جعفر صادق فرمود که هر که بدین نام است که در ان صفا است پس صد خدا و رسول  
است که کار بست پس نقل کرده بخدا و رسول هر که ماسد بود که بیایم بکنیم میگویم که قال الله و قال رسول الله پس از هر که فرمود که يوم  
الامنة تری لکن کذبوا علی الله و جوه هم مشوره و سوره بن کل انما عذاب من فضل کرده که مراد از این همه هر نامی است که نسبت ما من خود  
بخدا در حال آنکه خدا منصف است و ندادار باشد من گفتیم انما کس علوی باشد فاطمی فرمود بی بعد از آن که حال مشرکان در دنیا حال  
سنتها و فرماید که و یحیی الله و نجاة من خدای انما عذاب هم لکن من انتم انما که نرسد کردند از شرک و معاصی میماند ایمان  
ایمان و انواع اطاعت که استباب نوز و ستکاری است حفص عیاز هم خواند یعنی علی صلح که سبب فلاح و جانات است از آن در روع سوزان  
لا یمت لهم التوبة بعد با ایشان عیب بگ و خنی و لا هم یخترون و در ایشان اند هکین شوند از نجات گفتند لذت و بعد از آنکه در عد  
و عیب در بیان عموم مذکور میفرماید که الله خالق کل شیء و محمد علی کل شیء خدای فریفته همه چیزها است او بر همه چیزها  
و کمال آنکه نبانت فاهم بفظ و مشرکان و چون او مبتدع است و مقتدا و تمکین و تفسیر است با بر او آمدن طیب و در افعال

عذاب است



الشمس

چنانچه باشد از جهت قدر و در هیچ چیزها بوده باشد که مقالید السموات الارض مراد از آنست که کل عالم از این نعمان و زمین یعنی احوال و  
 جمیع امور صوابت و سفلیات است و غیره در آن تصور نیست چنانکه کسی کلید خزاین در دستش باشد غیری را در آن داخل نمیشود  
 این عباس فریست که مفاهیق زمین از آن و رحمت ششم ابواب از آن بهره خواهد کشاید هر چه مصلحتی معینند و گویند خزاین نعمان  
 باو است خزاین زمین که او کلید این خزینها بدست تصرف است و است هر که خواهد از آن فرستد هر چه خواهد از نباتات بر وی انداخته شد  
 روایت کنند که من از حضرت امیرالمؤمنین علی شنیدم که گفت از رسول خدا پرسیدم که مقالید السموات الارض چیست فرمود سبحان الله والحمد لله  
 والاله الا الله والله اکر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول والاخر والظاهر والباطن له الملك له الحمد هو بیست فرسخی است بموت پیدا  
 الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی بر کل آن با برکات که متضمن توحید تجید و تجید تکبیرند مفاهیق خزاین بر کائنات نعمان و زمین اند هر که میخواهد  
 زانو بماند بگوید حقیقت او را شرح کن که ما مشرکان و کفار را از او اذیت و لشکر و نگاه دارد و در حق قطار مزم باور دهد که از کوه اندر گذرد  
 باشد ستم آورد بد رحمت بگو کاران رساند هم پایم خورالغیر را بخت و زکری اندی هم در از زده هزار ملک را بر سر نهاد که این کلید را از او شنیدم بر  
 و در حق نویسند تا روز قیامت برای وی گوید در صد ششم و این خواندن توریه و انجیل و زبور و قرآن باور دهند چنان باشد که خود در حق قبول  
 کرده باشند اگر در نامه بنیر از جمله شهدا باشد بر در بیجا حال کفار میفرمایند که و الذین کفروا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 یعنی بلا یل و سبحان در اما و زمین یا بیکسان توحید و تجید و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 نیز از فرشتگان است که از شقاوت بیکدیگر کرده اند بعد از ذکر آیات و حدیث و ادوات قدرت و بیجا سوا عباد من غیر او که قتل  
 بگو ایچ با اهل شر که فرایند بن خور در عورت میکنند افعیر الله یا غیره خدا را تا مسرفی است و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 و لایل یا ضحی لانت کنت اندر و خدا و قدرت او سبحانها انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 پس از کفار اعراض نموده بر بعضی خطا میکنند که و لقد اوحی الیک ویدر سو که وحی کرده شد است بوی تو و الی الذین من قبلك  
 و بوی تا آنکه پیش از تو بودند از زمین بر دگر یعنی وحی من شوی شده هر فری از او فرستاد که سبیل نیاید باینکه سوخت و عزت و جلال من که این است که  
 اگر شریک آوری بر سبیل من عرض تقدیر و اگر چه محالست لیحیطن عملک هر چه باطل باشد که از تو و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 زبانه کاران در این کلام تنبیه بندهگان میکنند که هر که شریک سازد غیر خدای را در عبادت او و هر چه می خواهد بود که بان مستحق ثواب شود  
 ثواب مرتب است بر خلوص عمل بر عمل که مشور غیر نباشد حاصل مغنی است که اگر شریک آوری تا حق و وفای بکدام از اعمال تو بدیده قول برسد  
 ثواب بزرگ مرتب شود پس تابع اهل شرک شود و باغوا و ایشان از راه سوگند و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 از جمله سپاس دادن بر نعمت توحید و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 قلین سزای بزرگی او را بزرگ کرده و بیجا بر او زده اند اعتقاد شرک کرده اند در حق او و باوصف کرده اند او را و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 بجهت آنکه عباد او را حلال بر عبادش کردند و در عبادت او بیجا می کنند و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 هفتاد نعمان را بر زمین معینند و این هفتاد بین را بر ارضی و کوهها را بر ارضی و دریاها را بر ارضی و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 منم پادشاهی که فاد سلطتم برهما اشیا انحصر از این کلام متعجب نموده تبسم فرمود چیزش از این بر او خواند و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 ان قبضت یوم القیمه در رمضان انداز او است در روز شنبه و السموات مطوئات بیهینه و در میانها در پیچیده شده بدست  
 قدرت و محشر رسول فرمود که حشر حقیقتا در روز قیامت نماها را در هم پیچیده بدست قدرت که فیه کوننا الملك ابن الجنان انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 و شبه نیست که هر که از انشا سوار از ارض اصناف قربانان نمودن نه بکنه حقیقت است بلکه بر سبیل تجمل است چنانکه هر چه در قبضه است  
 تمایل است به عمو از ان اظهار قدرت با همراوس نهاد است و تبسم بر آنکه افعال عظام که انعام در آن جزینند و او نام بر رسیدن آن شرک است  
 دست بدست کامله است از غایت هولت است کمال انشا پس خلاصه معنی است همه زمینها با وجود علم و عقلی و انشا بدست او ماند  
 چیز است که با من گفت خود قبضه کنه که اسماها است با مندا و مثل انچه است که شخصی از او بدست خود گرفته در هم پیچند هر که قدرت با او است  
 باشد پس سبحانم سزای بزرگی او را بزرگ کرده و بیجا بر او زده اند اعتقاد شرک کرده اند در حق او و باوصف کرده اند او را و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 و بعد از انهار کمال قدرت خود بدست جمع مقدورات که از جمله ان است انشا و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 الصمود و میند شور و نور که ان شاخه است که اسرار و انشا در وقت است زدمه حکمت را بر انشا که انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 با این علامت نشانند و منقدرت شوند چنانکه بوق رحمت که علامت قن کار و انشا در میان نخله اولی است که انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 زیرا که چون رسیده شود فصولی بر او بر شو و یعنی بر ان شدت چشمه که از ان تصور نیز نیاید من فی السموات و مرکزها و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 اگر زمین هر که در زمین است که انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 روا نیست که رسول فرمود که وقتی که همین چنانکس بمانند حق سبحان و تعالی خطا میکند که از ان عوالات که مانده عزراشیل گوید تو عالمی که  
 چنانکه مانده ایم گوید چنان میکا شیل و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا و انما نکرمینکم و انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا  
 همین چیزشیل یاند پس حقیقتا گوید باین چیزشیل که بانه کونیاها البناء بقاه و جهک الدائم البناء و چیزشیل است انما یات الیکم بشتانها یعنی خدا

این چیزها از سر آن چنان نیست چنانچه در هر روز و کونین بخارفت و سالیانه از لاله و الا که آنکه بخایان از هر یک کشته شود  
واجب است که این معجزات رسول و او این کس که از آن شامانه شهیدانند که در وقت قیامت چهار رکعت نماز کند و در هر رکعت غزوات  
باشد بر این استخوانها و رضوان باشند خورد این چیزها و در روز قیامت اینها را در جوارح خود می بیند و در صورتی که  
دیگر این را در قفسه کونین بعد از این قفسه در میان زند شوند و از آن پس تا که ما ایشان قیام بیاورند تا آنکه ایشان را در قفسه  
بیتنظر و آن نکرند از طرف و جوانی خود مانند خیران و انتظار کشند که با ایشان چکنند چه ما مورد شوند و اشرفیت که در روشن کرد  
عرضت بخیر بنور در اینها بنور پروردگاران مگر عدالت حکم و این در تمشیتان بنور جهت ظهور و حقوت در هر طایفه علم است و کونین از  
بنور نور علم است بنور نیست که حکایتها فریاد باین زمین عرضتانی فتاب ما مناب و شن شود و وضع الکتاب و نهاده شود  
یعنی صفای اعمال در این شمال بالوح محفوظ را وضع نماید زمین محشر و حقیق بالقیامت و بنیادین بنیادین را بجهت عوی بلاغ برکت  
یا الامم جنت بر ایشان و الشهداء و کواهان را بواسطه صحت عوی بنیادین و تکیه بکشتان مراد فرشتگانند که بزرگ میامو کنند بینه  
و بدای نوینند یا عدل و زمین را پیش تا که جنت شرافت مرتب بر ایشان را در این دنیا گردانند و قضای بنیادین را بحکم کرده شود  
میباشد که آن بعد از این کفر لا یظلمون و ایشان شرم زنده شوند بنقص ثواب زیادتی عفو بلکه مشوین ضعیف طاعت باشد  
و عفویت بمقدار معصیت و وقتت تمامه شود کل نفس من نفسی ما عملت جزای آنچه کرده است از طاعت معصیت و  
کفو اعلم و خدا را تا ازل است بنیادین و با آنچه میکنند بندگان از نیک و بد پس هیچ چیز از افعال ایشان از طوفان نخواهد شد و در این  
و مناسب که از آن خواهد داد بر این تفصیل که و سبوق الذین کفروا و اولاد شوند بگشت مذکرتان که نکریدند بخدا و رسول  
جهنم بسوزد و زخم زهر آلوده عوی بنیادین و جود بعد از جود مراد است که هر طایفه یا پیشوای خود حشر کرده بر او و زخم  
کشند حتی از جا و آنها چون بنیادین بدوزخ فحش بنوامها کثوره شود درهای آن برای خود ایشان دزدان و قال لهم خذتموها  
و کونین برایشان از آنان در دوزخ یعنی مالک و تابغان و از روی توفیق با ایشان کونین بعد از آن که رسیده باشند بدوهای و زخم آله  
یا انکم یا بنیادین اسکل منکم بنیادین از جنت شما که بنور خود حق بملون علیکم بخوانند بر شما آیات و بیک نشانی هر روز کار  
شمارا یعنی اوله که شما را بقررت ساند یا اینهای کتاب و و بیک روز و نکریم کسند بر ایشان شمارا لغت تو مگر همدان از شما شده  
این روز که در دوزخ است بدوزخ قالوا کونین تا که دیدگان مریشان را که بلی اری منکم یا بنیادین و ما را از این روز ترسایند و  
لکن حقت لیکن واجب شد کل العذاب من جن خدا و نوع عذاب بنیادین بود در عذاب علی الکافرین بنیادین که باین گونه ما  
با وجود این دلالات بر خدا الهی از شرک بر نکشیم در جهنم بنیادین منوجب که عذاب شدیم و چون خیزه این را بشنوند میل گفته شود یعنی کونین  
مریشان را از حلو ابواب جهنم در آید بدوهای و زخم خالذین بنیادین و در آن قبس مشوی المنکبیرین بنیادین از مکاره است  
مگر کونین کشتان و معاندان را در دوزخ و چون مقصد استلی را بر مقام شرک است از جهنم و عذاب مؤمنان را از آن شومر داشته میگوید که  
و سبوق الذین اتقوا ربهم و بزرگند بلطف ملائمتان را که بر بنیادین عذاب پروردگار خود یعنی ملائکه شدایت دکی نمایند بر حق ایشان  
الی الجنة بسوی جنت و در هر نوع بر تفاوت مریشان بنیادین بر شرافت حلو طبقه و کونین که مراد را اند مرکب هکله نوعی است یعنی ملائکه  
ستیان را بر بهشت و آنه کسند حتی از جا و آنها چون بنیادین جنت بیجا بود و در وقت مرگ فایض کردند و فحش بنوامها از  
کثوره شود درهای آن پیش از رسیدن ایشان بان انتظار کشیدن آن کشند از پیغمبر و ایل است که بهشت است و است یکی از آن را باب است  
کونین داخل شوند در آن مکررون ذاران تشنه مکررون چون متقیان بدو بهشت سند و کلان بهشت است بنیادین ایشان بیرون آیند و قال  
لهم خذوها و کونین مریشان را خانان بهشت بنیادین است و ابداع و سلام علیکم کسلا بنیادین و یعنی در جنت از جانب خدا بر شما بار طیبتم که  
پاک بودید در دنیا از مناصب و ما هم لاجرم باین مرتبه بلند در جوارح سیدید یا الکره یا کفر شدید و بنیادین از دخول جنت و از این  
عباس منقول است که طیبتم باین معنی است که پاکیزه است شما و از این مقام شرف تمام از امیر المؤمنین منقول است که چون بهشتیادین  
رسند در خون بنیادین که از زیران و چشمه بیرون آید ایشانرا کونین که از این چشمه غسل کنند چون غسل کنند ظاهر عضا ایشان پاکیزه و لطیف  
شود و هر که موهای ایشان زولیده شود و عضا ایشان هر که نکرده و از دیگر چشما ایشان را از به مندا باطن ایشان از جنبه مندا غسل  
و غسل پاک کرد و بعد از آن هیچ عذاب ایشان صادر نشود و لولون ایشان مشغول نکرده و چیزی که موجب فقر باشد از ایشان بظهور نرسد و چیزی  
این ملائکه با ایشان کونین بنیادین بنیادین ظاهر باطن شما پاک شود و از حلوها پس در آید بهشت خالذین بنیادین خواهد ماندگان و زده اند  
چون متقیان در بهشت را بنیادین چنانکه خود ایشان مشغول نیست بکس از سفر سینه باشد نگاه بیک از غلامان برود و زنان و ذاکر خورالعبز  
باشد جبر هدی ایشان با استقبال و بیرون آید بنوری سلام کنند چون در ساری ایشان داخل شوند قطنهای پیچیده در صواع خواهد بود  
بساطها انداخته و فرشها کشیده و بالشها نهاده برای سائین و در بارها خوشی از زود خوشی از سیم و با بون سنج و لؤلؤ سفید زبرجد و چون  
انبار سندی از نشیمن و بزرگ تکه فستق چون چشمه بر این بهشت است کونین که همدانها و ماکان است که لولان  
هدانا الله فرشتگان با ایشان کونین که نلک الجنة لولون ایشان تسبیح بول ملائکه کشند و قالوا کونین



المؤمن

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله...  
ما كتبه وأورثنا الأرض وبراءة زاد من بهشت نمانا وحقه قدر تقوى بجای دیگر من الجنة از بهشت جنت کثافت که  
که جنوا هر این شاره است که در حضور و منازل پر سرور و در حلال آمد که کثیر ملک بندگی من هشت مقابل بنیاد باشد و در خیر است  
که هیچکس نباشد که در منزل بهشت منتظره نداشته باشد خواه مؤمن و خواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام نیارد بندگی مؤمن منزل او را بپذیرد  
بر پس معتاد بر این است که محتسبا بملک دهد منزل کافر را به بندگی مؤمن فینما جزو العاصمین پس بنکوست نزد کارکنندگان و باز اش بنکو  
کاران در ریاض جنان و ترویج ملک آنکه خاقان و بی بیغی فی عهد فرشتگان را یعنی حق که با عقیده شد بر تیره فریب پیدا باشد  
و هر طرف بگری ملائکه را بنوع رجوع که فرشتگان باشند من قول العرش انکره انکره عرش یعنی طوان کنندگان چنانچه عرش بر سبیل است  
نه هر طرف تکلیف عبادت نیست مؤمن تزیین خدا کند یا کفر او را یاد کند تزیین مقربین بجهل در تزیین است این نور در کار خود یعنی کونند خطا  
الله و بجهت و به بیغی حق را و کند از ان خدای و بجهت ظاهر و صفا و شوی و نماید و فیضی است با هم و حکم کرده شود یعنی حق است حکم کند  
بندگان خود یا بحق برایشی یعنی هر کس عبادی منتظر که فرخورد او باشد از بهشت و ذبح فرورد را حکم کند بنیاد ملائکه با ما مثل ایشان و  
چهل گفته شود یعنی مؤمنان کونند الله یهدی الذلیلین سوار خدای است که فرود کار عالمیان است بر حکم کردن او بنیاد ما حق و  
فرود آوردن هر یک از ما بمنزله که فرخورد اعمال ما است فرشتگان کونند شکر و سپاس خدای است که بر فوق فضیلت از برای ما مقام و شرف  
معین فرود سوره المؤمنین شامی این روی میگرداند جمله اخباری که عموما و لا تیکند بر سبیل خوانیم روایت از ابن عباس است  
خضر رسالت که خوانیم زبور قرآن است برایش یکدیگر هر چیزی را منوره این سوره قرآن خوانیم است چه این سوره را و سوره ناز مبارک و سوره ناز که مثل  
یکدیگر هر که خواهد که در منزل بهشت بر او باشد یکدیگر هر چیزی را منوره این سوره قرآن خوانیم است چه این سوره را و سوره ناز مبارک و سوره ناز که مثل  
چهره باید که خوانیم را خواند در نماز شب بوی بسیار خضر امام جعفر صادق نقل کرده که خوانیم چنان قرآنش پس بر تار او بود که ان شکر تمام  
چه بقیق که چون بندگی مؤمن بقرآن خوانیم قیام نماید از هن او بوی مشک از نو عنبر شنب برون آید و قیام بر او در جنت که همه سنا پند  
خوابان از او از برکت تلاوت مشغوق رحمت خود کرده اند و عرش و کرم و ملائکه مقربان برای او استغفار کنند از این عتاس روایت است  
خوانیم هفتاد و ابواب و ذبح هفتاد آن جنت و حط و طوی و غیر سوره و چه در جنت هر که این سوره را بخواند هر سوره از ان بصورت خود را  
بر روی آن درهای و ذبح باشد نکند که او را بدو ذبح برسد و نیز ان حضرت مرئیس که هر چیزی را بقی است خلاصه است از قرآن خوانیم  
و بعضی تا بس خوانیم را از این الف از می کنند خصوصاً از بزرگب از حضرت رسالت روایت کنند که هر بندگی مؤمن که سخن المؤمن بخواند  
روح هیچ پیغمبر و صلیقی مؤمنی باشد الا که بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند ابو الفتح از امام هدی اقرت روایت کرده که هر که  
سوره المؤمن را بخواند هر سوره زور یکبار حضا جمع کافا ما تقدم و ما تاخر او را با بر زد و تقوی را لازم او کرد اندر نیم جنت را با او که است فراید  
و از جمله تسابل این سوره است که در او ایته منوع نیست بدانکه چون حق تا اختتام سوره زمر که بدو ملائکه و جنت را از امتناع این سوره نیز مثل  
ان نموده فرمود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** علم را در این کلام خداوند بنیاد است عکرم از حضرت رسالت روایت کنند که هر  
ابی است از شامی و منافع خراب او و بر بنیاد گفته که هر که این نام خدای تعالی است از عطای خورشید نقل است که هم منافع شامی است  
که او را این طاووس است چون جلیتم خامه حیندی حق و حق و حکم حاکم و حیفا و حافظ و حنا و ملک و ملک و مالک و بجهت ما جلد بسدی  
و میل مترو و غیر و سنا و مؤید این است که ان من بر مالک روایت کرده که روزی از رسول چه پرسید که هم چه چیز است که در لغت ما نیست  
فرمود که مثنای اما و منافع سوره است و کلنی گفته که معنی خوانیم نیست که هم و قضا ما هو کاش یعنی مقدر و مقضی است آنچه نوره و مست خواهد  
بود و قرطبی بر آنست که هم قسم است بجم و ملک حق تقا و در این بقدر است که انم بولی و ملکی لا اعدب من عازنی قال الا الله مخلصنا من قلیم  
سو کند بخورد بخیر بر باری بترت جلال پادشاه خودم که عذاب نکم انکر که بنا بر او در و بطلوس اغنما را بکلمه خبیه لا الا الله متک  
شود و کونند خاشارت بحکم حق که خط منع و در بر او کشیده شود و هم با است بملک و که کرد خدا و زوال کرد سرافات و مرشد با خاشار  
بکلمه هم بخت یعنی حق تقا را بر مؤمنان است شکر بر تزل بکلمه گفته اند که چون خاد و هم در خوفتند و وسطا هم حق و اسم چه در اشاره است  
بتری که میثاق تقا و حبیب است هیچ ملک مقرب نبوی مثل بدان بر نرد یعنی حق تقا هم یاد کرده در حرفین بر این بر حقیقت فرود قرآن  
و تقالین نقلی آورده که حرفه و لغت فری برای تسلیم است مانند که موضوع است از برای ان پس خوانیم برای تسلیم اعلام باشند  
سامع را از خواب غفلت برانگیزد استماع کلام عظیم ملک قدیم کند با تو و جو هم در منج العتافین مذکور است تزیین الکتاب فری  
فرستادن قرآن من اولها از جانب خدا است که مشغول عبودیت است العزیز غالب پادشاه خود را تعلیم تا با جمیع خلایق و مصالح و حکم  
عافیر الذنوب از ننده گاه که بجاوس عقید پاکیز که طوبی بکنین شهادتین قایل شود بر وجه ما مور کینودیت طاعت از قیام نماید  
و چون در تالیتم جنرال است پس معنی این باشد که او و سنا از روی تفضل امرتند جمیع ذنوب ضایع مستقبله ایا است و قابل التوب  
بذینده توبه از عتاس مؤمنان است بدل العتافین جنت عقوبت مرکبی که با کند از ایمان و بجهت شود از عتاس از طیب اذکر ان صفت بعد  
از مغفرت جنت است که نایب است عتاس بر مغفرت مرکب نایب شود بلکه نایب میثاق حق و با باشد ذی الطول خداوند است و سنا

مربندگان

بریندگان از روی فضل و اختیاری از اینهاست منقولست که او سبحانه و تعالی از نبی است که گفت لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 لا اله الا الله یعنی خود را نیافریدند و گفتند که لا اله الا هو یعنی هیچ خدایی که مستحق عبادت نباشد مگر او که موصوف  
 باین صفت است **الله المصیر** یعنی او است باز گفته اند در طبع زاهدان و ثوابی مانند ماسی که به مقبض عقاب کند و چون دانستند که هر  
 قرنی از جانب خداست که مستغرق در صفات تسبیح و تمجید است و باقی است و باقی است و باقی است و باقی است  
 خدای که قرابتش با **الذین کفروا** مگر آنکه نکرند خدا و انکار کنند او و کفر نکنند از این بجمله باطل است که در هیچ مرتبه  
 است و در خاطر بر اینان و اطعای پوران از روی عناد و مجرد و کجاست که بگویند که و باطل است و باطل است و باطل است و باطل است  
 حل و عقد قران باشد استنباط حقایق و قطع نشد مثل این بان و حل مشکلات از اعظم طاعت است چون حل جدال و عشا  
 با وجود استخراق ایشان در دفع الهی کفر و انکار معتبر بودند از این جهت حسد دهندند ایشان در آمدن اینها که فکر نکنند  
 که فریبند بعد از آنکه کفر در کافران فی الجمله در دشمنهای شام و برین برای بقائه و تحصیل فواید عظیمه مکاتب را بحدی می یابد  
 که بسبب کفر و شر و بیعت ایشان بخاطر تو نرسد که در ایشان زافر و گذاشتن توام که در جاهال موجب اعمال عقوبت ایشان نیست  
 بلکه با عشا از دیار است و بعد از آن که بگردد هم در بنویسد و با مشغول نماید و مغرور شده باشند چنانکه عقوبت من کفر است  
 و با آن حال و جدال بر ایشان خواهد رسید چنانکه گفتند قبلاً هم قوم نوح تکذیب کردند پیش از ایشان کرده نوح و اولاد و اولاد  
 چندین بعد از آن قوم نوح من بعد از آن خوردن چون کرده عا در و مورد و غیران و همت کمالی و قصد کردند که در هر از ایشان  
 بر سولیم به پیغمبری که فرستاده شده بود بر ایشان لمّا خلقوا تا بیکرند و او را سزا رسانند و او را مقتول سازند و جاود او بجایند  
 خاصه که در بار سولیم با الباطل یعنی باطل مثل ما آنتم الا بئس مثلاً و اما انزل الرحمن من شیء و امثال ان لم یکن حصوا به تا از ایل که دانند  
 تا چیزی سازند یعنی نه بوده الحق و سخن حق را که واجب است تابع بود تا خاندان هم بر کفر ایشان را و هر کفری را از ایشان نبوی معاصی ساختیم  
 فکف کان عقاب من نظر کرد که چگونه بود عقوبت من ایشان را و کف کان و همت کمالی و قصد کردند که در هر از ایشان  
 واجب شده است **کلیه تریک حکم پروردگار تو یکتا و عقاب علی الذین کفروا** بر اینها که کافر شدند تا از قوم تو تکذیب تو کردند آنهم  
 اصحاب انبیا و آنکه ایشان اصحاب و فرستادند سلا و زمان آنرا بی همه اهل کفر از نام سابقه و لاحقاً از اصحاب و فرستادند و از کذب و جدال و ترس و طعنه  
 کردند و بعد از آن کربای از زمین چند چه طایع و عابد و ستم و استیاد از حد و حصر تجاوزند از جمله **الذین یجحدون العرش** آنکه  
 برینها در عرش برای مثال از و من جوله و آنکه کرد که در عرشند از کربانها که همیشه بطواف آن مشغولند پس چگونه تشریح  
 میکنند بیا که اقدام نمایند بر کفری که پیوسته است بجهل ربهم بنیادش بر در کار خود و قومین و قصد تو میکنند و عرش  
 نمایند بر بوقی و و خدا نیست و همه حاکمان عرش کربانها که انحصار خاص ملائکه اند و بدگویی که از جامع صفات اجلال و اکرام او  
 سخا باشد و ثبالتسانند مستند و عدایت حضرت جهان پس از جدال و ترس عبادت مشرکان که انحصار مخلوقانند و عقوبت ایشان  
 شهرت خوشب و این که نه اند که هر عرش مشغولند چنانکه بگویند **جنانک اللهم جنانک** که در حدیثی از آن است که در حدیثی از آن است که بگویند  
**جنانک اللهم جنانک** لان الجاهل علی قوله بعد قدر تک و در کشف آورده که حق بقا جمع فرشتگان را میسر نماید تا صبح و شام از روی  
 اجلال و اکرام بر همه عرش سلام بکنند و بشر از پیغمبر و ایت کرده که با آنها هیچ عرش بر طبقه آخر زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آنها  
 در گذشته و دشمنای ایشان از اطراف نواحی بیرون رفته و در خشوع و خضوع اند از غایت خجسته سر در پیشند خداوند استلا چشم بیابا  
 نمیکند نیز از انحصار منقولست که تفکر میکند در عظمت پروردگار خود و لکن تفکر کنید از خداوند از شما ملائکه پس متفق که اسرائیل که  
 یکی از فرشتگان است گوشه از گوشه های عرش پروردگار است هر دو قدم او در زمین هفت قرار گرفته و سر او از هفت آسمان بیرون رفته  
 و بیست عظمت جلال حق سبحانه بر وجهی خود را خیره دنیا از و فرستی میباید که کوپا چشم او که از زمین بیگردد که کوچک تر است از کعبه  
 و این جمله عرش را مثل هفت آسمان خاشع ترند و اصل استام هفت آسمان ششم خایف تر و ششم از پیغمبر تر سکا ترند و بر همین قیاس با آسمان  
 اول و انحصار منقولست که میباید ملائکه و عرش الهی هفتاد هفتاد جایست جمیع فرشتگان در این جایها بسیع و تحلیل و تجسس مشغولند  
 و نیز از هفت منبه و فواحش است که در حواله عرش هفتاد هفتاد ملائکه اند که مشغولند بصیغه باین طریق که در دستهای خود بر کمرها  
 خود نهاده اند بر رفع صواب و تحلیل او سخا میکنند و در میباید بقا آسمان چندان ملائکه هستند که عدد ایشان بر خدا نماند هر چه  
 و تحلیل و تجسس مشغولند در رفع بلاغه مذکور است که بعضی ملائکه همیشه ساجد استند که کوع میکنند این مرتبه مقرب  
 است ایست و بعضی بگردانند از قیام و انصاف بر ندارند و این صفت همه عرش است یعنی یک صفت ده کاند که از صفات خود  
 زایل نمی شوند و این صفت آیت من حول العرش است جمیع دیگر شیخ کشند کاند که از آن بملائکه العرش نیستند و ایشان صد هزار صفت ملائکه  
 اند که در پس خافیه من حول العرش اینها اند و دشمنای است بر چپ نهاده اند چپ بر راست هر یک با معنی بسیع از سخا اشتغال دارند  
 و خواجچه ها و سهو عقلا و سستی در آنها و عقلاست ذبیان مانع عبادت ایشان نمی شود زیرا که آنها از لواج است حیوانیه است ملائکه  
 از آن مبرا اند در روایت آمده که حق تعالی عرش را از یک جوهر سبز خلق نموده و این مرتبه عرش تا قاعه دیگر چند است که مرغ سبز است



المؤمن

بدین حال بر روی یک مشتک از طبع تواند کرد و این را پستانچه نامند جعفر صادق ع منقولست و در خبری است که حق تعالی در  
کتاب او بر خطای جمیع ملائکه کتبه که از انبیا وارد و نیز دروش خاندان عرش نهید چیزی بلین گوشه بگرفت و گفت بخان الله و مہکایط  
گوشه بگرفت و گفت الحق لله و اسرار فیل جانب بگرفت و گفت لا اله الا الله و عز و جلال طرف بگرفت و گفت الله اکبر و عرش را نیز از شنیدن  
بروش جمله خاندان و چون کرد عرش بر دوش جمله رسید و گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ان کلمه بر ایشان سبک کشاید پس  
مؤمن که بکار این کلان را بگوید ثواب جمله عرش جمله ملائکه در ان اعمال او بنویسند و اشغال دنیا و عقبابرا بسبکار کرد و دستغریق در  
الحی شود و جابر بن عبد الله قضای لغمان بن عامر روایت کرده اند که حضرت رسول فرموده که مرا ازین داده اند که بعضی از احوال عرش جمله انرا  
بشما بگویم بداند که حق تعالی عرش را از جوهر بن خلق نمود و او را هزار هزار و شصت و شصت هزار سال است بر سر ایشان هزار هزار و  
شصت و شصت و شصت و شصت هزار سال و در هر هزار هزار و شصت و شصت و شصت هزار زبان و از هر زبان هزار هزار و شصت و شصت  
ش هزار لغت بیجیم خدای میکند ثواب از امانتان من بنده عذو و عطفان بمشائراست که حرفایش که فرشته ایست و او را شصت هزار سال  
و از هر پری تباری بگردد و شصت هزار ساله راه جواهر میکند که طول و عرض عرش را بدانند استعانه طلبید از خدای تعالی تا پریها او را مضاعف  
کردند حق تعالی اجابت کرد و شصت هزار سال پریها تا شصت هزار سال بشد و باز از خدای مدد طلبید از جانب حضرت عزت بوی خطا  
رسید که اینها قیامت اگر نا انصافان خال پرواز کنی ازین قاشم عرش من نیرید با پیشی انفرشته گفت بخان الله و جلا حق تعالی است  
استر کرد که در جود این بیجیم بگویند تا ثواب خرا قیامت ایشان را باشد عطف حاملان بر وجهی است که از گوش نا گوش هزار سال ایشان هفتاد  
هزار سال از هفتاد نام جعفر صادق ع منقولست که هیچ چیز از عرش خاشع تر نیست از جمله کلان او این است که اعوذ بالله من غضب  
الله و اعوذ بالله من عذاب الله عوز با الله من نقم الله و دعه اند که چون حق تعالی عرش را بنیامزد بیخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی در  
بزد که باشد حق تعالی بجایه ماری بنیامزد تا عرش را بگردم خورد و او در و منور از عرش چهار دانگ او زیاد آمد او هفتاد هزار روزی  
و در هر روز هفتاد هزار دهان و در هر دهان هفتاد هزار زبان و بر هر زبان هفتاد هزار لغت بیجیم خدای میکند ثواب از ایشان  
الهدیدند و خاندان عرش بعد از بیجیم و تحید برورد کار خود حسن عایش ثومثارا از او سبها نداشتند عایشه و کیتوغفر و  
و طلب عرش میکند ثواب لکن من امنوا ابرای نانکه بان آوردند و استغفار ایشان با این طریق است که از روی نیاز و تضرع میگویند  
رَبَّنَا اِنَّا نُرِيكَ اِيَّاهُمْ يَوْمَئِذٍ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ  
لَئِنْ مَنَّا بِتَابِ اِيَّاهُمْ يَوْمَئِذٍ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ  
يَا اِنَّا نُرِيكَ اِيَّاهُمْ يَوْمَئِذٍ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِمَا نُرِيكَ  
موجودند بغفران که زیاده ثواب و مرتبه رحمت ایشان را ببیند و کار ما لطیف کن بر ایشان و از خیالتهم دور در ایشان را بجا  
عادلین در بوشانهای امامت که بهشت است این بوستانهاست که بمحض لطف فضل و عدل هم رغبت داده ایشان را بان بر  
زبانهای پیران و من صلیک و نیز در زبان ایشان در بهشت کسان را که عمل شایسته کرده باشند من ابا هم اسم ان پدران ایشان و  
از واجهم و زنان ایشان و ذریه آنها هم و فرزندان ایشان تا نایبان بدیدار ایشان رسانند و سبب باری است ایشان  
شود انک بدرستی که تو انک لعمریک و انک غالب که از هیچ مقدر و عاجز نمی شوی انک حکیم را نا که هر چه کنی در حق حکمت مصداق  
باشد و از جمله موعود است پس بوعاد خود ایشان زاد بهشت را در هر وقتی هم التبتیات انکه در ایشان را از عقوبات که در  
بلهها است و پانکندار صلحای اصل ایمان را از خطیئات و من تو التبتیات و هر که انکنداری نمودی از عقوبات تو مستان  
در روز جزا و قدر رحمت پس بدرستی که بخشید او را و بر خشته جنت رسانید و با هر که یاری دادی از ماصوم در دنیا پس هر چه  
کردی بر او در روز جزا از مذاب ماینگ و ذلک وان با و داشت تو از عقوبت معصیت هو الفوز العظیم انکنداری نمودی  
و ظفر بز کوار چنان موجب عادت جاودانی است لغت مشاهیر و بعد از ان از احوال اصل شرید در جلال در روز جزا ایمان میکنند ان  
الذین من کفر و ابد درستی که انکه نکریدند بوعاد انکنداری نمودند بنور خاتم الانبیاء انکنداری نمودند انکه  
که بدو زنج در آیند و بان نشینانا و خورد شفق غار کرده زبان به ثواب ملائک بشنید که هر از زمان اختیار ایمان بنیاوردیم و  
ملائکه ایشان را ندا کند که انکنداری نمودید شفق سماوات اکبر بر کتبات من صفتکم از شفق سماوات انکنداری نمودید  
خوردن در این روز خدای شما را دشمنی که نشان تل خون و قوی خوانده می شد بدالی ایمان بنوی کرد بعد از رسول انکنداری نمودید  
پس شما انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید  
نوبت ثانیه در غیر بعد از نکرید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید  
بهشت نشور و بر با بن جبار امانت اول بر اصلا با انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید  
و احیای بعین در قیامت برای ثواب عقاب پس معنی انکه ما امر به انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید انکنداری نمودید  
بود که در قیامت از اظهار بهر معاد در پیشان از ایشان فرار کند و بپزند و امانت ثانیه در دنیا و احیای اول در وقت که در دم نطفه

بودند خاصا که کفار بعد از مشاهده عقوبت شدیدی که با چهره در دنیا منکران باشند از سوال مقرر و بیست و نشود و گویند قاتع قنا  
پس اگر فرمودیم باین گویند بیکامان خود که از جمله آن تکذیب بیست نشود است و عذاب هر نفسی که از آن فریاد برود بیرون آمدن  
از دوزخ من سبیل هیچ راه نیست چون معرجه شدیم بدوین خود پس هیچ طریقی نیست که بان سلوک کنیم باز دوزخ خلاص شویم چون  
رسیدند ایشان از این قول بیولایمان است و توبه و این کلام را از فرط توبه و غیر گویند پس فرشتگان بایشان گویند که در آنگاه این عذاب نکا  
که لازم شماست بیاثر از دعوی الله باینست که چون خوانده می شد عدای مسخر در حالت کفایت که چون اهل ایمان بکلمه توحید قابل  
می شدند گفتند که کافر شدید بیکانکه او و میگفتند اجل الله لها و احدا وان اکثر فیهم و چون شرک آورده می شدند بخدا یعنی  
ابنای جنس شما شرک بخدای آوردند تو خنوا میگردیدید شما بان شرکان فاکلکم الله پس از رفتن ایشان روانی و کارگذاری اهل حق و باطل  
مخدای ایشان که مستحق عذاب است لهذا حکم کرده بر شما لعنات هر کس که عذاب است اهل خدای که بلند مرتبه است از آنکه نسبت شرک با او  
دهند ایشان را و اندازد باو کند الکی بر کوار از آنکه در استحقاق عبادت عزیزی با او بر کند پس در بیان و حکم و کمال قدرت میفرماید  
که هو اللهی و ان شاء الله که بقدرت کامل خود و بیکر میناید شما را ایایه نشانهای خود که دانست بر خدا و قدرت او و نیز آن که  
و فرمودند بر او شما من الله از انسان ز قار و زوی یعنی باوان را که سبب و زوی است با ملائکه را که بتدبیر ذات و اشتغال بکمال  
و نهایت کثرت و پندیرد و عبرت بگیرد باینها الا من یکتب بکرمی که باز کرد در خدا یعنی از انکار و معصیت از کشته بطاعت و عبادت  
و فاورد قاذعوا الله پس بخوانید خدای و برینترش از پیام ناید مختصی در حالتی که پاک سازندگان باشند که الیوم یوم یوم  
او خود را از شرک و با و آنگاه الکافر یوم کفر چه کرامت داشته باشند اگر ویدگان خلاص شما را چه ایشان بر نفس ایمان کافر نشود شما  
از آن کافرین بجهت این ایشان بر شما شرف باشند رفیع الدرجات بر زانده رویهای مخلوقات بقدرت معرفت و طاعت یعنی هر چند  
معرفت و عبودیت بیشتر باشد درجه او نسبت بقربت الهی بیشتر خواهد بود و طهارت رجا انبیا را بر رجا اولیا بلند تر است در رجا  
اولیا را بر غیر ایشان تقدیم نموده از اهل ایمان و بر همین میاس نسبت تفاوت درجات ثواب بپا شوستان بقدر تفاوت عبودیت خواهد  
بود یا معنی است که فوق انسان دیگر با برین روز و العرش خداوند عرش عظیم است و خالق ان و با خداوند سلطنت پادشاهی است و هرگاه  
در جانی کمال او بر وجه مرتفع باشد که مراتب نصب مقامات جمیع مخلوقات زید قدرت او باشد عرش که اصل عالم جسمانی است در  
فضیلت اندازد پس چگونه عجزی کافر شرک تواند زد و چه نوع دعوی بر آری با او تواند نمود بعد از تقبیر توحید تمهید نبوت میفرماید  
که کلیرا لزوم و انکند حی و ایزل آیه از فرمان خور و نشسته می روح بجهت آنست که ان سبب است عبادت است یا شرع است که روح  
حیات بدست یعنی قائم کند از خود و اعلى من کیشاء بر هر که میخواهد من عباد او از بندگان خود و گفته اند که مراد بر روح قرانت  
و سایر کتب منزله و نزولها چون خیر بیل است یا نبوت بهر حال معنی است که منصب نبوت و نبی رسالت هر که میخواهد از اهل استحقاق  
عطا میفرماید پس از آنکه کون که روحی با و منزل شده مردمان را یوم التکلیف از روزی است که یکدیگر بیگانه و زیاده از روح  
با اجسام ملاقات کنند یا اهل زمین با آسمان رسد یا مخلوق را باین آخرین با هم جمع شوند یا مخلوق با خالق یا معبودان با عابدان یا مخلوقات  
با عالمان یا عالمی عمل کند یا جل خود و بر جمیع تغار هر روز بماند است یوم التکلیف که بندگان با روزی بیرون آیند باشند بر همه  
بر وجهی که هیچ چیز نباشد که سایر ایشان باشد چنانکه در حدیث آمده که مکلفان محشور شوند بر همه و تالی خشنه ناکره لا یتخفی  
پوشیده نشود در آن روز علی الله یعنی هم بخدای از اشخاص و اعمال بندگان با وجود کثرت ایشان شوق چیزی یعنی علم او هرگز رسیده  
باشد پس بر فوق عمل همه را جز اهدا کرده اند که حق سبحانه و تعالی در روز هر روز شمار از در منقل نیست که مانند نفر و باشد جمع کند پس  
اول چیزی که بان تکلم کند این باشد که ندا کند بجهت ایشان این الملك الیوم مرکز است پادشاه و فرمان روای امروز چون همه کفار را  
در آن روز بخود دانست و سبحان علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب جمیع مؤمنان متفق الکل شده گویند یقینا الواحد من جبار و یلیق  
که بکنایه و همکار کارگذاری فرمان رهی القهار شکند جمیع سنا از ان و صد عیبا و پادشاهی فریست که چون ندا کن الملك الیوم  
بر اید هیچ کدام را از اهل مشروطات جواب دادن نماید پس از سبحان بعد از خود جواب نداد که الله الواحد القهار و فایده این اخبار اظهار و عباد  
و کمال سلطنت است و برایت محذ که باین ندای تبار و نفقه باشد هنگامی که مخلوقات شده باشند و چون معنی نموده باشد  
مکراتی زوال و پس خورده جواب نداند که الله الواحد القهار و این کلام خالی از معنی نیست چرا که سون کلام مقتضی است که این ندا  
در یوم التکلیف باشد و در حین بروز عباد از قبور و این صبر نیست بجهت آنکه از سبحان و تعداد را بد و ازل باین کلام ناطق است پس تخصیص  
پادشاهی باین روز بانکه بلمان حال دید بجهت آنست که در آن روز هر کس نباشد که دعوی پادشاهی کند مگر آنکه بجهت ظاهر و این روز  
این دعوی ممنوع کنند پس در تقیر از خصام ملک خود بقدر نشان این میکنند میگوید که الیوم یوم تجزی امروز یادش دارد  
کل نفس مرکبی یا کسبت با کسب کرده از اعمال حسنه و افعال تیسره لظلم الیوم هیچ سخن نیست در این روز نه جواب کی کثران  
عمل شایسته و باشد و نه عقاب مخصوصی باینه فصل نشانند و باشد نه کسی بکار دیگری واخذ کنند نه نیک را بپاداش بدی دهند  
ان الله بدرسو که خدای سبحان الیوم یوم تجزی و شما را است یعنی شغول او بجهت شخص و از ندادن او از حساب دیگری بلکه در روز



المؤمن

واحد خسته کرده و هر يك را با سخنان خود رساند و در خبر است که مشرکان رسالت فرموده که حق تعالی در آن روز گوید که من پادشاه  
 جزا دهنده ام سزاوار نباشد هیچ کدام از اهل بیعت روزی که ستمی بر غیر کرده باشند که بهشتی روزی که از اید که انتقام ظلم  
 از او نکند بعد از آن بیاید تلاوت فرمود که ای قوم مجری کل نفسی اخر بعد از آن مرتضی بن عباس بنیامید که و آن روز هم در برسان کاوان  
 یوم الازفة از روز قیامت نسیان باز فرموده بجهت نزد یک شدن وقوع است چنانکه بیرون بیرون است از کتب انوار که  
 دلهای مردمان لدی انکسنا جز نزدیک چیزهای ایشان بود یعنی دلهای زفر آن روز از آنکه میل خروج نموده بخلقها ایندهم  
 افعالمانند نه باز توانستند که تا اصحاب با پایا سبند نه بر بند تا خلاصه پایند کاظمین در خالق که بر این سبندکان باشند از عمر  
 اندوز و خشم فرودندکان در از زمینها لظالمین نیست مرستم کاران زار در روز سنجید من جسم همچنین مشفق که عذاب را  
 از ایشان دفع کنند و لا شیعیع بطاع و نه در خواست کنند که فرمان برده شود یعنی شفیع که شفاعت او بجز قبول رند و شبهه نیست  
 در آنکه محبت رضای و سبها با اهل شرک منفی است بر محبت رضای شعایر ایشان سلبی باشد چنانکه ایشان را هیچ شفیع نباشد  
 کلمه تقاضا و لا شیعیون الا من ارضی یعنی خائت کما لا یغنی میداند چنانکه خیانت کنند است ان مبارکشان از آنکه در دیده  
 چیزی نگاه کنند که خلالت بظلم نظر کردن با آن بن عباس گفته که خیانت چشم با است که مردی در میان جنی شده و زنی برایشان بگذرد و او را  
 برهنهانی روی نکرده و بنا بر چند مشهور النظر الا ولی لک و لا یستعمل خیانت بنظر ثانی است نه با اوله و قول اول اعراض است اونی صاحب  
 الصل و روی اندا چیزی را که پوشیده گردانند است سینه یعنی علم و وحی است بسیار و سزای مخلوقات بعد از آن مشرکان را که میکند  
 باینکه والله یقضی بالحق و خدای حکم کند بر آن در جزای دیگر دار و نیکو در در او مستغفرا است از ظلم و عنف تعدد و الذین  
 یلعون و آنان را که میخواهند یعنی میبهرتند مشرکان من و گوید بخیر خدای که یقیناً و شیعی حکم نمیکند چیزی را که جانند پس چگونه  
 حکم کردن ایشان متصور شود ان الله بیدستی که خدای بخیر التسمیع اوست شوا بکفنا رندکان البصیر بنیابگردان ایشان که آن  
 ان خیانت چشم است بر محبت تبه مشرکان قریش و تعدد ایشان میگوید که اولم کبر و الایسیر نمیکند بفرع غیر و ند مشرکان قریش  
 فی الارض در زمین شام و زمین برای بجای قیظ و کیف کان بر نه نیستند که چگونه بود عاقبة الذین کفر قتل سر انجام امانت که بودند  
 پیش از ایشان از اهل تکد یک عناد چون غار و نمود و اصحاب و توغمه که دیار آنها در راه گذرانیدند که انوار اهل است که هم بودند  
 پیشدیان سخت از ایشان قوه از روی توانائی و آثار از روی علامتها و نشانها فی الارض در زمین که در خلوت و ایشان است چون  
 عالی و حصنهای مرتفعه شهرهای عظیمه سایر علاماتی که در آن دیده شد و ذوقه ایشان فاحش الله لیس و وجود احوال بگرفت خدای تعالی  
 ایشان را باین توفیق هم بسببکامان ایشان از کفر و تکذیب با انواع عقوبت نکال اهل ک ساخت و اما کان هم و نبود مرایشان از من الله  
 از عذاب خدای من و اوق مع نگاه دارند که از ایشان دفع ان عقاب کند منع نزول عذاب باینکه ان کفران و عذاب کردن با تمام  
 کانت تا بپوشید آن بود که پوست می و درند ایشان و ستم هم پیچیدن ایشان بالبدنیات بجهت پای بند و عجزت ظاهر با احکام  
 واضحه فکر و کفر و کبر و دیدند بان و انکار ایشان کردند فاحش که ان الله یبکرش خدای ایشان را بعقوبت نه توفی بدرسبتکه شاکا  
 تقا توانست و تمکن بر هر امری که از بخلان اخذ کردن و هلاک ساختن اهل شرک و تکذیب است سبب یک العقاب سخت عقوبت بر ایشان  
 بعد از آن بجهت تبه مشرکان و تها بد ایشان قصه موسی و خزعل و فرعون را بیان میکند بقوله ولقد ارسلنا موسی و هارون  
 فرشتا بر موسی با آیاتنا بنشانهای خود یعنی ان نه معجزه که باو عطا فرمودیم و سلطان مبین حق ظاهر و هویدا که بان بر خصم غالب  
 شده وان عصاست یا شکافتن در با است یا مراد با و اما که توحید باشد شایع معجزه یعنی موسی با و دلیل توحید معجزات غالب فرشتا بر اهل  
 فرعون بسوی فرعون که اعظم عالمه مضر بود و کفر و یوتد منبر و همامان و همامان که در روی بود و قارون و بقارون که  
 مقرب شد از او بود چون تجبر و عناد بر سه کس پیشتر بود از ان بجهت تخصیص این سه کس کرده با آنکه موسی جمیع مردمان زمان خود  
 بشو بود الفتسه موسی ایشان را بجز دعوت کرده اظهار معجزه نمود ایشان تکذیب و کفرند و انکار معجزات نمودند فقالوا ابر کشف کرد  
 ساحر جادوی کنند است بجهت اخراج ارضی عارت بجای نماید از روی معجزه و سحر است کذاب در دوع گویند را بچه میگوید که خدای  
 صفت و من فرستاده از من فلان جاهلیم بالحق پس چون از در ایشان درین دست و راست که توحید است من عیالنا از نزد بیان ما قالوا  
 گفتند با نابع خود اقولوا بکشید انشاء الذین امنوا و ان کساکه ایمان آورده اند معنه با موسی پیش از این مدن کور شد که بنان  
 ولایت موسی اهل تبعم بفرعون میگفتند که در این سال از نبی سزابل شخصی پیدا شود که زوال پادشاه تو در دست او بود بنا بر این فرعون امر  
 کرده بود که مردی که از ایشان شود او را می کشند چون در اینوقت موسی عوی نبوت کرد با نامرای فرعون مسئله چنان دیدند که  
 در این بنی سزابل ابقول او رند تا ایشان شکست و بد حال شده معاشرت نمایند پس از آن عوان خود را بقتل امر نمود بقوله وان استجروا  
 لنا هم و کذا رید و خلتنا اننا خدمت نان قبلی کند چون سزابل بر آمدند و حق تعالی ایشان را بار سال دم و ضفادع و طوفان و  
 جزا بر طبری که در زمان قدیم سبب که راننده بشلا ساخت این که در ایشان واقع شد و ما کینا الکافرین در نیست که نا گویند کان محبت  
 با سایر مؤمنان الا فی ضلال مکرر و براه و بطلان یعنی کینا ایشان ضایع و باطل شد و فایده مریشان را از آن حاصل نکش الفتسه

فرعون با وجود آنکه میدانست که موسی چه برایش است از قتل او ضرر نکلی منصور اما بجهت خوف خود و مجرمه او بر سر دستانها و جلالت میکرد و در  
صدد قتل او می شد و او کان در وقت این را نمی بیند بدند و منع او کرده میکنند که او فردی سحر است و پیدایش که از دست او چه چیز  
و اگر او را بکشند تا با خواهند گفت که فرعون بجهت آنکه تا او معارضه نتوانست کرد او را بقتل رسانید و قال فرعون و کنت عیون  
مرفوع خود را در وقت قتل موسی بگذارید بر تا بگویم موسی را ایشان گفتند بنیاد که شکایت با خدای خود کند و از او خلیتور شد  
فرعون گفت من قصد قتل او میکنم که شکایت خدای خود کن و لیسلم و بگو بخوان خدای خود را تا ضرری بر من نماند یا مرا منع کند  
از کشتن او پس گفت اگر نکشم او را فی آخاف بد رستی که من میترسم آن بیگانه را از آنکه مندل و متغیر سازد کس شما را از این پرتش من  
باز دارد او آن یظهورنا انکه اشکارا کند بسبب عتوت و فی الارض رزمین مصر الفساقا تا هر وقت نشد و نشود بخصم بستم یا و کترها در  
نصبت ل یفوتان یعنی ظاهر نماز موسی را برین بلاد فساد زاهد و قوی که توابع او بینا شوند و با شمار در مقام مقابله در ایند بین الفریقین عار بهر  
واقع شود و آن مضر تعطیل ذاب و مکاسب معاین شود و نظام امور صریح و مریح کرد چون خبر قتل موسی منتشر شد بنی اسرائیل جنگین شدند  
و بطیان شادان گشتند و قال موسی و کنت موسی مرفوع خود را که انی عجلت من بدستی که بر شما کردم بری و در یکم برود کار خود و  
پزود کار شما من کل متکبر از شهر که بر کشی که بهر تخریب است بکار لا یومین منیکم و یوم الحساب روز شمار تا شمار را از من دفع  
کند و چون سالفه فرعون در این باب بر جا طهارت پیدا صل ایمان بیناب شدند و کشتی صبر ایشان بقرباب اضطراب فساد و  
قال رجل مؤمن و کنت فردی که گوید بود موسی من ال فرعون یکم ایما فتر از خویشان فرعون یعنی خزیل معنی میدید بود  
میوشید ایمان خود را از فرعون و تابع او و گویند که اینم از بنی اسرائیل بود و نام او حنیب یا مشهور و واضح و شهر خزیل است که این عم خود  
است و در روایت واقع شده که متکلمه سال بود که ایمان داشت تقیه میکرد و از ابو عبیدنا جعفر بن محمد الصادق مرویست که تقیه از دین  
مراست که درین پروردگار در هر کجا او را تقیه نیست تقیه سپردن است در زمین او که بان سهام مضر و شیوازیست من دفع می شود  
که مؤمن ال فرعون کواظها را سلام میکرد کشته می شد از بن عباس مرویست که زال فرعون غیر از خزیل که این عم فرعون بود و واسعه کرد و  
بود کوی بکر ایمان بناورد حاصل که خزیل است که فرعون بنیان در تکابوی قتل موسی اندازد روی انکار گفت تعفتون رجالا یا میکشید  
مردی ایضه ضد او میکنند ان یقول برای آنکه بنگوید فی الله افرید کار من خدای حق است فرعون و قد جاءه که موخالی آنکه او زده است  
بنیابا لیقتلوا مفران و شون هویدا من یکم از تر پروردگار شما که دلالق تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا با اثرها و تلبه  
و غیران با وجود آنکه این همه تراجم ظاهر است و اما در فکر نمی نماید و ان یک کار با او باشد دروغ کوی فعلیکم که  
پس بر او است و بال دروغ نکال عقوبت آن که قتل او است و ان یک صانقا و اگر باشد راست کوی پس لا اقل یضیکم برسد شما  
بعض ال ذی بعد کفارة از آنچه شمار از ان وعید می نماید و اگر بالفرض همان بد رسیدن در شبیه بعضی از ان بشمار خدا همه معنی  
است که او شما را بکشد بنیاب و عقوبت عتوت می نماید پس اگر صادق باشد در این امر که اقل ملاک که بعضی از ان که بشمار صدان الله  
بد رستی که چنانکه لا یقتل کراه زانست عینا بد یقوی تو فوی می نماید راه و اب بواسطه بیعتات و مجازان بلکه در باره ضلالت و میگذاردن  
هو مشرف کوی که از بعد از گذشته و نهایت طغیان سینه کلاب و روع کوی در محو شد و می تواند بود که ملاک موسی باشد بر سبیل  
فرض یعنی خدای باه متوارب عینا بد انگر از حد خود قدم بیرون نهاده است بد روع رغوی کننده بنویست من را است که اگر بالفرض موسی  
مخا و زانست از حد خود در دعوی نبوت کاذب خدای او راه داشت نخواهد نمود و او را خواهد شد پس احتیاج بقتل او نیست یا فرم  
ای کرده من کل الملک الیوم من انما است بادشاهی و سلطنت از نظر من در خالق که غالب بر نیاسر سبیل و مسلط بر ایشان فی  
الارض رزمین مصر بر وجهی که هم معقول محکوم شما اند فمن تیخر ناپس کتبت که ناری خدا ما را من با سر الله از عذاب خدای آن  
جانشان آفریناید با بجهت قتل موسی یعنی منگامی می شود که منطه زوال ملک شما باشد چه قول موسی اعمال صدقیت دار پس عقل  
انست که استلا پس چون او نکند بدو دست تعذ از ان کوانه کیند چون این بصحت و اجمع ایشان رسانید قال فرعون کنت فرعون  
خزیل را و جوی بکر که نزد وی بودند ما ان یکم دلالک بکنم شما را بر راهی الا ما اری مگر آنچه مصطک بنیم و کواب و انم از قتل موسی  
و تکذب و و صدق خود در دعوی الوهیت را بویفت یعنی سر بر من در این امر تا ظاهر قول موافق است دل با زبان مطابق پس آنچه بر  
خود صواب دانم شما انرا میگویم و ما اهدیکم راه منیام شما را الا سبیل الرشاد مکرر و ایسی که غالب باشد بر جواب ندن ان  
و شبیه نیست که فرعون در این دعوی کاذبیت و بیعتی دانست که موسی در دعوی نبوت صادق است بجهت ظهور مجازات با هر دیدار و از این  
مرد باطن خود خوف عظیم داشت از جانب او و لکن انهار جامل منکره مانوف او بر ایشان ظاهر شود اگر نه بجهت خوف و میبود  
مشورت میکرد در قتل کوی که میدانست که او در رسد مقدم بادشاهی دانست از اده ان دار که منطه در کویا و ادهم شکند انقسه  
خزیل بعد از شنیدن این سخن از فرعون بار دیگر ایمان او در موج زد آمد باندا روم خود مشغول شد همچنانکه میفرماید که و قال  
ا کبری من کفنت انکر که ایمان او زده بود یعنی خزیل یا فرم انی انا خان علیکم یکم که من بد رستی که من میترسم بر شما بجهت تکلیف  
شما موسی را و صدقتل او عیال یوم الاخر اب مثل زورهای ملاک است هم شایسته یعنی از عذاب که مثل عذاب جاف باشد که مثل



المؤمن

اذا بن تكذيب سئل خود كرمند ميشال باين قوم قوج سائند مذبذب و جزای عادت كرون فرسخ كه طوفان بود و بخار و مانند برای با بنوم خار كه  
 بنا بر صبر سناصل كشد و نمود و قوم نمود كه بجهت واحد نماه كه فرشته ملاك شدند و الكدين من بعد هم و انانده كه از پس  
 ایشان بودند چون اصل شوقه كه شهر ایشان دیر و زبر كشت و اصحا ایكه كه بعد از ظلمت كه فرشته شدند بعد از ایشان و ما ان الله يرسل نوره  
 خدای كنوا مد ظلمة للعجايب هم نیرند كان خود یعنی ایشان را بیکجا عذاب نكرم بلکه تدبیر ایشان بزوجه مدلل بود چه ایشان بجهت  
 اعمال و بیبر مستوجب نباشند پس شما ترا ظلم كیند تا با نواع عقاب مبتلا نشوید و بعد از توبه و انوار عفو بیه نور بر خدا بر ایشان كوزان  
 عتوبت و بر او بوجه كه و یا قوم این بگفته من بجهت كرم من لخالق علی كرم بجهت قوم التنازل عذاب و زنده كرون بپكده بگومر  
 روز قیامت طبع كه بطریق استغاثه بپكده كوزان خوانند بپكده ام بفریاد هم نرسند و با نماند ایكه فلا كرم عیند است فلان شوق یا اصل پشت  
 دوزخ ندا كند كه قدر وجد نامارعد نار تبا حقا و اصل دوزخ با اصل پوست كوهندان امضا و حلتنا من الماء او تار زك الله چنانكه در صورت اعراض  
 گذشت و هر كس با نام خود خواند شود كرم قوم ندموكل اناس با ما هم قوم نولون روزی كه پاینده شوند از موضع حساب مدلل برین در  
 خالیتك باز كشتگان باشید از راه دوزخ و یاد رجیو كه فرار كند كان باشید از راه دوزخ اگر چنان فرار یابد ندمه شما را بدی دوزخ كشد  
 لكم بنسب شما را در از روز من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ نگاه دارنده كه منع از عذاب نماید شما را در حفظ هایت خود كرم و من  
 یضرب لى الله و هر كه خدا فرود كند در صلا ك بجهت و از عذاب و عدم نامل در حج و شوق و اشكا از قناله پس نیت مراد را من  
 ها در چه راه نماند كه او را براه زانست ساند و هر كس از خدای را نوزاد را بهشت بگرداند پس بدایت بجهت خواصه سید و  
 لقد جاء كرم يوسف و جیحق كرم اند بجا بوشه یعقوب من قبل پیش از موسی با البیتنا بجهت با بقینه و لا یل ناطقه بر صدف  
 قول خود و همتا سینه و اكثر متفران برانند كه فرعون زمان موسی همان فرعون زمان يوسف بود بواسطه استب قیمتی كه فرعون داشت بقدر  
 مردن بدغای يوسف ندا كشت و عطا هر بوی ایمان رده بود بعد از موت و از پس او بر كشت و از زمان موسی عمر نماند پس فریاد كند كه  
 يوسف پیش از این زمان شما آمد با مهران بینه كه از بجز نماند كه زانینك فرس بود و شهادت طفل بر داشت و از خینانك نمر در بگردان فرعون  
 موسی از اول فرعون يوسف بود چه حق تعالی يوسف از هم بر يوسف بر نماند بوی فرستاد و متنا بقتل سال در میان ایشان دعوتی كه در محضر  
 بد ایشان نمود و ایشان بدو نكریدند پس فریاد از ان خبر دهند كه يوسف شما بشوشند و ما زانتم فی شكك پس صفت بودید و كان  
 میا جاء كرم بجز از خدا و زانینك و احكام دینی و شرعی حق و اهل ك انك چون نوزاد شد قلم كشد با بپكده كرم بدون حجت  
 بلکه بعضی فرض تقلید كن بجهت الله هر كس خواست بر انك خدای تعالی من بعد از او و سوگند فرشته یعنی چون انكار يوسف نمودیم  
 و قول او نشنیدیم بیکری خواستند كه دعوی سال كند بجهت خوی نكه قول او را نیز نشنیدیم و منكر او شویم پس بگم خود ما بستم سلام  
 و در صلا ك نماند كذالك بجهت كه شما بجهت شك و اسراف كراه شد بدیضلال الله كراه میتكرا ند خدای رواری صلا ك و فری  
 میكند از من هو صیرف كرم كه از حد در كنده است و عناد و انكار فریاد شك دارنده است بجهت آن بینه شاهدان است از قول  
 و بیوت بجهت تو قل و هم تقلید عدم نامل و تنكدر بجهت نامرید و میكند از در كراهی و صلا ك الكذین بچار لوی انانك جلال  
 میكند با بجهت ان فی ايات الله در دفع انبای خدای پوشید ان بجهت سلطان اقام بجهت بر نماند با شد با ایشان بلکه بجهت  
 كرم بزرگت عدال ایشان مفتك از روی بجهت عداوت عینك الله تر خدای عینك الكذین امنوا و تر انانك كرمید انانك عدل  
 و رسول یعنی خدای بجهت دشمن میدار و عدل ایشان را و بر ایشان لعنت بكنند مؤمنان نیز دشمن ایشان اند از ایشان تر است كند كذالك  
 متنا كه مگر نه خدای بر طوبی بجا عت عداوت كرا ایشان باشد بجهت تطبیع الله مگر سپید خدای بجهت نشانه كرم علی كل قلب  
 متنا كرم بر هر دل شخصی كه از زمان بر داری سر كشد باشد حیار كرم نكش كرم خود را از غیر برتر اند تا بان مهر ملائمت فرشته كان امتا كند  
 ایشان را از شوینا و چون خرقیل موعظه و نصیحت را با بخار ساند فرعون ترسید كه این مضامع در اصل عیلس اثر كند مؤمنان را با سر می بگوشو  
 كرا یند و قال فرعون و كفت فرعون بوزیر خود یا هاسان انون لپی ای هاسان بان كن یعنی شما بجهت تا بان كند برای من صخره خا بینه  
 بلند بر افراشته بجهت و اجر لعن شاید كرم من ابلغ الاسباب بر هم بر انبای مومله یعنی اسباب التسمان بر انبای شما با باده  
 ان یا بنار لان یا بجهت ان از اسنان با سنان د بگردد قاطع پس مطلع شوم و بكرم الی الله مؤمنی بوی خدای مؤمنی تا مشرف شوم بر  
 احوال اولاد و مضاع او و معلوم كرم حقرن عوی موسی در خبر رن از خدای ایمان و انی لا ظننه و بدو رستك از كان میسر موسی  
 كاز بار دوزخ كوی در دعوی نشا با در انكه او را خدا و متنا كرم فریاد كرا اسماها است مراد از ان كشتار تلبیس او بود بر اصلان شو  
 چه او عالم بود با نكه ملائمتا بجهت ان پس افا و ناخن بنا كرمند و عا انحال مناجات كرم بجهت و الجلال خطاب مدك عینك شو بجهت  
 كذا او چه خواهم كرم پس حق تعالی از انبند از ساختن خراب كرم چنانكه تفسیل بود و سون القسمر من كرم رشك و كذالك در عینك كرم بجهت  
 راسته بگردد اعمال بینه از مد نظر نامر كرم بجهت در حق انفرعون ار استمد بینه شیطان بجهت برای فرعون شو عا عمل بگردد  
 او و صلا ك با زانینك یعنی تلبیس او را با زانینك عن البیتنا از راه زانست بطریق ثواب و ما كیند فرعون و بنو مكر فرعون  
 در ساختن بنا و تلبیس او بر قوم و كید او بر انبال یا بن موسی و الا فی تلبیس مكره دنیان كاری تبا و قال الكذی امن و كفت انكس

که کرده بود یعنی بر تپل بعد از این تابش او نماند و بر آن فرعون یا قوم دیگری مرا تبعی چون پیروی کنند مرا همد که تا بنام شمارا سبیل  
الرشاد و راه راست بطرف خدا گردان باشند و خداوند نبوت موعود یا قوم دیگری من طریق بند از این است تا همد که حیوة الازلیة  
باز نیست که نماند دنیا را در مشام بر خود ناری ندکشت که زود با قطع پذیرد و نهال بقای آن منقریب باره حواریت برده شود  
و در دو بال باقی نماند و این الاخرة و بدستی که سزای بگریه از آن است سزای اقام گرفتن و جاویدان بودن است که  
بهر وجه از زوال نیست و از آن استمال نه بر خلاف این سزای که جای رحالت و محل فرادیه مکان قرار پس مغرور و مشوید از مشام  
و آن را بر سزای باقیه اختیار میکند من عمل سستی که هر که بکند کرداری بد فلاحتی پس پاداش داده نشود و الا میثلهما مکرمانند از  
چیزی که بر آن ظلمت که منند خداوند سبحان است پس بر او روانی شد و من عمل ضالجا و هر که بکند کرداری شایسته من کج کبر او  
آنی از مردم و زنی و هو موثمن بحال نکند و موثمن باشد چه موثمن بحال اعمال فرج با نماند فاولک است پس انکرو که بزور صلاح او استند  
بند خلون الحکمته در او زده شوند بهشت و حصن بفتح یا و وضع خا میضاد یعنی در این بهشت نیز قون قیهار و زی داده شوند  
در آن از انواع فواکه طینه اطعمه بندگان و مشام بخوشتره غیر حیوانی حساب به شمار نه با اندازه کردار پس ثواب اعمال صالحه ضعفا  
ضعفا عذر داده خواهد بود بر قدر استحقاق چون ال فرعون از این سخنان فهم کردند که خرم تپل موسی با آن او زده و از عبادت فرعون  
دست باز داشتند بلین ملائکه بر او زار کردند گفتند عجب است از تو که فرعون را میگذاری بر شتر کوی بیکر اختیار میکنی دیگر باره در  
صیحت زاده گفت یا قوم ما لی اکره من چیست مرا و چه رسیده من که از عو که ال الجحرة میخوانم شمارا بسوی فعلی که سبب هلاک یافته  
است از خدا خدای انانان او زردت با و پیغمبران او و قد عوفتی ال التار و میخواند شمارا بسوی عملی که سبب صولت با تشر و زوخ یعنی  
پریشانی فرعون زیرا که قد عوفتی میخواند از او که کفر با الله تا کافر شوم بجدای و اشرف لیه و شریفه کردار نام با او مال الحسنی بهر چیزی  
که نبت من جدای او علم را نشی یعنی علم بر توبت او ندارم و معبودیت غیر از او نیست پس چگونه با وی بگریه اشرف سازم و آنا  
از عو که در من میخوانم شمارا الی الجحرة بسوی خدا که غالب است بر هر بدی که از ان القهار است و نه و محو کننده خطاهای انسان است  
یعنی من شمارا بکوی خون نیکم که مشجع صفات الوهیت از کمال قدرت و غلبت است و علم و اواره متمکن بر عبادات و قادر بر زهد و عفت  
نه غیر او که در کمال جهالت کجوم نه چنانست که شما میگوئید بلکه ثابت است بلا شبهه آنما قد عوفتی ال التار میخواند بسوی ان لشر که  
دعوة بندگان خوانند یعنی خوانند که الهه شمارا سزای عو الوهیت نیست و ال التار و الاخرة در این سزای نه در انکه  
دیگر که انراست بطلان دعوی آن و آن هر که تا و اینکه باز کشت همه ما الی الله بسوی خدا باشد یعنی هر کدام از ما بعد از موت بخیر  
سزای اعتقاد و اعمال حسنه و نیت خواهد رسید و آن المشرقین هم بود رستیکه است که اسراف کنندگان و از جمله من رفعتان بشیخ  
و در عین خون ناحق و غیر ان اصحاب التار ایشانند باران کس و زوخ و ملازمان نیز ان قسم کز کون پرورد باشد که یاد کنید یعنی در  
وقت شامه عذاب معاینه عقاب شمارا یاد می آید اقول لکم را سزای آنچه شمارا میگویم از نصیحت و موعظه و اقول امری الی الله و بان  
میگذارم کار خود را بجدای بر او توکل میکنم و بلطفت خود او اعتماد میکنم تا از شما نگاه دارد ان الله بدستی که خدای قهار بصیر  
بالعباد بینا است بر بندگان خود یعنی نا باضالی ایشان از طاعت و معصیت قویة الله پس نگاه داشت و خدای تعالی شایسته  
ما مکرر و از بدیها آنچه مکرر کند و اندیشیدند در باره قتل او و در زوایا آمد که خرم تپل انانان کرد فرعون مر بقتل او کردوی  
فرز نموده و بگویی که در آن نواحی بود متحصن کشت به بیابان طاعت مشغول شد حق تعالی سباع را بخر است ان امر مشغول کرد تا بجز اوله از  
در آمدن پاشنا او بگریه و این از میان تو نبضی بود و در بعضی تعالی آمده که فرعون بعضی از خواص خود را فرستاد تا او را ببینا و رفت  
و ببیناست مانند ایشان چون بخار سفیدند و غازی و عاقبت سباع را دیدند هر ان کشته زرد فرعون مثل و حال را معروض داشتند  
فرعون از سزای نکند میان این سخن با شماع مردمان رسد بقتل ایشان فرمود و حاق بال فرعون و فرود رفت بگردگان فرعون که بقتل  
خرقت فرمودند سوء العذاب یعنی عذاب که قتل و است کشته اند ملز بال فرعون جمیع اتباع او بند از بطینت و سوء العذاب  
عزق شد ایشانند در دنیا و اثر و زوخ در عقوبت چنانکه میفرماید که التار یعنی زاکر کف ال فرعون را اثر و زوخ یعنی فرعون علیه  
در خال که عرض کرده می شد در ان کس غل و او عشیما در جنبه کاه و شبانگاه مراد سوختن ایشان است در مورد زار کس و از اما  
بصفتن ان مرفیق که این عرض را نشود دنیا است پیش از آنکه قیام یتمام شود زیرا که در همان شب و شام خواهد بود بعد از ان فرمود  
که عذاب ایشان در دنیا منتهی است در این دو وقت و چون قیامت شد در جهنم بکنان آید که شمار شوند که بگردگان فرعون واقع نشود و در  
بعضی تعالی کوز است که مکلفه که ال فرعون در زوخ داشته باشند هر روز در این وقت بدیشان نمایند و موثمن است آنچه نافع از این  
روایت کند که حضرت صالح فرمود که چون بیک از شما بپرسد مکلفه که در زوخ یابد بهشت نام زدا و باشد هر روز به شام ترا عرض نمایند  
و میگویند این مثل خواهد بود در انروز که شما را از بس عود و ایت کرده که چون فرعون بسیار در دنیا غرق شد در اوج ایشان زار و شکم فرزند  
نقل کردند هر روز اثر و زوخ را در شبانگاه و با آمدن بر ایشان عرض کنند تا بر روز قیامت حاد فرود گویند که مندی غرض از این است  
که تا معاینه بچشم خود از مرغان که از دنیا بیرون می آیند بجانب مغرب روید و شمارا که بازی بند سبب انانان نهایت تره گفتند



المؤمن

که در واقع فرعون بنا بر خواصل ایشان است هر روز در وقت صبح و شام ایشان را بدو نوح عرض میکنند برهای ایشان می خورد و سبب اینست که در روز  
 باشد تا خود عهد نمایند تا روز قیامت و **يَوْمَ يَقُومُ السَّاعَةُ** و روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان با بدن باز آیند چون نشاء است نماید اینها  
 بتوسط فرشتگان که **أَرْخَلُوا أَلْفَ مِائَةِ عَرُونَ** در ایشان را بیایند تا باغ فرعون آتش که جهنم است بخت برین عذاب جهنم  
 و حضرت ارواح میخوانند صبح و عصر و گناهین حق تعالی را که در آنکه که در آید و عوینان را بدین صحنه را از آن در آن بودند از عذاب نیاید  
 میان خاصه اهل و درخ و مناجرای ایشان میکنند و از آنجا چون در آید کن ای محمد وقتی که خاصه کنند و زنجیرانی لشار در آن روز و در آن  
 می آید که گنایند **يَوْمَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ** پس گویند ضعیفان و ذبونان **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 گویند تا بدو رسیده که ما گناکم بقعاً بودیم سرش از پیران و فرمان بران را در آنچه ما را دعوت میکردید از شرک و تکذیب یعنی سبب خولما  
 در روز قیامت ما گناکم بقعاً بودیم سرش از پیران و فرمان بران را در آنچه ما را دعوت میکردید از شرک و تکذیب یعنی سبب خولما  
 دفع کنندگان و برانندگان از ما ضعیفان را **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 انا که سرکنان بودند بجواب ایشان که **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 بودی و نفسها خورد دفع عذاب میکردیم **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 مرین بجای که سرور او است هر روز آورده پس دفع آن عذاب تصور نباشد **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 از متبوع و تابع بعد از تو نیست که از خلاص عذاب زبید که **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 ما از عوآن تکم بخوانید هر روز کار خود را محقق عشتا ناسب که در اندام ما را **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
**العذاب** از عذاب جزئی را تا اندک استراحت کنیم و چون خسته جهنم کلام ایشان بشنوند **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
**تَكُنْ** یا نبود در دنیا که تا تیکر **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
**يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 گویند خازنان بر وجه نومید که اینک ایشان از اجابت عاکه **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 که از برای شمار عاکیم پس اهل و درخ اگر چه دانسته باشند که در غای ایشان موجب تحقیر عذاب نیست اما بجهت عدم طاقت بر آن فریاد بر  
 وزاری کنند **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 بعد از آن خبر میدهند از حضرت عدن رسولان و مؤمنان از کافران و کفید **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
**وَالَّذِينَ آمَنُوا** و آنکه گویند اند **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 و بالظان و نایند تقویت قلب مذکک عدو با انتقام کشید از قبیل ایشان چنانکه بقتل بعضی پیغمبر هفتاد نفر کشته شدند و **يَوْمَ**  
**يَوْمَ الْأَشْهَادِ** و ناری هم ایشان را در روزی که قائم شوند کواهان بغیر روز قیامت فامه شهادت کنند بر بطلان کافران و از برای **يَوْمَ**  
 اهل ایمان و آنها انبیا باشند ملائکه و مؤمنان و نزد مجاهد حفظه اند که کواهد دهند از برای رسولان به تبلیغ و بر کفار بتکذیب گویند  
 مراد کواهد این پیغمبر است که در ای شهادت نمایند برای طاعت مؤمنان و کفر مشرکان و با سزا داد مستبدان است که بر عنان وانکا  
 اهل شرک و کفر کواهد دهند **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ** در روزی که شوند هدشتم کاران راه **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 آوردن ایشان بجهت قبول نمی رسد **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 ساری بدیع جهنم که بعد از آنکه در آن در بنان حضرت موسی قوم او میفرماید که **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 موسی **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 از موسی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را که از توابع موسی بودند یعنی بنو کدناشیم در میان ایشان **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 بر حد معرفت سفتا حضرت عزت و شمل بر حکام شریف **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 سر خداوندان عقول خالصه حد ایشان بیانشه بینکشند غیر ایشان و چون حضرت منفرع است بر تحمل از بت بلینه و شقت از آنچه  
 حضرت رسالت را خطاب میکنند که **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
**وَعَلَى الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 استهاد این معنی غای است مغر و طلب فرزند کن از نه **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 انمضار بین صلوات الله علیهم **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
 بر تکرار اولی یا عمرت است و با نوبت بیازد در جهنم باشد با بجهت نکات استند ابار نموده در مطر تو استغفار سلوک نمایند با سز  
 از ذنب نباشد یعنی غافران برای فرمان برین سز ترا و سبب و سبب کن **يَوْمَ الَّذِينَ يَنْتَسِبُونَ** استنکبر و امران را که سرکن بودند یعنی تابع مرتبوع  
**بِالْعُقُوبِ الْأَشْكَارِ** و اینها نامند در بعضی کوی جهان الله و بعد از آنکه همیشه مواجبت غای بر تکرار آن در وصفان حال **يَوْمَ**  
 او بشکر گذاری نماز گذارد در این روز وقت پس نماز شام و خفتن و صبح باشد و مجاهد در تفسیر آن فرموده که نماز گذارد و با سز در کار

عود قیام با از زوال پیشین ناشی از طلوع ناز و ال مریدت که حضرت رسالت فرمود که حق سبحان و تعالی فرموده که من را در کن بعد از صبح عقل  
و بعد از این شاعری که کفایت تو که از انچه تصور شد و جانب نما به اینه حاجت داشت در این عین فرمود که من را منقوئه نیست زیرا که  
عاشق اندازد و است مطلقا پس شامل ناز پیشین پس شام و غصه ن باشد ای کار فرمایان است که وقت نماز با نماز است آورده اند که بود با  
رسالت جدال کردند و میگفتند که تو صاحب نبوتی ما که با او نیستیم سخن او را است یعنی در حال که با شاه او بر وجه فرار رسد جو به  
از این روان شود و سلفت نما با از گذارد و او بر این است از این است و این است که اقا از این مجاز کون فی ان است الله بدنی  
که تا آنکه جدال میکنند منازعه می نمایند و اینها را خدا که از جمله ظهور در حالت که از علامت انوار الهی است یعنی سلطان انبیا  
چیزی قوی که آمده باشد ایشان را از هیچ عقلمت نقلیه که ولایت کنند بر صحت دعوی ایشان بر حقیقت نبوت و حال و بطلان دعوی  
و این در این وقت و در این وقت رسنهای ایشان مگر هر کتی از روی حکمت رد اندازند هوای سلطنت و سر و تمنای ایشان است که نبوت  
در میان ایشان باشد که ما هم نبیا العیب نیستند ایشان رسندان یعنی هر کزبان نرسند خدای ایشان را ذلیل و خوار که باند قاست عدل  
با الله پس بنیاد که بعد از جدال ایشان و از شرف و جاه که در کمال است از مخلوقات و فریدگان من الله هو السميع البصیر بدستی که او است  
شوا با قول تو و بنیاد با حال ایشان و چون بخاند ایشان در باب خدا خدا مثل بر کار نبوت بود که مدار خاصه است از اینجهت بعد از  
از زمین را بد که خلق السموات و الارض هر چند از زمین اکثر بزرگتر است از شما من خلق الناس از فریدگان ایشان است که  
قادر باشد و از خلق آسمان و زمین به اصل و بنیاد با وجود عظمت و عظمت ایشان هر بنیه قادر خواهد بود بر اینها و ایشان ثابت از اصل و ما  
ولکن اکثر الناس لیکن بیشتر رمان لا یعلمون میداند که این از فریدگان است از ترسند هر چه عقلت انعام هو انما لم دران نمیکند  
و بدانکه در حکایت حال انبیا نبی زید روایت کند که جوی حوال او را از رسول پرسیدند فرمود که او را می است که از او میا بقند بلند تر  
و عیبه قوی تر است چشم دارد و پایا نهم بود آنست که مردم بسته شایسته از خروج وی بحدود غلامی باشد سال اول را تا اجماع نازد و ثلثی از  
کیر و زمین آنچه در عهد ثلثی نگاه دارد و در سال و نیم در اولت باز کرد و در سال سیم نازد تا اتمام از آن یک ندر زمین نگاه زودا که از خوار  
از کبریا که بنیاد ابو امامه گفتند و در رسول خدا خطبه می کرد و بیشتر خطبه را از روز حکایت که با او نازد بخند فرمود که ای مردم نماز زمین هیچ  
از قنده در حال زیاد نیست و حکایت می کرد که در حقیقت او را از قنده در حال خوف نمود من پیغمبر از زمانم و شما است برین ممکن که در  
روزگار شما بیرون یاد اگر من با شما و را بجهت از ام غایم و اکثر شما باشید جسد کنید تا او را بجهت ملامت سازید و چون وقت خروج او در رسد از میان  
و گوید شام و عراق بیرون آید لشکر خود را از چپ راست فرستد دعوی نبوت عو خداوند کند در میان چشم او نوشته باشد که این  
مریحه الله یعنی او نبیست از رحمت خدای هر مؤمنی که او را بپذیرد این هم بر روی او اندازد و با وی سخن بگوید باشد بیشتر خلق منابست  
او کند مگر کینه که خدای تعالی او را از آن نگذارد و با وی به شوق و در شوقی باشد و هر مؤمنی که بدو رخ او گرفتار شود باید که فوایع بخواند که  
در روزی نکند و مدت ملک او چهل روز باشد و بعضی از آن روزها مقابل چند سال باشد و بعضی دیگر کثیر از سال و برخی دیگر یک  
هفت و بعضی بعد از روزی که در مقابل ساعتی روزا عرض بقدر که رفتن است باشد در چوب خشک و دیوان همراه داشته باشد  
که بسوزد از میانم مثل شوند پس یکی را گویند که پدر و مادر او مرده باشد که اگر پدر و مادر نرازند کم بزوبخت من اقرار کنی که پدر را  
فی الحال از دیوان بعضی بیرون آویز او متشکل شوند و او را گویند ای فرزندان من استی می کن که از فریدگان کار است الفتنه همه شهرها را  
سخن کند مگر مکه و مدینه و چون قصدان کند از آنجا فرشته نیاید و او را از آن منع کند و نگاه زلزله پیدا شود و هیچ منافق در میان  
ماند که بیرون ناید و بجهت حال انجیا که فرمودم از روز بوم الا خلاص کو بیدام شریک گفت رسول الله از روز مؤمنان کجا باشند  
فرمود پشیمان بقیب المفسدین برند و در حال بیاید از آنجا که صاحب کرمان بر ایشان ظاهر شود و در وقت نماز با نماز و اقامت بگوا  
و ایشان بنابر مشغول شود و چون از نماز فارغ شود عیون انبیا فرود آید در نماز اقامت با انحضرت کند پس در شهر کشایند با رجال صفنا  
هر چه بود مسلح باشند چون عیون از آن شهر بیرون آید حال کبر نزد او وارد و حواله مشرق بگردند و بکشند لشکرش در حصاهای پنهان  
شوند و حوا انحضرت با بعضی بیاورد تا با مؤمنان گویند که دشمنان شما در پس ما که چه اندازد از روز مؤمنان را از کفار استند حق تعالی  
خدا سدازدن مؤمنان بر او تا همه بگردند و دوست داشته باشند بعد از آن کفار در عرصه دنیا نمانند خدا ایضا چنانکه برکت مید  
که در مقام بود و حدیثی که در این خروج متشکل صلوات الله علیه از مخالف موافق منقول است اینست که حضرت رسالت فرمود که اگر نایمانند  
از دنیا مگر یک روز خدای تعالی از روز را از آنکه بگردند که بیرون آید مردی که نام او نام من است کینت او کینت من و پسر سار و زمین را از عدل  
و در چنانکه پسر شاه باشد از جو رویم و در اگر بنیاد هر منطور است که کفار مگر در باب قران و نبوت مجازله میگردند میگفتند قران سخن  
خدا نیست و نبوت سخن ما است و انان اول صاحب انان که جدال کنند و بطلان اینها می فرارند و در دفع ان گوشند و بجهت  
روشن که زانند بطلان و انکار و بکند پسر و وصل و در ایشان نیست که کبر نمودن بر خدا و احباب او و هر کز ایشان بمقتضا عظمت  
تکبر نمودند پس خدا که ان را است است مرتبه نبوت با رفیع ایات زیرا که خدای ایشان را ذلیل و خوار و مغرور کردند پس بعد پناه کیر خدای  
از شر آنها بد رست که خدای سبحان با قول و افعال ایشان و همه را بجز او سزای خود رساند بعد از ان میان حوال مشرکان و مؤمنان

میکند



المؤمن

میکنند با ضرب نشانی که و مایستوی لا عنی البصیر بر اینستند اینها و بنیای کفری که حاصل و غافل باشد از لایل توجید و عین  
تذکره و تدبیران مساوی نیست بموتی که عالم و ماضی و مستقبل و احوال و غیره از این استند تا آنکه کرده اند و عملوا الصالحات  
و کردند عملهای شایسته و لا المسبح و زید و کار و بعضی مؤمن صالح استای کافر فاشو نیست چه اول ساکن در جاعا لیرت  
با نوع کرامت ثلاثه معین و کاتب با صفتها صفت قلیلا ما تشکر و نماند که بندید بر بند مردمان مراد است که تدکر کافران بسیار  
اندک است ان الساعة لا ینبذکم من ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله  
و وقوع آن و اجماع جمیع رسول بر عتوان و لکن اکثر الناس لیکن بیشتر مردمان لا یؤمنون نمیکنند بدینها نهی قیامت عیدم  
مشغول نظر در آن پس بجهت غیبی که در قبول ایمان میگوید که وقال ربکم ادعوه و کشف پروردگار شما بخواهد مگر جمیع  
مقاسد مدعیان و وقوع بلیات استجب لکم ان اجابکم انما که مقتضا مصلحت باشد و عقابان گفته اند که داعی لازم است که انظما بقصد  
از عار مصلحت از و اگر نه در زمان صحیح خواهد بود چه در اینصورت ممکن است که داعی خیر بود که مستلزم مفید باشد  
و نیز بعضی معتقدین معنی است که بپرستید یکا از ایند مراد اولی هم شمار و قول اول شهر است ان الذین کتبتکم من عن عباد ربی انما  
انما که سرگشتی کردند از پرستید من یا از خوانند من بوسند اینست من سید خلون جهنم زود باشد که در آورده شوند زان و حفص  
یا و ختم خایموند یعنی در ایند بد و فتح زانین در حالتیکه دلیل بخوار شد کان باشند از این عتبات منقولست که در عابض عبادت است  
و معادین عمار و اینکند که از امام جعفر صادق پرسیدم که چه میفرماید در حق پروردگارت و بجهت و ندی که پیشتر اوقات در عاصرت و شاید  
در بیکر اوقات در نماز باشد فرمود هر دو نوشت گفتن باین سوال الله میخوانم بدانم که کدام از ایشان افضل باشند فرمود آنکه در غای او  
اکثر است شکی که حق تعالی فرمود که در عوف استجب لکم ان الذین کتبتکم من عن عباد ربی انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله  
عبادت کبر است زان و اینکند که از امام محمد باقر پرسیدم که کدام عبارت فاضل تر است فرمود هیچ چیز بر خداست و سترازان  
نیک شخصی از او سوال کند و دفع حاجت او نماید همچون دشمن شر ازان نیست که از عبادان استکبار کند و از او طلب نکند آنچه که نزد  
او است پس بدالتت بر عطف قدر دعا و نیز از امام جعفر صادق روایت کرده که ما مبر الوصی فرموده که دوستترین اعمال نزد او  
سجده است و از حضرت رسالت منقولست که در خواج خود رجوع بمن بنحایمانتید بضرع تمام دعا کنید که دعا مقرر عبادت است و هیچ  
شون خود را بخواند الا که حاجت و شجاعت شود یا در دنیا یا در عقب او اگر بجهت مصلحت حاجت در و انشوران دعا گفته شود و خوب خواهد  
بود مادام که شغفتم نشاید از امام علی النقی در روایت کرده که هرگاه بلائی متوجه بند شود و در دعا کند حق تعالی زود تر و جود از او کشف بلا  
کند اگر دعا نکند ان بلا بر او فرود آید مگر منادی بر لازم شود پس بر شما باشد که همیشه غایب بتفرع تمام خدای را بخوانید عثمان بن زلف  
از پیغمبر روایت کرده که در روز قیامت و مرد که عمل ایشان منجی بگذر باشد بهشت برسد و درجه بکی با بلندتر از دیگر که در دنیا بود  
بار خدا یا چه سبب از این مرتبه پیدا کرده و حال آنکه عمل مایکسان بود خطاب بد که او را مینگرید بر خواجه و مقاصد خود را از من سوال میکند و  
تو نمیگری از من طلب چیزی نمودی بر بجهت غیبی دعا میفرماید که الله الذی جعل خدای حق تبارک و تعالی که بیافرید لکم الکتب برای  
شما کتاب و انزلنا انبیا و اسما و سائر کتب و کتب و انزلنا انبیا و اسما و سائر کتب و کتب و انزلنا انبیا و اسما و سائر کتب و کتب  
کمال نورانیت با برینند در آن چیزها را و بجهت این مواضع حاجت خورد و اینها را شناسید که بجهت کتب است ان الله بد رستی که خدای  
کند و فضیل هر چند خداوند بخش بزرگ است و بیایا علی الناس من الیه یابون و یفرعون و یسألون الله ان ینزلنا من السماء  
اکثر الناس لیکن بیشتر مردمان لا تشکر و نماند که بندید بر بند مردمان مراد است که تدکر کافران بسیار  
که غیر شرک ازینست ان الله ربکم خدا است که پروردگار شماست خالق کل شیء غریب انما یؤمنون بها و ما بین انما الا اله الا  
هو نیست هیچ معبود جز او فانی تو کون پس چگونه و بجهت وجه که زانید می شود از عبادت او و به پرستش غیر از روی او بد با وجود و صیحه  
و لانت بترجیح الوهین و سبحان الله الذی جعلکم من طین و یومئذ یقول ربکم انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله  
می شوند یعنی در شوا که بر کفار باز میگردانند الذین کانوا انان که بودند با یان الله با یهای خدای محمد و ان کار میکند  
از قبولان بای بودند ان الله الذی جعلکم من طین و یومئذ یقول ربکم انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله  
بدان و السماء بناه و کرد ایند شمارانهای برافراشته و به برافراشته بر بالای من و صور که در شکست شمارا فاحسن صورت که  
پس بگو کرد ایند صورهای شمارا چه صور انسان بهیتر صورت چون انسانان عباد فرموده که خسر صورت با نشانی است و اکل طعام  
بیدار و یا آنکه مراد شناسب اعضا است استعداد برای اکتساب صنایع و کالان و رزقکم من الصنایع و روزی در شمار از طعامها با کرم یعنی  
از انواع فواکه لذیذ و نباتات طیب و یاروزی خلل انما عطا فرموده انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله  
شما است قتیار ان الله یمن بکوا و بریزت خدای که رب العالمین هر دو کار عالمی است از جود ان و ملائکه و غیران چه سو  
ان منقرند بالذات و مریدان در معرض ذوال هوکلی او است و بعضی معتقدین بجهت انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله انما ینبذکم الله  
سزا و بر پیش باشد مگر او فادعوه پس بخوانید بر سیدان و اهل صیبه بد حالتیکه با کبر سازند کان باشد ان الذین بر ایمان و دین

سلیمان

خود را از شرک و باطاعت او را از باو بگویند بر اثر این هدایت عظمی و نعمت کبری که الهی بندگان عالمین بنیادش و سپاس هر خدا  
راست که هر دو کار عالمی است بن عباس گوید که هر که توحید بر زبان راند باید که در عقبت آن بگوید الحمد لله رب العالمین چون کفار مکه توحید  
خفت می کردند بدین خود حق تعالی فرمود که قل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
آن آیه که در قرآن است که تبارک و تعالی فرمود که انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
که آمدن هر چه بپند و آیات ظاهر و باطنی از توحید پروردگار و امر کرده شده ام آن آیه را تا آنکه گردن نهیم و اقیانوس نام بر روی  
العالمین هر دو کار عالمی است که هو الله و انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
شما است من تبارک و تعالی که هر که تبارک و تعالی را در توحید پروردگار و امر کرده شده ام آن آیه را تا آنکه گردن نهیم و اقیانوس نام بر روی  
بان صورت مشکل میگردیم و هم چنان که در قرآن است که تبارک و تعالی فرمود که انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
پس از طاعت بقای مندر شمارا تا می رسید به نعمت خیرین توحید که نهایت من جواز است ان از وی تا کائنات حاصل است انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
شیو و خادین بعد از جلاله باقی میگذارد شمارا تا میگردید پس و منکم من توحید من قبل در جلاله انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
پیش از توحید خیر و تبارک و تعالی می کند از توحید یعنی یک پریش از توحید است تا می رسید آجل استحقاق مدینه نام برده شده که وقت  
موت و انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
هو الله و انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
یعنی هر گاه که از راه کند که کاری بدیدار و از زنده که با بند و میزبان و سایر مقدورات و انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
مرزا سران باش میگویند پس زود به باشد بلا تا خیر بد و در احتیاج باله و کفایتی چون قدرت زایشه موقوف به چیز نیست  
چون کفار با وجود کثرت دلیل واضع و مقام جلال و عناد بودند از آنچه بعد از ذکر بیانات در توحید بدانسان میگویند که انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
یعنی هر که توحید را باقی میگذارد شمارا تا میگردید پس و منکم من توحید من قبل در جلاله انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
نیو استانی توحید کون چگونه و چه نوع بر کرد ایندی می شوند از قصد توحید کردن بان با وجود نور دلیل و آیات الهی که در کتب و احادیث  
از سنده تکذیب کردند و نگردیدند با کتاب قرآن و انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
و حکام شرع فسوف یحکون پس زود باشد که بدانند عاقبت کذب است خانه تا گردیدند از الاعلال و توحید که غلبه های ایشان در  
اعتقاد هم در کتب نهی ایشان باشد و التلاسل لیحکون و در غیرها در کتب کفار باشد در حالیکه کشیده شوند بان فی الحکم  
در این جوشان با بنجرهای کشیده می شوند از بی نهایت کرم و همت منبر از بنجر روایت کند که حق تعالی در روز آخر ابروی شیاطین از توحید ایشان را  
گویند شمارا چند زواشت ایشان گویند از روی اب سر درازم حق تعالی بر ما امر کرد که بجای از ان غلبه و سلسله های ایشان بیارید بندها  
بر سر بندگما ایشان بدو غلبه بر سر غلبه انگاه از ان اثرش بارود و زخ کرم تر شود ثم فی النار کفر و ان بعد از ان در ذاتش روزی خسته  
شوند ثم قبل لهم بعد از ان گفته شود یعنی ملائکه از روی توحید با ایشان گویند که انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
ایشان را و میسر است بعد از در ضلالت کفر کون من کون الله شرکی و در توحید بخیر خدا و از ایشان توقع نفع و دفع ضرر داشتند و عو  
سبک میدید که هولاء شعفا و ناعند الله قالوا او کون بعد از ان روز خندان که ان شرکبان ضلوا اعتنا که شدند از ما و توحید با ایم ایشان را و این حکایت  
مثل از ان باشد که معبودان خود رسد با مهران باشد که خدای شدند از ما امداد ایشان یعنی از ایشان توقع مدد داشتیم و ایشان ما را در  
این عذاب نکال و عقاب بگذاشتند هیچ نفعی با سرشاندند پس گوید که از ما غایبند اگر چه عیب نظام حاضرند بل که نکرنگ عو اب بلکه شر  
ظاهر است که بنودیم که خوانده باشیم من قبل پیش از این در دنیا شایسته چیزی که معنی باشد یعنی عرض از عبادت است که از جانب معبود  
نفعی نرسد و چون دانستیم که از ایشان نفعی و دفع ضرر متصور نیست پس بر ما ظاهر است که ایشان در نفس لامر هیچ بنوده اند ما ایشان را  
چیزی نپنداشتم بودیم و همچنان که خدا نگاهداران را فرود داشت که انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
تا در آخر راه بندها بنجر که بان منفع شوند و انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
و حال حال در الارض در زمین یعنی در دنیا غیر الحق یعنی هر که حق نبود از عبادت استان و نگردید رسولان و عداوتی طغیان و عیب  
گشتیم توحید و توحید که بودید که بیانشا تا میگردید بجهت توحید مکان و بلا یا بر بندها از خلوا انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل  
و طغیان بدنهای هفتگانه در روز که برای شما منقسم شد یعنی هر طایفه بد که در زایشه خالدها در خالدها خالدها با شنید ان فیه  
مشوی التکلیف من بدام کاه است مکرر نکشان را و طاعت عباد را در روز که آخرین دفعه که جهنم است و چون از برای ربان شرک و عناد باو  
جهنم مهیا است فاصبر لشرک با ان کن ایچ بلایای قوم و بر طریقی حق و منیع انداز و توحید ثابت نام باش اگر چه مستلزم او نیست و مشقت  
باشان و عدا الله بدستیکه عدا خدا بنصر او با و ملائکه عدا و دنیا و عقبی حق در دست و راستش بلا شبهه واقع خواهد شد فاما  
نیربتک پس هر زمانه تر از زمان جنوه اگر بنا به بعضی از توحید هم بر از آنچه وعده میدهند ایشان را از عذاب عقاب در آن جزای آنهاست  
همچنانکه در جنک بدر واقع شد از قتل و اسرا و توفیقک یا اگر میزبان ترا و میباید که توحید بود بر پیش از ظهور و ان عذاب فالتی انما نعبد الله وانا بحکم الله نعمل



المؤمن

بهر بیوی ما باز کردید و خواسته شد و پشیمان بودم و بپایان رسیدم و چون روایت کردید که گفتار از روی خدا  
از حضرت رسالت قلیح یاد میگردند چون روان کردن چشمها ظاهر گردید چنانها منزه از انواع میوهها در حضور ایشان بیابانی بخارفتن  
و غیر این چنانکه در سوره نساء آیه اول ذکر شد حق تعالی فرمود که **وَلَعَدَاؤُنَا لَهُمْ وَاعْلَادُكُمْ عَلَيْهِمْ** و اینست که در سوره نساء آیه اول ذکر شد حق تعالی فرمود که  
پیش از زمان تو منم هم بعضی ایشان **مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ** همانا آنکه خوانده ایم قصه ایشان را از آنچه چون البسه و غیره و معنی هم من هم  
تقصص علیک و بعضی بگردان تبتل آنکه در حدیث آمده است **وَمَنْ قَصَصْنَا عَلَيْهِمْ** و در مجموع انبیا بر وایت مشهور است و بدست  
و بسیار مرد بودند و در حدیث ایشان شرط تبعیت علم و معرفت نسبت به ایشان نیست و ما کان لرسول نبی هیچ پیغمبر را آن یابی  
یا آیه آنکه نیارود منجر که نشان نبوت و نباشد الا **بِأَيِّ لَئِيمٍ مَكْرِدٍ** استوری خدای تعالی و در بیان او بعضی معجزان معاند شماران  
پیغمبر اقترح میگردان میکنند حال آنکه هیچ پیغمبر عقل نیست برون ازین مرجع عدم اذن در خروج از مد که در بعضی اوقات حکمت و مصلحت  
من مقتضی عدم وقوع استند و عند ایشان میکنند که **فَاَرَا جَاءُوا مِنْ قِبَلِكُمْ** چون بیاید فرمان خدا بکتاب اصل اقتراح بعد از وضوح  
دلائل بان و صدق نبوت سید البرائت قضی حکم کرده شود یا الحق **لَا تَعْلَمُونَ** اصلا و در بیان او بعضی معاندان که بعد از جبری که دلائل برین  
کرد و مؤمن محقق بجات یابد **وَحَيْثُ هُنَا لَكَ** و زبان کند با **لَا تَعْلَمُونَ** اصلا بطان بعضی معاندان که بعد از جبری که دلائل برین  
میکند بگر اقتراح میگردانند و با وجود این در صد دلائل تند را نزول از جنت محرم باشند و معتدل با انواع عقوبت کرده اند بر بعضی  
الراحت بر اصل انکار بتدار نعمت خود میکنند **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَانُوا مُشْرِكِينَ** خداوند میفرماید که اینها را از جنت که میگردانند  
برای منفعت شما چهار بابان را از شرکاء و کوفه میکنند است **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَانُوا مُشْرِكِينَ** خداوند میفرماید که اینها را از جنت  
چون کوفه میگردانند و بگر فایده هر دو دارند چون شرکاء و کوفه میگردانند و در میان ایشان است و در بیان این معنی است بسیار چون  
و شر و غیران **وَلْيَتَلَفُظُوا عَلَيْهِمْ** و افزاید ایشان را تا برسد بجهت شرک کردن بدان یعنی بر برخی از آن **حَاجَةً فِي صُدُورِهِمْ**  
بحاجتی که در سینهای شما است از تبار کردن در بلاد منقار به و سباعه و زیارت کردن و حج گذاردن و سایر امور بفته برین  
**وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ أَعْطَانَا لِيَالِ** بر چهار بابان که کشی بیابان اند و بر کشی در اینها **لِيَالِ** بر اینها است چون در حق تعالی  
بود با احتیاج عباد بشارت بر و بجز هر کس از برای بر و زکوة و تقوی نبود و بزرگی می نماید خدا شارا ایات نشانه  
خود را که دلایلی میکند بر کمال قدرت و در جنت **فَأَيُّ آيَاتِ اللَّهِ يُنكَرُونَ** ندانند که آن قدرت مافی الارض و در زمین عباد  
و مؤود در وقت آن **شَامَ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ** پس بگردند که چگونه بود عاقبت **الَّذِينَ كَفَرُوا** از آنان که پیش  
از ایشان **كَانُوا** آوردند از ام ماضیه اکثر منم هم بیشتر از ایشان از روی عده داشت قوه و سخت بر اندوی توانا و شوکت  
**وَإِن تَدَارَكُوا فِي الْأَرْضِ لِنُشَارِهَا فِي رُءُوسِهِمْ** که تصور میگردانند و علاوه مرتفعه حصو عالیست **فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ** پس منع نکرد  
و از نداشت از ایشان **مَلِكًا** و آنکه **كَانُوا آتِكُم بِرُءُوسِهِمْ** ایچ بودند که میگردانند راجع مال و سپاه و بنیان **فَلَنَأْجِبَنَّهُمْ** پس اینست که  
که آمدند بدیشان **رُسُلًا** پیغمبران ایشان **بِآيَاتِنَا** بمعجزهای پس و آیات ظاهر و فرج و اشارت شدند **فَمَا كُنْتُمْ بِتَالِفِينَ**  
نزدیک ایشان بود **مِنَ الْعِلْمِ** از دانستن خود و استحقاق رسولان گردند بر از علم ایشان یا عقاید باطله و شبهات فاسد ایشان  
بود چون اعتقاد بعدم بعث و انکذبت عدم وقوع قیامت و غیران و یا علم مکاتب چهاراد و اعتقاد که ندانید بهار ایشان دانستند  
که هیچ علی در طلب نفع و غواید بخدمت ایشان نمیگردانند و یا علم طبایع و تقسیم و علم فراست و فلاسفه در هر چه چنانکه در جبر است که حکمای توانان  
هر گاه که وحی انبیا را استماع میگردانند استحقاقان میگردانند و در دفع و تصفیر ایشان میکوشیدند نسبت با علم خود از اجل جعل میگردانند  
و در روایت آمده که چون موسی آنها را دعوی نمود سفره حکیم را گفتند **هَذَا شَيْءٌ مِّنْ رَبِّكَ** و از او گفتم علم دیدید حاصل کنی گفت  
ما جلیه نه دنیا خلافا را استنیم و زیور صلاح نفس پرستند محتاج نه دنیا کسی نسیم حاصل که گفتار بجم خود در دنیا و دنیا و ما یها  
بعالوم طبایع منور شده اشتم نمیگردانند و حاق هم فرود آمدند ایشان **مَا كَانُوا بِكُمْ كُفْرًا** جزای بجهت بودند که با ناستهرا  
میگردانند فلن اوان احکام که بدیدند با ستم **لَا تَعْلَمُونَ** انصاف عذاب سازد دنیا و بلا باشد فلن اوان احکام که بدیدند که با ناستهرا  
**بِاللَّهِ وَحَدُّ جَدِّهِ** در حالی که یکانه و نهها است **وَكَفَرُوا** و کفر تا و کافر شدند **بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** با آنچه یسیران شرک آوردند که آن  
اصحابان **فَلَمَّا لَمْ يَنْصُرُوا** پس بود که سوگردند ایشان را **أَيُّهَا** بپایان گزیده ایشان **لَمَّا كَانُوا بِكُمْ كُفْرًا** که بدیدند  
عذاب سازد بر که در وقت معاینه عذاب کلیمه مرتفع است **وَحَيْثُ قَوْلِ الْإِيمَانِ** فرعونان تکلیف است پس در جین یا س منع باشد قبول  
**إِيمَانٍ** است **لِذَلِكَ** نهها است **خَدَى** تعالی عدم حق قبول ایمان را در جین **بَارِسَتْ نَهَارًا** التي قد خلفت که گذاشتی است  
است و عبادره در میانندگان او از ام ماضیه یعنی اینطریق مشتم بود در جا حدان زمان پیش **وَحَيْثُ هُنَا لَكَ** و در بیان  
شدند در زمان سزا عذاب **لَا تَعْلَمُونَ** تا که میدان بجهت عدم نفع ایمان دران زمان **سُورَةُ التَّوْبَةِ** آیه **أَرْبَعٌ** و جوسان  
و کچم **كَبِيرًا** از آنکه بزرگی است که حضرت رسالت فرمود که هر که یکبار هم بجهت را قرائت نماید جز از آن ده حسنه بزرگه او  
ثبت کند از انام **جَمْعٌ** در وقت روایت است که هر که برین سوره را تلاوت کند روز میماند دنیا و مقدار سزای او باشد و در آن

کتابت شده است در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

دردش

و روز شان باشد و در دنیا بود و نیز چنانکه هم مرتباً بر احوال او رشک برند و از خدای قمتای او کشت چون شوهر و نکاح اختتام  
 شود مویس کردید که منکر آن افتتاح این نوع بنظر مثل آن کرده فرمود که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اما این سخن  
 الرحمن یعنی از قول خدا و تفسیر نیز معروف است در سوره مؤمنین بر آنست و هم اگر اسم این سوره است پس مکنی است که این سوره  
 در روز شکار شده است از طرف خدای بخشندة مهربان به مؤمنان بجمع فرستاد و اگر اسم سوره نیست یعنی بر این است که فرموده شد  
 شده است از جانب خدای بخشنده مهربان که کتاب و حکمت و انوار است که در آنست تفهیم دار شد تا آنکه اینها در معنی محض الفاظ احکام آن و امثال و مواعظ  
 و امر نهی ترغیب ترهیب و مدح و وعید حلال و حرام گزافا و غیره است بلیغ عربی لغوی و اصولی برای کرمی که در دنیا بندگی خدا را بداند  
 بگذرد بشر و اولیاد صالح که شکر در خداست حرام است بر جان و عمل کندیم کند و بدو بیخ برنده مثلها را که بان نکرند با وجود آن بر صفا  
 علیه قانع در روی بر نشاند از قول آن اگر کسی پیشتر زمان فهم لا یتم معون بر ایشان نمی شود بدین معنی بولیم بعد از آنکه بر ایشان  
 زبان و قلوب او گشودن گویا و اکتسابهای ناید پوشش است اما آنکه عنوان از فهم غیر که میخواهد تا اوست و پس از آن سخن  
 در نمی آید و قیاد آنرا و غیره و کوشهای یا اگر لاف است از اشعار قرآن پس بر این صورت می نویسد و من یستبشیرکم جابج و ایتنا و میگوید  
 تو نیز به اینست که مانع از رشد ماست تو نیز به پیش چشم خدای تعالی است از آنکه از عقل آنچه بر ایشان میخوانند از آنکه قرآن و عدم اعتقاد ایشان بان برود  
 کویارهای ایشان در دیده است در کوش ایشان که از آنست که هیچ چیز نمی شنوند در طبعه مذکور است که ابوجهل خامه از میان خود و میبایست پیغمبر  
 سخنان در بر آن پاره رفت گفت ای محمد تو از اینجانب تا از این طرف تا عمل بر عمل کن تو بروی مکن مینماید و از آنکه غافلون بدرستی که غافل گشتیم  
 بر کوش مکتب عمل خود با تو کوش کن در ابطال امر ما که مانت در ابطال امر تو یعنی نمیکنیم یا تو کار کن برای خیر خود که ما برای نیای خود عمل  
 میکنیم و چون مشرکان گفتند تمکین از خدا برینند حق گفت رسول خود را امر کرد که قل لیکم ایها الناس عباد الله انما اتنا باینست که من  
 بشتر مشرکانم از ایمان مشایخ بنی و جعفر و همانند جیس مکتب جن که شما سخن ایشان را در دنیا باید فهم نیکید چیزی شمارا دعوت میکنم که گوش اید آن  
 که ایست آینه باشد طبع از آن تنفر که مکن دعوت من نیست که آن بوحی الی می کرده میشود وی من ندانم انما انا بشر و اینست که خدای شما  
**الذو احد** خدای یگانه است که همیشه یک یکتا و اوقات به همه او است سفادت نماید از آنست که رسیده در وجه الیه بشوی یعنی بر تو میدارد و  
 طاعت بکند و بندد و آنست که ضعیف و امر بر زبانت از او رسد عقیده که شرکست از کاهان که بعد از آنکه دادند و ویل و سخن خدای را بشنیدند  
 مشرکان در کائنات دین نماند که لا یونون لیکونوا الذکوة میمند مذکوة و بجهت عقل عدم شفقت بر بندگان که از اعظم ذلالت و هم زحمت آنکه  
 ایشان باینه آخرین ذلالتی یکدیگر از عیب نشور و حساب قیامت هم کافر چون ایشانند که در دیدگان این امر صریحاً است هر چه از ذکوة بنوا کافر لیکن  
 اذاتیان در حال کفر صبر نیستند بلکه مثل اخلاص است بعضی از اهل تقیه صبر بر این وجه تقیه کرده اند که کفار و عمارند از ذکوة دارند  
 و اظهار این نمیکند اما اگر هر کس بگوید که ذکوة نصر است که تکلم نمی نمایند و بعد از و بعد از ایشان مرهم و عدل و این مزاحمت حرم است امیند و ازان  
 نهاده فرمود که ان الذین امنوا بدینکه انان از دره اند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته و ستودند در اجر مراد ایشان را  
 مژدی بر این باعمال سالی غیر ممنون که منت نهاده نشود یعنی ایشان را بر این برشتند زیرا که منت منع تغضالت و اجر عمل بر سبیل و جود  
 و در اکثر تقاسیم ممنون بعضی معلوم است یعنی هر چه از اینها باشد و تا کاسه که هرگز قطع نشود و فانیند بر آنکه جهت توفیق کفار میفرماید که قل کونوا  
 ای چند مکلفان را **ایست که لکن کفر و نایا کافر میشوند** این کلام بر سبیل تقیه است یعنی چگونه و چه وجه کافر میشوند با الذی خلق الارض  
 بانگو که بنیاید زمین را لی قومسان بدو روزی که بکشند و در شبیه بود مراد است که روز یکشنبه خصلت من را افروید و در روز دو شنبه را  
 منبسط ساختند اما در تقاسیم هر کس را داشت که مراد مقدار و روز داشت با دو نوبت که در هر نوبت آنچه میخواست باسرع و جهت افروید بر هر قدر  
 میفرماید ای محمد بکار بکوی که چگونگی کافر میشوند یکی که قادر است بر خلق زمین بدو روز و بجهت معلوم که اندک او دیگر دیند از برای  
 او زمینان یعنی سوزن از برای و اشیا و امثال که در نهایت عمر اندن لکن قدری که زمین او بدین ریت لعالمین پروردگار عالمین است  
 و افرویدند جمیع مکتف و جعل فنهار و آسای او بدین در زمین که همکای بلند با در زمین خود و از زمین تا منافع بنندگان برینند  
 بر این ظاهر شود نماید ان و بار الذکوة که در آن کوهها یعنی سبک است که اینها از منافع انرا از معادن و منابع از نباتات و اشجار بدو روز  
 در آن وقت که زمینها و قدی که بر زمین اوقاتها رویشها اهل زمین این معنی است و دان بر برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه بان مبتدیان  
 یا مخصوص نیست حدیث هر روز بطر از اقطار چون گندم و جو و برنج و خرما و ذرت و امثال آنها که هر یک غالب غوث بلدی تقدیر از زمین  
 آیام در دشت چنانکه زمین در روز یکبار که ان سالی شبیه چنان شبیه بود این کلام از قبیل است که کسی گوید که سینه کرم از بصره تا بغداد در دشت  
 و روزی که مکتب پانزده روز بماند و در آن کوهها یعنی سبک است که اینها از منافع انرا از معادن و منابع از نباتات و اشجار بدو روز  
 لیس است و این هر چند که از اینها در سبک است که در آن کوهها یعنی سبک است که اینها از منافع انرا از معادن و منابع از نباتات و اشجار بدو روز  
 رسالت و اینها در سبک است که در آن کوهها یعنی سبک است که اینها از منافع انرا از معادن و منابع از نباتات و اشجار بدو روز  
 و بر این معنی است که در آن کوهها یعنی سبک است که اینها از منافع انرا از معادن و منابع از نباتات و اشجار بدو روز  
 شد که بعد از خلق اجرام سیاره خلائق اشیاء نمون و بعد از آنکه صفات او را از افروید ان منحرف کردند و همین همانند و حال آنکه شما در آن روز





کند بقیتم پانچشنبه ایشان را عذاب آخری عذاب سوزان خوارین در جهنم در روز قیامت و شوق همه زانو  
زنبل که در پدید آمدن و ملاک کبریه و لعذاب آخری و عذاب آخری که در روز قیامت سوزانند و شوق همه زانو  
و هر که این صورت و ایشان یاری داده گویند در آن روز عذاب و جازبه عندها بقدرت است که بویصل بعضی با کابریش راجع  
کرد و گفت کار عذاب بر ما طلبید و شما که خود کفایت شغری نداشتید و میاید فرشتهای با او مکالمه کنی احوال او را نیک بینی و خدای تعالی  
نماید عینه گفت من این علم دانستم بروم و با او گفت و شنیدیم و آنچه از او بین ظاهر شود شما را خبر کنیم پس از حضرت رسالت مند و گفت ای محمد  
تو چیزی با ما شنیدی و بعد از آنکه بداند که بداند تو خود ندانی ایشان را لعنة ما نمیکند پس ترا چه بران داشته که زبان بدیشان گویند  
و ما آنکه میگویم اگر زبان است از پندش می خورد گردانیدیم و لوی حکومیه بر او برافزاییم و خضه سلطنت بنام تو بخوانیم و اگر عرض تو نکند  
که بدنت را بکار جلد هر کدام از خمران فریاد کنی بجز آنکه بود تو را تو را ویم و اگر مدعی تو مال است و چندان در سرخ و سفید بودیم که هر  
در پیش شوی و بپس تو انانای تو منزه حضرت این بخوان را می شنید هیچ نمیکند چون سخن تمام کرد حضرت در جواب فرمود که نبی الله الرحمن الرحیم  
حرم نیز علی من الرحمن الرحیم تا اینجا که ناما غدا فاستکبروا فی الارض بغیر الحجة و سنت بر من مبارکنا حضرت نهاد و گفت بگو خوشی که ما هم داریم که خواستیم  
حضرت رسول خوانوشده عیب برخواست و خانه خود رفت و نیز فریاد ایشان گفت که عیب گرفت مبارکنا که از کفن خود بر کشته باشد بدین محمد  
میل نموده یا آنکه عذاب او را طعمای رش و زاده باشد و او را فریاد پاره بین خوانند و خانه عینه مدافعت کنند با او از بیاساسها تا که از زمین خود بر کشته  
یا طعام او را خوردی یا رش و زاده از او قبول کردی عذاب این سخن بر شفقت گفت مال من از مال شاهم بدیشان استیلاست استیلائی من از استیلائی همه در پیش  
بطعام کی فرقیه شوم و شما میدانید که نوران این سخن چگونه کنی بر شوق بغیرت لکن من تریا و در فرمت و با او سخنی چند گفتند او در جواب من که ای  
خواست که من شرف بود و در کفایت و نه حرم و آنچه از حضرت شنید بود بر ایشان خوانند که گفت من شرف من از نهادم و او را سوزیدم که دیگر بخوانند  
شما میدانید که محمد هرگز دروغ نگفته پس هر سیدم که عذاب فریادید که موجب هلاکت ما و شما باشد ایشان غایت سر که بران از خانه او بیرون آمد  
الفصحی و تقاضا که خواهر خود در صدمه بیان قصه نمود زامه میفرماید که **و اما مورد و اما قبيلة** شود که قبیله صالح بودند **فهد بناهم**  
پس لا لکم فیهم ایشان را بجز داشت بوسیله هیچ و ارسال رسول انوردیم با ایشان بطرف غار و خداوند که **فوالله انما لکم فیهم من عذابنا**  
پس هر که بدند با بنای این عذاب هلاکت ضلالت کفر اعلی اهلک بر ما داشت که با ما داشت **فاخذتم من فیهم از کفایت ایشان را صانع عینه**  
**العذاب** صانع عذاب مصیبت عذاب و کشته شد و هر که عین شرف است که سبک لخطه همه با ملاک شدند **بما كانوا یکتبون**  
**بیتقون** بودند که پیغمبر بگردند از شرک بعد از ذکر عقوبت نبوت بر ام مکذبه احوال خود به مطلق کفر و ادان بیان میکنند میفرماید که **و**  
**بومحشر** و بار کن عذاب آن روزی که حشر کرده شوند **عداء الله دشمنان خدای رضوا اولین و آخرین الی النار** بیوی اتش و روز قیامت  
**یورثون** پس ایشان باز داشته شوند یعنی پیشینیا را نگاه دارند تا پسینیا با ایشان رسند آنکه همیشه مجموعی دانه کند حتی از اما جا و ها  
تا آنکه بسند با اتش و روز قیامت **علیهم** کوهی دهند بر ایشان **سمعتم** گوشهای ایشان با فیه شنیده باشند از دعوت حق و از ان عرض نموده و  
**ایضا** فرمودند با ایشان با فیه دیده باشند از اذان که بر شده اند ایمان نیاورده و **وجلاوهم** عضاایشان با فیه مبشران شده باشند  
اعمال نبوی و در این اوقات که اول عضوی که تکلم کند از چپ رشت است بود و سگ و جمعی از هند که را بد جلود فرسج ایشان است که بر ایشان کوهی  
رسند **بما كانوا یعملون** بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و شهرت خوارج با نبوت است که حق تعالی همان و کام و زبان در ایشان با چار و فضا  
بسا از ان ایشان را با کفایت از با غلاف نمودن و کوهی زادن بر صاحب خود و با اچار کارم کند در ایشان مانند اچار کارم در دوزخ آنجا میسازد در  
علا تا آنکه لا لکم در آنجا کرده اند پس زبان ناخوش شوند و **قالوا** او که بندگان فراتر بجز آنکه بود و هر که عضا خود را که کوهی بر ایشان زاده باشد  
**لیشهد** علمنا از برای چه کوهی دارد بر ما و حال آنکه ما در دنیا اوقات از شمارده میکردیم و حال آنکه رسد به ان بودیم که عذاب ایشان را دفع  
نمات تا لو که بسند عضاایشان که ما را عذاب کنید که ما را بخیر خود را ناخوش نشدیم **بلکہ انطلقنا** اللذی یعنی در دنیا را ناخوش که بعد از کماله  
**انطلق کل شیء** بعضی زاورده است هر چه را که از زمین او تکلی باشد **وهو خلقکم** و او بیافرید شما را **اول مرتبه** نخستین بار و از عذاب وجود  
آورد **والیه ترجعون** و بیوی و باز گردیده شدند برای جز اعتراف قدرت خدا که قادر است بر نطفی از جنین شما را قبل بار و بیرون آرد  
اربع شما بیوی را غیرت بدیع بند که ما را بسطود را آورد و ما کنه کفر و در دوزخ و حوت تمام را نگردد تا با ایشان بگویند  
سبب الزام که خدای تعالی میگوید و معبد شماست نبودید شما که نوشیده شونید و سخن ما بدان گشاید **ان لکم کوهی** دهند **علیها** کوهی که با هم  
که شاهها و **لا ابصار** که در دنیا و در جهنم است **او لکم** کوهی که در عضا شما اینکلا که بندگان که گفتم که گفتم که در دنیا و در جهنم است  
نزدار تکلیف اخس و حق بر سوا بندگان ای بندگان که عضا بر ایشان کوهی دهند **والکفر** کفر و لکن کاندیشان **ان لکم** کوهی که  
خدای تعالی بندگان کوهی دهند **بما کانوا یعملون** بیایای آنچه میکنند و بندگان بر قبیل جرات نکردید با بن عباس کوهی که در روزی خود را با استاکبه نوشیده  
بودیم که کس بنامند بکنی **فما کان** که از روی می بود روی دیگر اتمه و بعد از آنکه گفتی که از قریش بودند یا یک دیگر مکالمه آغاز کردند گفتند یا ای  
ما میگویم شما شنیدید بکن گفت گویید شون و ما شنیدیم شنود من رسول را از این جز نام این پد آمد و این دیگر پیدا زو که **و ذلک** کفران



المسجد

دعوی عدم علم خدا با کثرت ایشان شمامت ظنتم که کان سپردید آن در دنیا سیرتکم با فواید خود و در یکم هلاک کرد شمارا بان کلام  
**فَاتَّبَعْتُم مِّنْ بَعْدِ يُحْيَىٰ بْنِ كَعْبٍ** بر کشته از زبان کاوان چنانچه با این اعتراف سزاوار است که هلاک ساختند بنی بنام مؤمن باید که در اوقات  
خلوان خوف نداشت و در آن کتاب معاصی که از علانیه نباشد بلکه خوف سزاوار باشد مگر رسولان آنچه عیب باشد و از انام حضرت صادق علیه  
سرسنگند نبوده مؤمن باید بر وی از آنکه آمد که کویا شتر است بر وزخ و بر هجی رحمت و امید و آن باشد که کویا از اهل بیت است این  
تلاوت کرده و بعد از آن فرمود که عاقبتا نرض بند خور است اگر نظر و بخل است چربا و میر نیاید و اگر بد است و راستی به بند مدد در حشا ان که هیچکس  
از شما نمیرد مگر خدای کان بنویسد هر چه هر کسی که خدا کان بد بر نماند عاقبتا ایشان را هلاک کند انکه بنییر تلاوت کرده که ذلک بظنکم الذی ظنتم بکم  
از یکم فاصبح من الغابری فان یصبر و ابریکر شکیانی نماید انکاران بدن کان بر الام عقوبت بران و اظهار شکایت است عاقبتا نمایند **فَالْتَارِ شَوْكًا**  
که کبیر اقرن و زین قره که بر است مرایشان را یعنی صبر ایشان بر آن مگر نفع ایشان نرسد و همیشه بد زین معنی باشند **وَأَنْ لِّسْتَعْتَبُوا** اگر  
طلب رضای خدا کنید و از وی بخواهند که از عتاب خشم رجوع نموشود و نما بعد از آن مضمون شداید عذاب خلاص شوند **فَمَا هُمْ مِنَ الْعِيبِ** پس  
بیشند ایشان را عیب کرده شد که در طلب خوشتر و خدای از ایشان را صحر کرده و خشم و عتاب از ایشان رخص نماید و هر کز ایشان را شیء شود و در عیب  
نکند و **مَقْصِدًا لَهُمُ** و قصد هر کس برای شرکان **فَرَأَاهُمْ** سر و سنان و هم نشینان را شیاطین بعد چون ایشان در کفر خود را کرده اند با این بدیهه و هیچ طاق  
ماعتناوات تکبار کرده اند با وجود علم ایشان بان پس ایشان را در بار پیشلال فرنگ داشتیم و بعد تو قبول از ایشان بر گرفته و نیز با افعال ما سوا شیاطین فریب  
و هم نشینان را باقی ماند خلاصه معنی است که ما ایشان را او گذاشتیم بجهت عناد وجود تا بعوض ایشان قرینه که امر عبادت ایشان واقع شده بود در اصل  
و انقیاد شیاطین بر ایشان شدند تا اهل صالح و تیرا که بر ایشانند برای ایشان ما این اید **یَوْمَ نَجِدُ بَعْضَ الْمُؤْمِنِينَ عَادُوا** و بعضی بنویسند  
شهر و قیامت نار در طلب است مشر شدند و **مَآ خَلَقَهُمْ** و آنچه از ایشان است از انور و تبه که است و نور و هشتم زوزخ است معنی وقوع انوار در خوا  
ایشان در آوردند تا انکاران کردند و **حَوْعًا لَّهُمْ** و **أَلْقُوا** و از جنت بر ایشان مخرجی بود که عذاب است **أَمْ قَدِ خَلَقْتُمْ دَخَلًا** که بودند از جلع  
است که گفته بودند من و تو ایست از ایشان **مَنْ لَّيْسَ مِنْكُمْ** و از انبویان و از میان ایشان را در تکوان معاصی و قبایح و تکلیف است سل در سلک انما  
بودند در شان ایشان مراد است که همچنانکه ام مکه در لاج عذاب بودند با عیب سزاوار عاقبتا انما هم ندرستیم که کافران کانوا خاصیر من ه سید  
زبان کاران و ناوان زدگان چه سزاوار است که از تفاوت یک بدل کرده اند تمام عیب معترف و از بر معشوق فریختند از این عیب سزاوارست که رؤسای انکار  
از معارضه قران غلبه کشند سر تبه که از ارباب جوانان با این استماع ان نموده ایمان آوردند پس انباع خود مضمون شدند بر انکه چون حضرت رسالت فران خوا  
نوع کنند که در غلظت اند بر هر که انحصار بران خوانند مشغول شد که عیب از ایشان در مقام تعریف زاید اولها بر ایشان نشاندن سخنان به پوره و هر چه میکنند  
و صفی زنده دست بر هم نیکو کنند و جز ما و شرفها بخوانند خود تمام این به فرستاد و **قَالَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ وَأَكْفَدْتُمْ** انکه نکرند یعنی شرکان مکه  
باید که میکنند **لَا تَلْمِزُوهُمُ** که شرمندارید **لَقَدْ أَلْقَيْنَا** و سر تبه که از قران را که عیب بخواند و **أَلْوَأْفِيهِ** و سخن لغو و به پوره بگوئید  
در دنیا خوانند و در روز عتاب انما که **تَعْلِيمُونَ** تا شاید که عتاب کند بر تلاوت او و او را از خواندن و اخبار و از انشیکه با از اید **فَلَمَّا نَبَتْ** انکه بن  
کفر و اید هیچ انما تا انکه کافر شدند یعنی کوهی که امیر و قابل از لغظت با جمع کفار را عدل باشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَعْنَةُ**  
**الْبَغِيِّ** و هر که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
با اید و جوهر نافع معاکره که شرک است بر او اید عیب است و از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
پس این بیاید چر که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
لفور در میان اید انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
بنام اید و و که **أَصْلًا** انکه کرده اند از این چنانکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
و شیاطین ان که در شان اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
انق قابل است که عیب است بر انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
شدیم **بِحَسْبِ** انما انکه از این است **قَدْ آمَنَّا** و در روز عتاب انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
جهت است و در **يَوْمَ لَيْسَ** انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
انما که گفتند **رَبَّنَا** انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
زانت اید انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
که در این هر که معترفان کل باشند با حضور مونا و بر طرف استقامت است سببار **عَمَّا نَقَفُوا** و انکه که از حضرت رسالت هر جدم که مسلم  
بمصلوب ضمیم کن که بان معتمدی شوم فرمود تل القدری استم که سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
بگرفت گفت بان که زبان خود را انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال **الَّذِي كَفَرُوا** که با اید از انکه سوا ال  
باشید **أَوْ تَرَى** و **عَمَّا نَقَفُوا** و انکه که از حضرت امام **عَلَيْهِ** و انکه که از حضرت امام **عَلَيْهِ** و انکه که از حضرت امام **عَلَيْهِ**

که استقامت







وچونکه در این کتاب توحید فاش شده و اینها را که شده در این میان بعضی را با او داشته اند بعضی را که در این میان  
قوم تو که در این اشکال بودند هر چه می کردند که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
از هر یک که بودند تا به غیر از اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
مرا به هر چه که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
و بیست و پنج نفر از اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
و عیال فلان قسماً بر اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
بر او است یعنی مال و عیال او را می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
و در این طاعت که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
از کسی که غنی مطلق باشد در نهایت عظمتش چه بماند در ظلم عظیم و در کبر و تواضع که می دانستند که اینها را که  
که کفار در این بخش رسالت گفتند که تو نبی نیستی و عیبی که ما را می بیند این عذاب اخروی جانان ما را بگوی که نیامد که خواهد بود و الله  
علم الساعة یعنی خدا با ما که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
من که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
که علم بیامانگش اولاد است علم ما را در جناح بیخوشی است از خبیثت کثرت کفایت کبر و صغر و طغیوم و در اینها که می دانستند که اینها را که  
در اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
کند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
اعلام کرده بود ما می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
بیکانگی و ضلالتی که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
در اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
نیکو در اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
قیوس پس او شد با لیاقت یعنی بیایا و بیدار روح و راحت قنوط کسب ظاهر کرده نامید از رخت خضر بنایی با نامید است  
اجلک غلو بدکان بیرون کار خود و آتش از قناره و اگر چه چشم تکلف از رخت عینا چشمی از تریل ناچون غنی و صحت تر من بعد صراحت  
متن بعد از آن که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
مستحق آنکه اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
گشته اند که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
زعم ما مسلمانان است هر چه که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
دنیوی و ثبات است پس از انواع غلظت و غیره بر اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
کافر را در تمنای عیال و ثروت که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
رو وجود خواهند گرفت پس خستار در جواب کفران میفرماید که فلان کفر و اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
است از اعمال غیره که موجب عقوبت دایمی است یعنی نه با اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
از اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
از شرک گذاری که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
چرا که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
پس خداوند عیال و ثروت یعنی روی و زلف است بلکه ما را در عالم کثرت فقر چون آمدند از بعضی در وجه است آمدند از طویله بود  
چرا که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
من خبر میداد که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
من اصل که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
تکذیب انکار میکنند و بعضی از اینها که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
بوجهل گفتند که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که  
ناهان و جهل گفتند که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که می دانستند که اینها را که

این تحقیق که از برای من است





بفراشته و عین علقه است یا رسیده و بیجا میگردد و غایب بود مگر در وقت که او را در میدان می بینند و گویند که منم  
از خود می آید و در کارهای خودی با خود نگاه دارد و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
در شیئی که می بیند و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
باید که هر دو چیز در هر دو وجهی که از ایشان آید باقی بماند و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت  
هر دو چیز با عین اشاره است و عدل و استقامت و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
شود عدل و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
استقامت این کل می بیند و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
خصب مشاهده کند که در هر دو وجهی که از ایشان آید باقی بماند و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت  
که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت  
در این نوره است و مظهر روح الیقین پوشیده می کند وی و والی الذین من قبله و یابوناهم بعد از آنکه پیش از تو بوده اند از ما هر سوادان الله اکبر  
خدای که غالب است بر جمیع اشیا پس هیچکس از اهل و عیال و اقارب و اقارب که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت  
جاری گشته بر آنکه مضمون این نوره بلکه در حقیقتش تصدیق بیعتش نشود و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
تفسیر بلوغ و لطف عظیم نیست به بندگان از این نوره عطا از این عبادت و پاک که خدای تعالی هر چیزی را که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت  
ان روح فرموده که ما فی السموات و الارض و ما فی الارض و ما فی الارض و ما فی الارض و ما فی الارض و ما فی الارض و ما فی الارض و ما فی الارض و ما فی الارض و ما فی الارض  
و او است بلند تر بر هر چنانکه عقل و در این بگویند که خشن شد العظیم بر یزید و او که بر یزید بگریست و عظم جلال قدرت او بی تردید تکرار  
السموات تنزیه شد که اسماءها از نایب عظیم جلال او و با استقامت استقامت استقامت و شریک غیر او بی تردید عظم شکافه شود من فوقین  
از بندگی که بیعتش یک شکافه از عرش کریمی باشد و این شریک با همان دنیا و چون از جرم علویه با وجود عظمی و صفات عظیم و صفت با دشمنان  
باید در کوچه این قدر بگردانند و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
بسیار دوری شرک گذاری بیرون کار خود یعنی بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
این مقام مبارک بلکه عرشند که همیشه تفسیر و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
در زمینها انداز و نشانه کاران چو ایشان بر خست مگر بی سندی چنانکه در سوره المؤمن فرموده و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
الغفور و استغفار از بندگان الرحیم هم زمان بر ایشان بقول توبه و انابه و از نور و رحمت و عفو از ایشان است که فرشتگان را با استغفار که کاران منفره  
بعد از آن از آنها الگواران است و اینها را باید که والکن من اتخدا و او انان که فرار کنند من توبه اولیا و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
که عبودان مشرکانند الله حقیق علیهم خدای که همان است بر اعمال و اقوال و افعال ایشان و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
و ما انت علیهم ربیبی و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
ایشان دلشک شو چه بر تو همین هویتت بلیغ احکام شریف و کذلک و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
عاقبت تو باشد و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
تا به کنی بدان نام القرئی هل تکلمت بکلام بلدانت چه ابدا نه زمین از رحمت شده و من جومها و کنای که کردی که داند عاقبت به مسکون  
و تبت و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
خلاق بود و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
عاقبت ایشان و انهم مؤمنان و مؤمنان اند و فرقی فی التیسیر و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید و بیجا نمی آید  
مشرکان ملحقانند که مسعود در آیه است که روزی سؤل خدای از خانه بیرون آمدند و صحیفه بود است داشت گفتند که این صحیفه چیست گفتند  
یا رسول الله فرمود که در دست راست او نامه است که ما را بجمع بنویسد که کاران که اهل بیعت اند و در آن ثبت است که بیچارگان زیاده کرده اند و آنکه در دست  
چپ او نامه است که نامهای بدکاران که اهل بیعت و نفع اند و او مندرج است که در زیاده نکرده و آنکه این به تلاوت و فرمود که فرقی فی التیسیر و فرقی فی التیسیر  
و لو شاء الله را که خواست خدای بر رسول هر چه می خفتان دارد ملک سلام دارد بر عسل هر چه می خفتان را است که ایشان را از روی لبا امه  
و احد که در هر یک از اینها عذاب است و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها  
باید خیال و یکن در میان آنها که در اینها عذاب است و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها  
زبانکه که در آن بینا کار ایشان را با اینها عذاب است که از روی اینها عذاب است و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها  
عینا که در اینها عذاب است و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها  
مردمان را از هر دو طرفی که منول کار ایشان کرد و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها  
مردمان را از هر دو طرفی که منول کار ایشان کرد و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها و اولاد و اولاد است که کفر عیالها



الشوهر

که گفتند قول کنند توحید الهی معترف شوند که فکر کنند بجز خدا اولیاء که در دنیا که باطله است باطله است و باطله است و باطله است و باطله است  
 نیست اگر از ایشان که برای خود و سوغی که بر نیک نفع با ایشان رساند ضرر از ایشان نفع کند فایده شو اولی در خدای خود است که حقیقت  
 مشرقی ایشانست غیر آنچه او بنماید و سوغی است که در دست خود را بنواز و دست کبری ایشان کند پس واجب لازم است که در سوغی او کنند و بخار و  
**هو یحیی الوفی** و او زندگانی که در هر کان بقدرت کامله نامست که در نهایت غیرت در کمال انفس **هو علی کل** و او نیز چیزی قبل بر توانا است  
 بخلاف عبودان باطله است اصنام که بر هیچ چیز تدبیر ندارند و نفع و ضرر و عجز و مطلقند بعد از آن حکایت قول رسول مکه در اینست **هو منا**  
 که **هو منا** که خفته و خفته خدای بیکدای و نماند در آن با کافران من شیء از هر چیزی از او دور نیست و در پیوسته که در اینست **هو منا**  
 فیه موقوف است **هو منا** که خدای در روز قیامت که نماند در آن خدای است که در اینست **هو منا** که در پیوسته است **هو منا** که در اینست **هو منا**  
 و در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 رجوع کند و از آن بایر محکم با اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 حکم صفت او است خدای حق است بر حق که در کار من است **علیت** و بر او نه بر غیر **تو کل** تو کل که در ام در دعا خدای بر و نامور و جمع به نام خود  
 بوی که گذاشته **والیه** بوی و باز که بایستی شوم غیر وجهی که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 بیرون و در آنست که عدم آنها در زمینها حاصل کم آفرید برای شام از نفسی که از نفس نماند از اولها خفته های که نامتدا با ایشان است که در اینست  
 اوله در اتباع حاصل کنید و من که انعام و خلق هر روز برای نفس چهار پیمان از و اجاجت که کونا کون یعنی از برای هر یک روحی تعیین فرمود تا ب  
 خوالد نماند یک روز که کونا کونا در انعام زافیه در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 که اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 که که مانند مثال او باشد پس غیر کله شیء در زمینها که الله باشد که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 و شود که **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 لول **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 انتر در سینه که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 لغت نبوت بیان فضل سلام میکند میگوید **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 باید ما وصتی به اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 و اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 و بعد و انانی که در زمینها واقعه شده اند از اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
**اقیموا الدین** است که نامتدا است که بایستی که با آنچه تصدیق توان واجب شود از اصول دینیه و لا تمضوا فیها و منقری و غیر آنکه  
 شود با اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 و شوار و کان علی الشکرین بر شکران ما تکریم **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 و که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 هست که اوله نماید بوفی و ارشاد الیه و بدین حق من یحیی هر که از او کرد و بوی و در دینوی و عیبه هر که از امر او کرد و او را خواست  
 شکاره دانست و نماید با آنکه راه پیشت و نماید و ثواب همد که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 از اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 تو در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 شده بود بیست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 بودند و چون بدو از ایشان فرمودند اختلاف در میان ایشان واقع شد نیز خیال پیچیدن بر ایشان مستوشدند ایشان بجهت حق و حسد ایشان  
 نکردند و آنکه در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 او بر عدول کردند و نظر کردن در آنست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
**و لولا کل** سبقت و اگر بود سبقتی که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 کشد لغتی است **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 داده شده اند کار عیبه قران من بعد هم از اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست  
 قران ایشان مد و با اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست **هو منا** که در اینست

باز این





# التوبة

في حشره يغفر لهم ما ذكروا من ذنوبهم من حيث يشاء ويعذب من يشاء من الذنوب التي  
 الذنوب كانت في الدنيا فلو لم يذنبوا في الآخرة لكانت الدنيا عذابا لهم لما ذنبوا في الآخرة  
 في الآخرة فلو لم يذنبوا في الآخرة لكانت الدنيا عذابا لهم لما ذنبوا في الآخرة  
 اخرى عمل كذا من عمل خور موقوف من اسير كما لو عرفنا ان من ذنبت حذرا او مضاعفا كمن  
 باورسدا ما يراون ويحوي من مفايل وياشك او راد اخرت بهي حطلي ويشر باشد كو بند كر اين  
 بوند بقصد غنيمت غنيمت في حشره كمال ان بوند بقصد ثواب جهنم كمن يذنب  
 غانم في ثواب اخرت وهر كتر قصد غنيمت نماند بل كه نهيم كتر نصيبك باشد باورسد  
 انحصار رسالت كتر كه بنيت اخرت كاري كند من ثواب ديني او راجع كند به نياز كذا  
 رهاي عمل كند من ثواب جهنم ورا بر كند كند فقر انصب العبر وشارد وخرن باها وهر كتر  
 كه چون باق تابع اعلى است بدون عكس دس هر كتر از ثواب اخرت كار كند ثواب اخرت  
 دنيا باورسد و از اينه حطلي ان ثواب اخرت نباشد بعد از ان در تويج كفار ميسر بايد كه  
 شيان اين اند كه در انواع معاصيه شركان ياشند شرمعوا كم وضع كره اند براي اي  
 مضل من كذا كن يرافقه اخذن نداره و نفروه بان اخذن من كذا رعت عمل كند من يذنب  
 وكونه من غنيمت كمن ان قضاي ساقواست بنا خير مكافات اكر نه سنبو وعلا بودي بانكه  
 كقضي سنبو كم هر بيه حكم كره شده بودي سنا كافر و مؤمن يا ميتا مشركان و شر كا  
 بد رستيكه سنا كاران كه كافر نماند كم مر ايشان راسته روز قيامت عذاب كهم  
 راد روز قيامت شقيقي من اجناس ان و هرات امرا اكسبو او از جزاي بجز كره باشند  
 ايشان فرمايند و رسند باشد ايشان خواه از ان مر ايشان باشنده باشد انواع  
 الصالحات و كرهنا كراشده زاني روضات الجنات و مرغ زابيشه باعني در مواضع  
 مختصه و بنا تا ناضره كهم مر ايشان راسته ريشه ما انشا ان انچه خواهانند از  
 مسافت نك انچه نك كورشد از صفا كرايت مثل هشت هو الفضل الكبير است فضل برك  
 حقرايت باغبان انان ثواب عظيم الذي كبريرا لله است كه ستره من هداي ان عبادا  
 وعلاو الصالحات و كرهنا كرهنا ايشان با بيب رويد و عباد الله انزلت در دنيا فطاعة  
 كشافه غير مذكور است كه روزي انصافا اظهار ميكردند بر فرشتگان عباد من و  
 رسول چون بر نهد مجلس ايشان در آمدن بوداي مهران ما انما نزلنا انزلت ان  
 فرموده شما كراه بود حق تعالى من شما هدايت كرهنا كرهنا ايشان با رسول الله  
 من كوشيد كه نه نوم و اخراج كورند و با برانند از نزد خورد و ما تورا جائى  
 و نه تورا عذرا ما تورا انصره ندم و برهنين بلوق خسر الله انما عبادا ايشان  
 مال فداي تو بايده جمله ما دارم از ان خدا و رسولك و امانه و ما امانه انچه  
 و خوطر عطل و از مزاج ايمان فرغى حاصل شو با برانند كه قل كواهد مرضل انان  
 مزي و از بزي نمر بصره نهي و منكر تو چه اجري از شما ندارم و هيچ بيغيره  
 از مشركان در دعوت نبينا كرهنا كرهنا ايشان با رسول الله و من كرهنا كرهنا  
 في طلبكم الا الموتة مكر طلب يكدم از شمار و سنى است ممكن في القرية  
 ايشان از نخله و اجناسهم و مرعات ايشان نازلوازم نماند ايشان نماند در جهان  
 قريش فست مكر در شت قرايت ايشان با محشر مشهور ميشود در حقيقت عال  
 اهل دين به بيب تكليف است از جانب خداي تعالى بدينان نامدان سخن ثواب و  
 از بغير بيب يكدم بار رسول الله من قرايتك الذين جيتنا مودتهم يضاف ارب  
 على نالي طالع است ظاهر و حسن و خبير و قبله كه از شاه اهل سنت است اوده  
 است ظاهر و حسن و خبير و خبير و قبله كه از شاه اهل سنت است اوده كه مراد  
 شو ضرر و هر روز و روز خود كه حسن خبير اند از من و باطون ايشان و باطون  
 اينجا اهل دين من ايشان بصلوا و بران خود بجواز و بيا ايشان و حشر ان











الشورى

وآورد از راه هشت که در اینده چنانکه فرموده است... خداوند و قوی الظالمین برینى تولى پند استعماران... داند اشع هلك العثره... با شد که ایشان را بدین باره جمع می کند... حالتی که در میان و حقیران باشند... بجهت مصلحت ایشان و نیز به جهت... مذک و خوارى قال الذين امنوا... الذين خسروا ان الله انزل... خود را در دفع سختی بجهت ضلال کسان خود... که ایمان آورده باشند هم مانند این روز قیامت... بود باشند بر تقدیر و قول ایمان الا ان الظالمین... علمت ان طاع پیغمبر و ماکان لهم و نباشد... بجز خدای تعالی بجز خدا هم یکی دیگر عذاب... الله و هر که زلف کردار و حکم در ضلال خدان... بخت مراد هیچ را دوستداری چون سال... بود اینها و غیرت شود احکام و بی شایسته... خدای تعالی را زار کند بلکه دفع شود... و اگر بگویی تو می توانی که در آن روز... شد نیز اگر حفظ و کلام الکاتبین در صحیفه... خوالم و حشر مالت هم نماید که فان لغرض... نکه بان که با جلا و انکار ایشان را از کفر... احکام و تو این شرط ابراع است بر شایسته... و عناف و فرج بملحوظ حال شوند شادری کند... از پیش و شتاب است و شتابان از اعمال... و بعد از آن که از آن وقت است که بلیت... اسماها و ذنبها لخالقها لیسأوی فریدها... و بچشمه که دارا در میکند نیز آن در خشران... طریقی که از هر طریقی و پیر از قبضی بگرد... علم بدست که خدای تعالی است... بنده آن را بخلاف ساختند و او را بجهت... دیگر راهی کدام نمیداد تقدیم نماند بر کور... از رسول هم فریاد کرد که از این برکت... را گفتند جز آنکه از آن است که با موسی... که در میان کان لیسأوی و یسأله را بی آن... و حیاسم کو بی که آنکه از این است غی که... سنا و بگوها و من فدای حجابی سخن کو... و در سوخ و زده که خو تا آمدن شب... مختلف از راه بود او بر سبیل سوا که... یا زنی در سوره سوره که انما ارسلنا... و حکم که زانبا لیسأله که مقتضی است... خورد از راه پس و بستان منم بر عالم... و کفران و عجز کبر و بی که در پیوسته...

قلندرا

قران را که طوری است و میباید همچنانکه بدن روح من آفرینان خود و گویند بر روح جبرئیل است و اعظم از جبرئیل و میکائیل که در زمین  
حیثا انحصرت ملائمت او بود و از نام محمد اقرم و جعفر صادق منقول است که آن ملک بعد از حضرت رسالتش با ما آمد و گوید که ملائمت ما  
ما است از ما جدا نمیشود تا حق روح تمام ما و بعد از آنکه او از دنیا ارفقال نماید باز خواهد آمد و در زمان قتل حضرت میفرماید که مرا کشته  
تکری نمودی تو که بدانی پیش از روی من کتاب که چه چیز است فلان یعنی قبل از آنکه علم بان نداشتی که لا ایمان و نمیدانستی و عورت  
با بان یا بشراه و احکام ان عالم بودی اگر چه قبل از مشهور سینه بکلیل عقیده باصول ایمان عالم بودی لکن جعلتاه و لکن که دانید میباید با آن  
نور او ششگاه گفت که پیراهن ما هم بان من نشاء هر که را خواصم من عباد و از بندگان خود که ایشان بارگزار و حاضر و دان تا مثل کند و از آن که  
و بدستیک تو بوسه و خون با من و از سر تا پا را از خراط مستقیم بسوی راه داشت که رساننده است خون بر روی خراط میگوید بصراط اولیا که  
که راه داشت که مراد است ما فی السمووات و ما فی الارض آنچه در آسمانها و زمینها است از روی خلقت ملکات الا الی الله بدانید که بخود انقبض  
الا و از آنکه همکارهای غلابی در آخرت و همگونی از خود اعمال جز خواهد آمد در سخن جمعی که در وقت قرآن خوانده بود و تمام بسوختن الا  
الی انقبضت لایمور هم چنین صفت را با خنار و هم عمو شد مگر از این بهر سون الزخرف شیخ و شامو ایندی و هم که از این کتب سرور عالم نقل کرده که  
یعنی که سوره زخرف را در زمان اولون کرده باشند و در وقت است ایشان ندا کنند که با عیاشا خوز علیکم الیوم و لایتم خزون و غلو البخته بفرشته ابوسبیر  
از نام محمد اقرم و ابان کرده که هر که با این سون سداست نماید خدی و غایب او از رگد از مولود زمین از شادش قبر این که در انداز و زقیات چون عشتور این سون  
بصورتی بسیار بد و او را بفرمان تمکد از پیشت را و در بداند که چون خوقا ختم سون جمعی که بعد از قران و وضعی و افتتاح این سون نیز این سخن سرور است  
فرمود که بسیر **عالم الله الرحمن الرحیم حم و الکتاب المبین و کذبا بما حنفی که مبتدای اینها با این و جزو طری باشد بقران روشن هوا**  
از حیثیت ضوح معانی بکار نام یا با اعتبار صحیح و احوط البرزول از آن نزد ملک اعلام و بار و شر کنند احکام اسلام و اشکارا سازنده قواعد حلال و حرام  
اینکه آنگاه جعلتاه بدانند که ما که را بدیم از این سون تا عریب است و از بیعت عرب لغت که شاید که شما که اهل عرب بدید قیلول در پایید از او بنور معانی  
ان رسید و بدان منفع شویک با بید و غور آثار فضا که کثرت آثار از این لغت جز السند بخت خون غیر عالم کردید و آنکه دیدی که قران فی ام الکتاب  
لین بنیاد و مثل هر که که سزینک ما است بصیر و لوح محفوظ که نگار است از پیشت از قبیل لغت هر این سون که او را عاقل مقدار از دره اعجاز و فوا فصلت  
جزالت از حیثیت منو خج که سبب با یون جو ارامت علیان مار در قیامت حکم حکم کرده شده از نظری و منافق و طیران در زبان خداوند حکیم با غی و منظم  
خود و این بدان بر سبیل نکار خطای هر باقی باهل جور و انکار میگوید که افضربا با با انذار هم شهادت این از زمین بهیچ با انذار هم عنکم الذکر از شادان  
صفحه با ان داشتن و با مقبول سازیم شهادت از قران و از این صحت اعراض کردن شما از ان که گشته بخت که مسند قوم ما مسترفین کرده می باشد  
و در او فصلت غولاب و در مکان بنوعی که شمار در تکدیب فلان فراید بخت و انکار نماید ما از قران ان باز نخواهیم استوار شما را باز خواهد گذا  
روا بخت بلکه بیای از خواصم فرستانا شمار الزخرف عیاشم و که از سکنای من بقی و بسا که فرستایم از جنین غیران فی الاولین در میتا پیشت که بگفت  
انلو بود و بقر عدوان جهالت که و عتاسه صفت با وجود از اصرار و انکار ایشان مانع ماندند در ارسال سال که بخت از این صحت مکر را بجهان نام  
باشان فرستایم و ما یا ایتیم و می با معاندان من بقی هم فرستاه از ترسنا الا کا و او به مکر بودند ایشان با او کیت هم سون اسم را میگردید و پنا  
معاندان قریش نبودند گفتا هکذا پس فلا کردیم کیت خنار و غیره که در کاشک شتم صحت تر از این شرکان بودند قطش از روی  
نوا تاقی بخت که در وقت شوکت که از سفران زمان در پیش بودند ایشان را هلا کردیم و شک و شوکت ایشان ما را از تعدی طری ساختن بر ما بد  
کلیشان بقوت شوکت خود مغرور شدند و مضی و کشته در قران موضع منقذ مثل الاولین قصرت پیشت که با بخت خود جعل کردید ملائمت  
بمنوع عذاب که در پیشت از جنین شرکان میفرماید که ولعرب علیکم و اگر بیخوش شرکان نمودند در امتحان خلق السموات و الارض که فرمود  
انما نزلناها و ابداع و اخترعناها من لبق قولی مران که بوند و با غزوات از علق خلقه من الضمیر از اینها را خدا بگذاشت  
بر جنینها بر روی که هیچ چیز را و مغلوب شویک و با بخت بود ایام مکران که فرغان العالییم را ما من خلق شیاب و جبر استقام و انما یبخرینت  
سرا بخت جهالت خلایک ایشان چه را وجود آنکه و قریب آنکه خالق جمیع اشیا و بیخاسته از علق خلقه من الضمیر ان که با بخت مطلقند از کتاب بگند  
بیر بخت با بی بخت بر ایشان میفرماید که الذی جعل الخلق من الله انک که دانید که الا در زمین از اینها را ما من خلق السموات  
کسره کتبت فیها باشد و جعل الکر و افرید بدید که برای ما فیها سبلا در زمینها که بگذاشتند ان لعنک الله و انما کانت  
در شهادت با بخت بر روی که منعد است از سبب که مانع و سبب نظر کردن بدان و الکر مثل و او افداقی است که فرود فرستایم من  
التیاء و از انان از بر ما و بخت کرد و با ندان خلایک بر روی صفتی با بخت و جبر انرا که سبب غر بخت خون طوفان نوح و نیز طری  
نفری که در لغت و کلام غیبی کالکشفایه بدین نه که دانید بر این با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت  
که نوازین فرودان است و انان با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت  
الا و واج و بخت که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت  
در میان انان با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت  
که در بدید که برای ما من الضمیر انک که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت و سبب که با بخت





بیش از تو فی قریه دردی من نال بر هیچ پیغمبر نماند که ایشان بقوتی که خود یافته بودند و چون ایشان فرموده **الاقبال مرفوها مکلفتم** و توانگر آن اند که کثرت گفتن ایشان را بعضی فرجه آورد و بود و بعضی شوق شهبان ملاحظه از ایشان خود را بسبب کار کشیده و آن فکر و نام دارد  
دلایل و هیچ فارغ البال شده یعنی بواسطه این در جواب پیغمبر خود گفتند که **انما وجدنا بدستیکه ما یا فادام یا انما وجدنا ان خود را علی قریه** و چون  
کثرت و انا علی آثار هم و بدستیکه ما را بر عباد ایشان موقوفند و آن افنداکانیم بر ایشان پس مخصوص مرفهین مشعر است بر آنکه تتم و خبت  
بطالب ایشان را از نظر کردن و بلا بل منصرف بنقله و اینست قال کوا بعد منصفان میخاند یعنی پیغمبر بعد از اسماعیل این را ایشان گفت که اولی  
جستگاریا سناست زان خود میکند با هک که پیوسته در عهد این است و چون در عهد این است و چون در عهد این است و چون در عهد این است  
آنرا که مرفهین شمار عوی میکند خوانسته و وصل با هک این پیغمبر از او رده ام اخوان صوبت بقریبه ایدان رشار و بیعتان اول لقب ایشان  
کتابی بجهت سوخ نقله فرط عتاد و اقنا پیغمبر خود را زنده کردن و فکر نمودن قالوا گفتند در جواب پیغمبر انما ما از سلمه نیز بدستیکه ما یا فادام  
بدانای مدعیان کافرون ناکردیم فائده ما اینست که پیغمبر منم از این عقلمان بعد از آنست که فائده کثرت از کوا و پیغمبر بدین  
بیشتر که کثرت کثرت چون نور عاقبت المکذبین سر انجام کار تکدیب کنند و چون خوانستند متقلد فرمود و امر که با شیاع با یل و عقب  
ان ذکر فضا بر هم نموده تابع جهت بود و وضع جهت فرمود که **وا قال انبرهیم و بارک انجد** چون گفتند بر هم چلیل بعد از خروج از نظر که بینه  
مرفه خود را که بمنزله پدرش بود در تربیت شغف و قوه در که خورد که بیانات بنان و ستانگان مشغول بودند و فانی **مرا** بدستیکه منم بر هم  
مما لقبون زانچه بر تن میکند انما الا الذی لیکن اذنا یکم فظریه پیدا کرد و پیغمبر را فائده کثرت بر دستیکه او سبیل بود و پیغمبر  
که راه راست نماید از ابو فون زان در نصب اینه و جعلها در کوا پیدا بر هم توجید یعنی که لیسیر لا اله الا الله کما انقوا من الله من الله  
کلیه باقیه در عقب خود یعنی در شبان زان و هکذا و هکذا اولاد او همیشه فرمود بود و پیوسته حصار عود در دنیا ایشان سر هم زار بر این اسلام  
بی نمود که **بهم** بر چون ناشاید که مراد او در رجوع نماید بر پیغمبر خود در توحید اخلاص بری و شرک و از امام جعفر صادق مرویست که مراد بکله  
باقیه که بر هم در دنیا اعتبار خود گذاشته ما ما است چه روز قیامت است و دنیا اونی خواهد بود و لهذا از سنگ نقل است که مراد بعبق  
ال محمد اند بعد از ذکر فضا بر هم بعد از آنست که پیغمبر بر هم و سکود که مرید کثرت و شرک بجهت عفت ایشان نکردم بل متعنت بلکه نزد  
داری هم هولاء انکروه را و انما هم و پیدا زان ایشان بطول عمار و طول بشمار حتی جات هم الحق و از فانی کما سبیل ایشان حق دوستی زانست که  
کله توجید باقیست و رسول مبین و پیغمبر انکار بجهت انما مریدان کثرت توجید باقیست و انما جات هم الحق و منکامی که اندید ایشان  
سخن حق بجهت ایشان از خواب غفلت بجا از عان نکردند و بویافته شرک کرداری ان تمام نمودند بلکه انکار وجود زان کردارینند قالوا هکذا  
گفتند بکنه خود با آورده یعنی قرآن مجید و داشت انما به و بد دستیکه ما یا فادام و با و فادامیم که ان از نزد خدا باشد پس  
استحقاق کردند با رسول غار مکابره و معانده نمودند و گرفتار بودند و قالوا گفتند کوا لیسیر جاز و فرشته شده هکذا القرآن این قرآن بر تفته  
انکه از پیش خدا باشد علی جلال من القرآن بر سر که یکی از این بود و داشت یعنی مک و طان عظیم بر لفته در بعضی اعمال منال و عدم و چشم  
مال امان یعنی چون و اینک مغیر و عقب بر بیع یا اخن شرع که از مکلفند با عین بر مسعود و تفریح با حقیقت و تفریح با کانه نیز عیب تا بیل که از طایفه  
غرض کنادان بود که چون حضرت لیس منصب چلیل افتاد است و عظیم الریبین انما که نامزد مری میبود که از حقیقت جمع زخارف نبوت و نفاذ  
حکم و توجید و چشم سر اید هم کس باشد ندانسته که منصب مالک ثابت شخصی است که عقلی بنضابط و توجید باشد و عقلی با فوارکان اقدس و عقلی  
از دواب ایشانست که جمیع صفات باشد عقلی از اختلاف حقه لطیف و انکار قول ایشان نموده فرمود که **اگر تقسمون رحمة**  
و لکن یا بخش میکنند حسرت در کار ترا که نبوتست یعنی ندانست که مغایر رسالت و قبضه اقتدار ایشان است تا بر هر کاره که کند با نبوت کند  
سخن فائده ما اینست که ما بخش کرده ایم در دنیا ایشان معیشت بر چیزی که در کثرت کثرت ایشان است از زان فی الحیوة و الا انما زان کوا  
دنیای ایشان زان نیز تعیین عاجزند هر که ایشان را تفریق است و پیوسته باشند انکه مخصوص معالج نبوت ایشان است پس چگونه در امر  
که اعلام مرتبه ایشان است و خوف نمایند از انما شبست خود معلوم از انما پیغمبر تا کید قول مذکور میفرماید که **و رفعت او بر ایشان بعضی هم بری**  
از انما بعضی از اوقاف بعضی بر لای بعضی بگرد و جواب است در بها از و انما انکه یکی بیب بطار ذاق مشغولست و دیگری بیب در انما  
و یکی بر توجید و دیگری بیدل و بعد و شخصی نزد با زوی خود مغرور و دیگری بیبک با یوز خود معلول و نفوذ بر رف و خفض و بعض  
و بیب لیسیر بعضی هم بعضی بجهت انکه با فر که در بر می از دنیا بر خود بگرد و انما بعضی از انما که در انما  
باین وجه که یکی عیال معاون دیگری شود و دیگری عیال معاون دیگری نماید این است که ایشان ساخته شود که توفیق از رف و خفض و بعضی  
ببیندگان منان خطا است و انما و رف و خفض سها لک مغلسه و شبان ام و هر که بیب تفریح همیشه تفریح بندگان عوام و ایشان ملاحظه  
و فساد است که در این چگونه از نبوت که در حق است و انما و رف و خفض سها لک مغلسه و شبان ام و هر که بیب تفریح همیشه تفریح بندگان عوام و ایشان ملاحظه  
و بخش بر و دیگر توفیق نبوت که در حق است و انما و رف و خفض سها لک مغلسه و شبان ام و هر که بیب تفریح همیشه تفریح بندگان عوام و ایشان ملاحظه  
اینها و انما سزا بر که خود میداند پس انما و رف و خفض سها لک مغلسه و شبان ام و هر که بیب تفریح همیشه تفریح بندگان عوام و ایشان ملاحظه  
و خواست ان بود که گفتند انما و رف و خفض سها لک مغلسه و شبان ام و هر که بیب تفریح همیشه تفریح بندگان عوام و ایشان ملاحظه



الزجر

این کفر با حقین از آنجکه عینک و عینک ای بیعت با مشرکان و این بدان حال است که از آن بفریفته سبک و اینم خانه های کفار را مستحقا  
من فضیلت مستغنی از فقر و معارج عالم تا در نیکوای آنها بایستد و چون بر اینند خود را ظاهر سازند و بیعت با مشرکان را  
آب و آب و سر را در راه و تخمه ها که عینک های آنکس و آن نیکو کننده از فقر چون دنیا پیش ما آمد و در وقتی پس اگر نه گمان بودی که مردم  
در طلب نیل شدت و طبع ایشان بر عینک مشغول شد و از عینک فرمان بر فراری یافتند و سبک کفر و ناسپاسی که در تکمیل مستغنی از فقر  
درهای آنها و تخمهای کافران هر روز کوی قدح و ملامت مستغنی بیعت با مشرکان از فقر سفید زخوم و از ایشان از زور سرخ و درستی از حدت  
مشهور که اگر بنا مقدار پریشانه زدند داشت هرگز نه شربت آب کافر ندارد و آنست بر لطف الهی که در آن بزرگوار است که مستغنی از فقر  
که موجب فضل باشد شودی که برین طریق و لکه او فعل کفر و مریدان بنیاد و بعد از آن در تحفه حطام دنیا و تو غیر غیر میاید که وان  
و کمال آن بدینست که نکور شد که استماع الحیو و الکنیا مکر بر نور داری ندکانی این سبلی که در صدک زوال و فساد و الاخره و بعد  
اخون یعنی پیش از آن عینک دیک نیز در در کار تو که استماع من بر مکرار است که از لوث شرک و معاصی حذر فرموده اند با از مستغنی از فقر  
روی بر افتد بالکل به تنویر حقین شده و بعد از ذکر و عینک عیان در عینک کافران عینک مریاد که و من عیش و مهر که خود را بر کوری در عینک کافران  
از یاد کردن خدای که منصف است و عینک عیان در عینک عیان یعنی که چشم پوشد اغراض نماید از نظر کردن و هیچ بقدر و تقیض که  
شیطان تا قدر یکیم از برای و توان دایمی و عینک عیان در عینک عیان و تقاضای خود باز گذاریم و نظر الایمان از او باز کردیم پس بیاض شیطانی بدان است  
یابد و هرگز درین دین شیطان را زمام نشین و حشا شود و پیوسته با غرور و اضلال و روش و مشغول کرد یکی از هزار حکایت کند که با یکی از مشرکان  
دوستی داشت و دوستی و صحبت داشتند خود از جوی مریض که این مردم را چگونه می بینی بعضی از بیضی از خواب که غنا بخور و سبک ایشان  
کفتم چشم مرا بگردانیدم که بر سر یک غریب نشسته بود بعضی از آنها چشم فر برداشتند بعضی از آنها با کافران و میگردانیدم که این چیست  
گفتند اینها شیطانی اند که بر سر ایشان نشسته اند و هر یک بعد عینک و عینک عیان در عینک عیان پس بیاض از آن فرمود که من عیش و مهر که خود را بر کوری در عینک کافران  
و شیطان در این مقام آنچه از اینجهت میسر میاید که و آنهم و بدینوسی که آن بتوان که مصدوم هم هر سینه باز می دارند مثل  
عشا و کوری یعنی التمسیل از مسموم و تجسبون و برینند اما ایشان هم هم مشغول و آنکه ایشان را یافتند با کافران میسرید که در توان از اصل صدا  
و بجهت اینکان فاسد همیشه با برین خود با شیند حق و آنجا است که عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
میخواند عینک عیان یعنی نباید ناشوق و خیر این که عاشق برین و در عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
مویست که شیطان در دین با برین و نبوده باشد در آخرت نیز لازم او باشد که از یاد و زخ بر میگردانند که شوم که فرشته موکل او نبوده باشد از او مفا  
تکذاب که در اینهمه شامد و نیز بعضی از شیاطین اند که روی کافران در عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
قال گوید عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
و توانند شامی بود که شامی و من عیش و مهر که خود را بر کوری در عینک کافران و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
خدا بایشان خطاب کند که و لن یفعلکم اللوم و سوندند شما از این مقام از عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
آنکه گیب است که شامی عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
ایانها چه نامم العزم شیون که آنرا او استک العنی با برینند که کوزان را و مکران و از آنکه باشد فیض ال صیاب و در که هر مویبار پیدا  
یعنی نمون که شیطان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
بر خدا عیان که شیطان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
بطریق آراه و لجه ایشان را بدین سلام داری پس بر این باغ اقتضای و بسببها بطریق خود راه ندای ایشان سنو حبت عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
پس اگر بزم ترا بخوار رحمت خود پیش از آنکه توانم از ایشان کسی قائم می بیدستی که ما ایشان را عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
انتخاب کردن از اینجهت از او واضح شود از قس عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
طریق آراه که ما بر اینجهت از او واضح شود از قس عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
یابد که پس از این بر کوری در عینک کافران و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
پس در عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
کست خدا عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
ذوال است چون کافران از اینجهت از او واضح شود از قس عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان  
و درن بال اینی و حی ایسک با برینند که هر که شامی است که عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان و عینک عیان در عینک عیان

متن

مستقیم بره زانسی که استلک بود زان راه ندارد و آنچه بود بقیان خود یعنی قرآن که اگر لک طریقی شرفا شد برتبر شرفا و لغوی است که  
در این اندیشه است و سوف نشعلون و زود باشد که برینند که شوی با نی بندگان از تمام نمودن بخوان و بفرستند کردن احکام آن و بشکر گذارن  
قیام نمودن و استلک نیز با محمد من آرسلنا من قبلیک اذام کنا ذکرها فرستاده بودیم پیش از تو من ریح سلینا از فرشتگان یعنی انوشیروان  
کند که علی ای ایشان بودند استغاثای از جنی ایشان از بود و نصای خوال کن که اجعلنا ایا که زاننده ایم یعنی فرموده ایم و زکنت خیر ایشان که  
من دون الرحمن بخیر استلک امر نه مهران الهی بعد و ن خدایانی که برینند شوند از اوان و غیرن یعنی زایشان برین که هیچ امر کرده ام یعنی  
بنان در هیچ مکتبی از ممل ایشان برینش که بیرون خدای مقرر بوده سر از این بشه با جماع جمیع بنیاد است بر تو چند هر صورتی است این بند گذارند  
که چون در شب صبح رسول با تمام بر نه جمیع رسل جمع شد نزد در بر الخضر نماز گذارند خودی استلک ای فرشته که برین سولان که پیش از این فرستاده  
بودم که برین زان کرده یعنی خدا یا نه که غیرن باشد خست خست چون زان ایشان اعلم بود این سوال که چنانکه در بعضی آثار آمده که خیر شلیم از میکائیل  
پرسید که برین زانند این سوال که میکائیل فرمود که قیام از ان کامل بود و اما انان و از ان محکم تر است که این سوال که در این صورت این امر  
برینل ایامه باشد و خوب است محمد یعنی و این کند زان با حق محمد شلیه که انام استغاثای است از زانای اهل شرفا که این عیال و عیال است  
از رسول و زانیکه نه اند که چون شب صبح مرابمان برینند انبار اجمع کردند من ایشان بنشینم فرشته اند که حضرت عزیزی فرماید که زان این پیغمبران  
پرسید که ایشان را بچه فرستاده اند سول خضر که در ایشان که شما برین چیز میخواستید با ایشان گفتند علی لایک و لایه علی نریح طالین ما را برین و سول  
و در سول علی نریح طالین فرستاده اند چه شام و لای جمیع اهل یومیدین مستغاثای ایشان و چون اهل کابین منقب بودیم و عیال بودند از پیغمبر  
بعد از سوال از احوال سول قضا ایشان را منصل سلخیمان و فرمود که و گفتند اوسلنا موسی و یحیی که فرستادیم موسی را با یاتنا با محمد  
خود که علامت و شن بود بر حضرت ثوبان فرعون بسو فرعون و مکر که و اشرف عوم او فقال لای رسول رب العالمین بر کف  
بدر است که من سول پر در کار عالمیان فلما خاتمنا یاتنا یاتنا اینها که او زانند ایشان نشانها و ما چون عصا و پند و پند و طوفان و جرارد و قتل  
و ضغاع و غیرن از اهر آن وقت ایشان منهایضه کون از ان میخندیدند یعنی و اول حال که از انرا دیدند آنکه در ان نامت کند با شهر و نخره  
ان مشغول شدند و ما سول پر در کار عالمیان فلما خاتمنا یاتنا یاتنا اینها که او زانند ایشان نشانها و ما چون عصا و پند و پند و طوفان و جرارد و قتل  
انما لاهی مکران کنان اگر من اخیتمنا بر کون بود از زمانند که پیش از تو فرموده بودیم مکر که مختص بود و بنوعی از احوال ان غیاب مفضل بود  
بر اخیست خود که پیش از ان واقع شده و با ایا شمع موصوف بودند در فضل و کبر و جوی که فریب بیکدیگر بودند که سر بر سر او در فضیلت هر یک از اها اختلاف  
کردند و اخیتمنا بالعداب کفریم ایشان را بقتل و جرارد و سفار و غیرن لکلمه بر حج چون ناساید که بر کونند یعنی زانده و جوع کنند  
از ملک بلکه که موصوف است بیاد مفضل که چون دانستند که این هزاره عذاب ایشان است مقام استغاثای زانند و قالوا و گفتند موسی یا ایا  
الساحر انمرد جاد و بعضی احوال و مقام ذکر او در بعضی موصوف بود چه علم سخن در ایشان علم بزک و صفوی دیدند بود یعنی مقدم در علم  
سحر و احوال نام غلام ساحران یا آنکه چون هیت موسی با این نام می خوانند که در این وقت نیز برین عادت کنند که ای ساحر ادرع لنا بخوان برای ما ربک  
پروند کار خود را بما عیال عیال که با فرعون کرده است یعنی بفرعون که دانستند که در این تو توان استجابت عای نشانی کمال ایمان و طاعت نامت  
نمود چه برین زان مندرم اجابت ضامن شد او بر فرعون عذاب زهر که گفتند شوری ز کشف عذاب زانند ما کن و از ان بخوان انما لاهی من کون  
زاه یا فنکایم یعنی که عذاب زانند فرعون شود و ایمان از ایم فلما اکتفنا عنهم لکلفنا ان فرعون که برینم و دفع کردیم از ایشان عذاب ابدی  
از اهر بنکون همان زمان ایشان عهد شکست بر ان کار برینند چون فرعون با انک عای موسی کشف عذاب برید و مرده و اعتدای او زود  
بروز معاینه نمود برینم که مردم از او بر کون موسی کردند ملک سلطنت او زانند و انرا نهد پس دم کزده زانند خدای و زانند برینم که  
فرعون را برینجامد کرد و خود برینست که بر اهر عرض عظمی و بیدارند که خود را ظاهر احوال فرعون موسی بود چنانکه میفرماید که و نازی فرعون  
کرد فرعون بنقض خود بی قوی و درینا نوم خود قال گفتند ایشان یا فرعون انک من الیس ملک مصر ایا نیت مرا با شک و ترس  
از اسکندریه تا سرمد شام و دره چاد بل بسبب شصت جوی منقسم بود چنانجوی بزک از ان که هر الملوک و غیر طولون و غیر سبب و غیر میفرماید  
و درینا باغ او از برینم که زانند از این فرعون که درین بیایا خود اظهار نمود با این جویا و گفت و هند و اهلها را با اینست که این جویا  
این بیایا جوی من جوی را با این فرهاد در برینم که درین جویا در تحت تصرف شد و فرستادند برینم که درینا باغ او از این بیایا  
و حمت مملکت موسی را برینم که موسی از این فرهاد که موسی از این فرهاد که موسی از این فرهاد که موسی از این فرهاد که موسی از این فرهاد که  
و بعد از ان و لایکان برینم و نیست فرعون که درین سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که درین سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که  
با آنکه عیال او و عیال او است خلافت کاشا و فصاحت ایشان که مندرم کال بجا است برینم که درین سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که  
نمودند از بعضی موصوف که بتو عیال در جوی که موسی را پیش فرعون فرستادند از انان موسی برینم که درین سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که  
قد و تبت خوالک موسی بخیر است برینم که درین سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که درین سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که  
و دانسته بودند از رف عیال که درین سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که درین سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که  
بغضه نمود بر او و جتا گفته که بعد از رف لکت اندک ثقلی از ان باقی مانده بود از این جوی فرعون و در این سوزن از سخن اینجی که زانند برینم که



# الخرف

بود که هرگز از پیش او خود نمیکردند و مستوانهای بلاد دست او میکردند و خوف زرد کردن او انداختند از این جهت فرعون بعد از آنکه شاکست  
 خست خود وضعف و سوسیدنت حصار و قتل نمائبا خود خوب گفت که اگر موی داشت من بگویم که از ترس خدا نیست و راست نازم قوم شده بقوله فلو  
 الی علیت و این جزا فکند که شد بر آسور و مین نهیب سزاها از دوسم صوفی خدای چرا او را دستها می زین نداده او حجاب و یا جز اینها میاید  
 مع ما لکن لکن با او فرستگان مقتدران در رخالی که به دستگان باشند برای عانت و چه هرگز بشاکه ایچی میفرستد همی از خواص خود  
 او نامه میکند و مانند او باشند چون که جانها باشد که خدای تمام می در پیش او بار و مدد کار برسانت فرستد تا مستحق پس بدین عقلا  
 یافت فرعون با متعلق او ایسه لوطان رکب و تجمیذی فاسد قومه کرده خود را در طاعت خود با طلب خفت و لغت کرد از ایشان در طواعه کرده  
 و سفارشش قاطعاً عوه پس فرمان بر نهاده و از متابعت وی سناقتند اما همگان او ایدر است که ایشان یعنی مطمان بودند قوماً فاسقین  
 کفری و برین منکان از راه عبودیت خدا فرمان بر ناری ایله که خارج از طریق عقل که بسبب حال فرعون برای موسی از چند داده بیعت اولی  
 کردند فلک اسقونایر فکند که بی با غصبتا و غصبتا که ساختند ما را با فراموشی در عشار و عصیا و اسراف کردن در مکابره و مطمان اسقونا  
 منم که کیند ز ایشان از برای ولایای خود مراد بصب و بصله ارا و تعذیب بخرمانست اما هر مطمانا غرقنا هم اجتمعین پس غرق ساختیم  
 همه ایشان را در دریا جملنا هم سلفنا پس کردیدیم ایشان را از آن کافران که بعد از ایشان بوجود آیند بجهت ایشان را پیش و شرکان آینده کردیدیم  
 تا اندک ایشان کنند و استخفاف مثل عقاب ایشان قناده گفته که ایشان را پیش روز و زنجیر ساختیم و مثال الاخرین و کردیدیم ایشان را  
 مثالی و جاری برای بیعتنا تا از از از کونند از فضیلت ایشان عبرت گیرند پس چون از جمله نظر کردند بر آنکه هر که پیشتر تغافل کرد  
 او همان چیز باشد چه فرعون با بنی اسرائیل مفر کرده به از غرق کشا آورده اند که چون حضرت رسالت و انکم و ما انصرت من من و ما تمحصبتهم بر قریش  
 ایشان بسیار و غصبتا ندیدند که بنی اسرائیل پیشتر گفت ای تمام این مخصوص ما و الله ما استاجعهم در این حکم شریکند حضرت فرمود این شما را شد  
 والله شما را وجع هم شریک و گفته بصدای کعبه که من خشم تو شد و در این امر که گفته که فرود غوی میباید که عینی منیم بیعتیست همیشه مدح کسری  
 شاکه و از او عنت و اقدام منما هم نویانی که انصا او را و غیرت و میسر سیدان بعد از آنکه هزار کتاب بکنند که اگر اینک و از اصل روز و زنجیر کنید  
 ما را اولی که ما لغت خود در جور ایشان باشیم پس جمع فریشتها و حمال شدند با او از بلند چندان در لغت و مستوکند که خیر ما بن ملزم شده رحال  
 جبرئیل مدد و این را آورده که فلان ضربه این شهرم مثلاً اگر چون زده شده پس شهرم میباید از بی بی چون عینی مثل در و بخار که در با تو پیشتر  
 فرسیان بود از احوال انکاکم و تو غیبت کفار پس میند بصدق و ان مثل از بلند تر شدند تا از فرج و خوشحالی کردند و قالوا  
 و گفتند و الحسن الخیر ای خدايان ما بهتر از اتم هو یا عینی هر که او حصص جملنا شد که ایشان نیز باشند حاضر بوده نزدان مثل باک بر روی  
 الا جملنا مکرر خصوصت کردن طشه از غمزدن برای تمیز حق و باطل بل هم بلکه ایشان در جمیع احوال قوم خصمون کرده اند شنیدند خصوصت  
 در حصص بر کجاست مرا حق تعالی از ما بفرستد و مقصود حضرت رسالت انکه شما و خدایان شما صاحب و زخمد باشند نه بخان و عالت که مقصد  
 رسول انبیا و ملائکه باشند این بری بی خدای و عیش باطل و حجب ال سکا و چون کلام خدا در رسول بید که لفظان محل عموم است انکه قالوا  
 که مراد بان انصام است غیر آن و در تفسیر اصل البیت از امیرالمؤمنین نقل کرده اند که انحصار فرمود که روزی از رسول آمد و او در میان جمعی از مشران  
 فریشتها بود چون مراد بر ایشان نگاه کرد و فرمود ای علی مثل بود از این گفت چه عیون است که فرمودی و میاروست شدند و در روشی غفلت کردند  
 با الوهبتک هلال کشند که فرمودی در زمین باشند در زمین و افرا کردند هلال شدند و می در نظر بر اقتصاس است که نمون بها بافتند حال  
 نیز علی در شب از این است چنین است هر که گوئی بود و با الوهبتک ان گفت فرمود بکر از این است ترا میزبان و حق تو بخشاید بود و کلک است  
 و عبا و انانند که کوهند پس هلالک طایفه اولی و جانی باطل هلالک فرمود تا این در طرفه تفریب و چون فریشتها این فریشتها اند بر ایشان کران مسی  
 بچندیدند که گفتند بر غم خود از شب بچند با بنی اسرائیل از این بزرگ شد که چون بعضی مثل زده شد یعنی چون علی اما مثل عینی که در استیک قوم ترا  
 انکاشند از غایت حد کلام و در این صحنه پیدا شدند حکایتا حال است بر سرهای ایشان بمقاله تو بر گفتند هر که علی اما مثل عینی باشد خدا بان  
 ما از مینویسند خواهند بود و بیان کردند آن کلام را مکرر بعد از استعنا و نیز از ائمه گفتند که منقولست که چون رسول از جنگ سلاسل را خواند  
 المؤمنین فرمود که حکایت که اگر بدان بودی که منم از انکه جمعی از ائمت من و حق تو کوینا که در حق عینی منم منکونید من فرود در حق تو سخن  
 گفتی که هیچ کوه نگذشتی که خاک قدم تو بر کعبه و بان طلبت شیار کردید منافقان چون از کلام او شنید نام شنیدند که گفتند ما رضی لا بر غیره مثلاً  
 الا بالسر منم زانویست خود که بر غم خود را امثال بن لایستی منم تو امثال از این فرستاد و بعد از آن در دو صفت عینی فرمود که ان گویند  
 عبوا لا عبنا اعلمت مکرر که انما ما هم بر این غصبت است با فریشتها بدین بد و جعلنا ه مثل ان که در بید بود  
 از شاکه بر یک مثل سب است لبی اسرائیل مفر و ننگان بقوب یعنی ولادت و بدون بد قصه است که در غایت مثالی است جانی شد  
 و در باقی سزاقت این صفت نیز بر کال قدرند و میفرماید که و لو نشاء ترا خواهم یعنی که حرکت و مسرت باقتضا کند جعلنا ه را بر سر کرد  
 وینا که مکرر از شاکه استکان یعنی با هلال سزاقت سزاقت استکان بیاریم تا ایشان می از این محل خود در زمین زاری و اینده  
 یعنی عیون که در عیب و غریبت است لکن انما ما داشت بر چیز که بعد از ان باک از هلال که شما از قولید ایشان از شاکه چه قولید عینی از این بود  
 بدون بدی شاکه است از این غار و بود بقد و ما و بدانند که ملائکه هر که غصبتا استکان و بوسیدن حال شود با کذا که در م

رعایا نصایب  
ایشان







خبرهای ایشان را که بدیدل خود داشتند و سخنهای ایشان که با یکدیگر مشورت میکردند و با یکدیگر بیانی از بیانی می نمودند  
از او رسیده و فرستادگان مایه حفظ ممالک و زمین ایشان بودند و او کل ایشان یکپوشه می نوشتند از این امر تا چون از ایشان بر  
فرستادگان ما اشکار بود و ما که خداوندیم چو در پیشگاه او باشیم و حق احوال و اعمال جز او سزاوار نگاریم و هم از بیخبر استعاره از او می گویند که هر که  
از زمینها گمان خود را پیشوند خفیه از آن کند و بگوید که منصف است بعد از آنکه بیخبر از او می شود و در حق با اهلین ناگفته  
گردیده و این علامت نفاق است و دیده اند که نصر بن حسان شاعر مشهور بود و اکثر سنن را در عرب نزد او صادر بود و در حق خود را غارت  
استهزا کرد و ولید بن زید را وقت صلح اسلام شده بود و همیشه سزای قرآن میکرد گفت ای خدیو قریب است نه از این که میگوید که  
خون نهر گفت من نیز خونی که میگوید که لا اله الا الله ما یان افاضه می کند الملائکه بنات الله بنی بر پیغمبر سید اندو  
شد چنانچه از او می آید و در کتب کتب جامعیه که قاتل الملائکه بنات الله اند که آن را که شد از خدای عزوجل هم چنانکه کاتب  
می بردند تا آنکه از انبیا بدین پس من اول پرستیدگانم یعنی که بر صاحب جنت و شرف است و اولدی وقت پس او این که بگوید  
و انقیاد او قیام نمودی و نظم او بجای آوردی من بودم چه لازم پیغمبر است که او اعلم باشد بعد از او و با پیغمبر است اولی بنظم او  
نظم او است و از جمله نظم ولد بنظم ولد است پس اگر شبیه همان قاطع بر من ایشان است که بگوید من اول بنظم کنان باشم بدو طاعت انقیاد او از شما  
و چون بر وجهی بین میدانم که او از این بگویند که بزم عیاشان خود را مخصوص ساختیم با او و بخواهیم پیشترش میگردیم که اقدام عیاشان چون کرد و این سخن  
بهمین سخن میگویند بر همانندارید و در این میان غیبت او استغالی می نماید سبب آن سزا است که پاک خدای که در قبل است و احوال او در زمین و در کارها  
در زمینها است و رسول خداوند عزوجل تمام بصرف حق از این و صفت میکند که از این و از این که صلح است و آن را هم در یکدیگر از این  
در سزای او میخوشد و آثار او را ملاحظه و باطن او را باز می کند و بیخام در نیامشغول و مغرور شوند در طبیعت هوای خود ملاحظه کنند  
حق ملاحظه او و فو که سزای او کنند بر زمین بودم روز جزای خود را از این که خود را از این که در این روز و زمانه  
که کفار در روز جزای اعمال میخوردند پس نفی الهی است و در این استحقاق او و بهر آنکه در این خصوص میگویند که و هو  
الذی یأخذ الحکم فی السماء الاله و انما میبوس الملائکه است فی الارض الاله و در زمین معبودین و این سخن است که معبودین  
عند ما باشد هر که روی عبادت بخانه او دارد و در حق او و هو الحکم و او است که در دست خدایان العلم و انما میبوس الملائکه  
پس استحقاق او و بهر آنکه در این خصوص است و بتبارک الاله و در کوار است که از این البرکات که ملک السماء و الارض را در دستها نهاد  
زینها و مایه آنها را در میان آنها است حکم او بر هر چیزی که کوان از این است پس که همه مکونات معلوم علوی و تحتی و در او باشد  
خواهد بود از فرزند کردن و عین و در این است علم الشاعره و این سخن است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که  
شود و این روز و بهر آنکه در این خصوص است و بتبارک الاله و در کوار است که از این البرکات که ملک السماء و الارض را در دستها نهاد  
که و لا یمتک و مالک بنشد در این روز و در این است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که  
در خواست کردن میگردانیم که از این سخن است که کوهی زاده باشند حق که بچند و هم یصلون و ایشان دانند بدل خود را که زبان  
کوهی زاده باشند یعنی کوهی ایشان از سر قیام بوده باشد چون ملائکه و عز و عدو که بر وجه بقایان و اخلاص کلمه شهادت مقرر است که  
ایشان شفاعت خواهند کرد مگر مؤمنان که کاران دانند غیر ایشان را و این سخن است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که  
که از این سخن است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که  
پس چگونه گردانیده می شوند از عیاشان و بر پیشترش غرور می نمایند با خود را غرور ایشان با او و بهر آنکه در این خصوص است  
قدرت او آورده اند که حضرت رسول هر چند در ایشان توحید با بقا الاله و الاله فاطمه نامت هر که در اصل شریک و بیشتر در عیاشان و انکار امر از  
انحضرت حکایت ایشان را بهینا به حدیث عرض خود را میزند و پیش از آنکه در این خصوص است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که  
ان هو الا و بدست است که هر که مشرکان مانند قوم کوهی اند که همه در عیاشان بود و میگویند و خداوند تو و یا او قسم است  
و میگویند که سوگند میخورم بکنار رسول خود که انکه عیاشان را بر زمین شکایت قوم خود بمن جواب میگویند که این که ان هو الا و بدست است  
ان من بودی و میگویند که ان من بودی و میگویند که ان من بودی و میگویند که ان من بودی و میگویند که ان من بودی و میگویند که ان من بودی  
یعنی پس شما سلام است از منان و در این است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که  
انکه بعد از این در روز و محسوف و یسکون پس در این است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که  
و روزی در وقت باقی بر آن سوره الدعاء سبع و خمسون و کثیر از این که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که  
در شب چهار تا در آن نماید از جن کفمان مغرور شود و این سوره از حضرت رسول است که هر که این سوره در شب بخواند از روزان شب غافل  
فرشته را از او استغاثت کند هر که در روز از این سوره بخواند از روزان شب غافل فرشته را از او استغاثت کند هر که در روز از این سوره بخواند از روزان شب غافل  
که هر که این سوره در شب بخواند از روزان شب غافل فرشته را از او استغاثت کند هر که در روز از این سوره بخواند از روزان شب غافل فرشته را از او استغاثت کند  
اول در روز قیامت جمله اینها معبودین را در روز جزای خودشان میگردانند و در این است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که در این قیامت قائم شود و الاله ترجیح و این سخن است که